



سید حسن الطحی

امام ہادی علیہ السلام

نوشتہ:

سید حسن البطحی

ابطحی، حسن، ۱۳۱۴
 امام هادی علیه السلام / نوشته سید حسن ابطحی.
 تهران: سیمای دوست، ۱۳۹۲.
 ۲۰۰ ص. ۶۰۰۰۰ ریال - شابک ۱ - ۶۳ - ۶۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 فیپا
 علی بن محمد علیه السلام، امام دهم، ۲۱۲-۲۵۴ ق.
 ۱۳۹۲ الف ۸ / الف ۲ / BP۴۹
 ۳۲۴۶۷۱۵۲۹۷ / ۹۵۸۳

شناسنامه کتاب

نام کتاب: امام هادی علیه السلام
 مؤلف: سید حسن ابطحی
 ناشر: سیمای دوست
 تعداد صفحات: ۲۰۰
 نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۹۲
 چاپخانه: سلمان فارسی
 شمارگان: ۲۰۰۰
 قطع: رقعی

شابک ۱ - ۶۳ - ۶۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

تلفن مرکز پخش ۰۹۱۲۱۱۹۰۹۱۵



قیمت ۶۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْمُنْتَظَرِ الْمُهْدَى



پیشگفتار

بدون تردید هر انسانی بیش از هر چیز مایل است پیشوا و رهبر و امام خود را بشناسد و از حالات او اطلاع کاملی داشته باشد. زیرا انسان به دلائلی باید همیشه به امام و رهبری اقتدا کند و در هر کار بخصوص در کارهای مهم و خطرناک باید الگویی داشته باشد و اگر انسان از حالات و خصوصیات امام و رهبر و الگوی خود اطلاعی نداشته باشد چگونه ممکن است به او اقتدا کند و هدایت شود.

بنابراین اگر می بینید ما در این کتاب شرح حال امام هادی علیه السلام را می نویسیم و تقدیم حضورتان می کنیم، فقط و فقط منظورمان معرفی امام و اینکه الگوی انسانیت کیست و او باید چگونه باشد. بوده و برخلاف آنچه ممکن است فکر کنید که منظور فقط نقل تاریخ است. نبوده و به هیچ وجه این کتاب را من به عنوان کتاب تاریخ نمی نویسم بخصوص که در زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام می خوانیم: «وجعلک واباک وجدک و اخاک و بنیک عبرة لاولی الالباب»^(۱). یعنی خدای تعالی تو و پدرت و جدت و برادرت و فرزندان را وسیله پند برای صاحبان مغز قرار داد.

بنابراین نباید به هیچ وجه هدف از شرح حالات پیشوایان دین را فراموش کرد و تاریخ آنها را مانند سایر زمانها برای سرگرمی مطالعه نمود.

به عبارت واضح تر، ما مردم مسلمان همیشه و بلکه در هر نماز تمنّای صراط مستقیم و در راه راست حرکت کردن و از هرگونه انحراف دور بودن را داشته و داریم. همیشه مایلیم از افراط و تفریطها و بی عدالتیها مصون بوده و کوچک ترین لغزشی در راه کمالات نداشته باشیم.

این آمال و آرزو محال است به آسانی به دست ما برسد، مگر با داشتن امامی که از هرگونه خطا و اشتباه و گناه و سهو و نسیان مصون و معصوم باشد و از علوم لازم برای مصالح جامعه کمال اطلاع را داشته باشد و چون بزرگترین خدمت به بشر معرفّی این چنین امامی است که باید مقتدای مقام شامخ انسانیت و الگو برای کمالات بشریت باشد، ما این کتاب را برای معرفّی یکی از این امامها به نام «امام هادی» علیه السلام می نویسیم.

امیدواریم بتوانیم به قدر بضاعت و معرفتمان آن حضرت را معرفّی کنیم ولو آنکه مقام واقعی آن امام معصوم را جز خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه اطهار علیهم السلام کس دیگری نمی تواند درک کند و لذا اگر می بینید که ما در این کتاب تاریخ را ناقص و یا مختصر و خلاصه نقل می کنیم و بیشتر به شرح حالات آن امام معصوم علیه السلام می پردازیم به همین منظور بوده و می خواسته ایم که معرفّ الگوی انسانیت و امام متّین و رهبر سالکین الی الله باشیم. امید است خدای تعالی ما و خوانندگان این کتاب را از یاران و اقتداکنندگان به حضرت بقیّة الله (روحی فداه) قرار دهد و همه ما را از آتش جهنّم نجات بخشد.

بخش اول

«تولد»

حضرت امام علی النقی علیه السلام در دوّم رجب سال ۲۱۲ هجری قمری در اطراف مدینه و در منطقه «صریا» چشم به جهان گشود. اقوال در خصوص تاریخ تولد آن حضرت متعدد است عبدالعزیز حافظ و محمد بن طلحه می گویند که امام علی النقی هادی علیه السلام در رجب سال ۲۱۴ متولد شدند.

در دعای ماه رجب می خوانید: «اللهم انّی اسئلك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب» دو مولود در ماه رجب است، یکی امام جواد علیه السلام و یکی امام هادی علیه السلام، تولد حضرت علی علیه السلام را فراموش نمی کنید، مبعث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را فراموش نمی کنید، اما این دو امام غریب و مظلوم بخصوص امام هادی علیه السلام را فراموش می کنید، خدا را قسم بدهید به این دو امام که به شما نظر کند.



در دوم ماه رجب تولد امام هادی علیه السلام است، خدای تعالی برای شما که می‌خواهید لباس تقوی برای ماه مبارک رمضان بدوزید آن حضرت را در اول این ماه قرار داده تا از آن وجود مقدّس استفاده کنیم امام هادی علیه السلام که جان همه ما بقربانش هادیست، راهنمای ماست، برای پرو لباس تقوایتان امام هادی علیه السلام راهنمایی می‌فرمایند که لباس شما چه شکلی باشد؛ زبان شما چگونه باشد، راستگو باشد، چشم و گوش شما یک پارچه تقوا داشته باشد، با این مسائل انسان پاک می‌شود توسل کردن به ایشان در این که لباس تقوایتان چگونه باشد بهترین کمک است. شما می‌خواهید در ماه مبارک رمضان به مهمانی خدای تعالی در کنار حضرت بقیه الله علیه السلام برسید باید فرم لباستان با آنها هماهنگ باشد آنها دروغ نمی‌گویند، غیبت نمی‌کنند، شما هم نباید بکنید آنها اخلاق حسنه دارند شما هم باید داشته باشید امام هادی علیه السلام راهنمایی‌تان می‌کند.

«پدر و مادر حضرت امام هادی علیه السلام»

امام هادی علیه السلام فرزند بزرگوار حضرت امام جواد علیه السلام هستند و مادر بزرگوارشان سمانه مغربیه بوده است که از زنان بزرگ عصر خود بوده است امام هادی علیه السلام درباره مادر عزیزشان می فرمایند: مادرم عارف به حق من می باشد و اهل بهشت است، شیطان سرکش به او نزدیک نمی شود و مکر زورگوی لجوج به وی نمی رسد و خداوند حافظ و نگهبان اوست او در زمره مادران صدیقین و صالحان قرار دارد.^(۱)



«القاب حضرت امام هادی علیه السلام»

اسم امام علیه السلام علی بود و دارای لقب‌هایی بدین شرح بودند: فقیه، قائم، ناصح، مفتاح، نقی، نجیب، هادی، عالم، امین، مؤتمن، طیب، مرتضی و مشهورترین لقبش متوکل بود که این لقب را مخفی می‌داشتند و به اصحاب خود سفارش می‌کردند که از این لقب چیزی نگویند زیرا خلیفه وقت نیز همین لقب را داشت.

از القاب آن حضرت ابوالحسن ثالث نیز بود که اگر چه ابوالحسن اول حضرت علی علیه السلام است، اما به اصطلاح اهل حدیث به امام موسی کاظم علیه السلام ابوالحسن اول و امام رضا علیه السلام ابوالحسن ثانی و امام علی النقی هادی علیه السلام ابوالحسن ثالث می‌گویند.

محلله‌ای که حضرت امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام در سامراء ساکن بودند عسکر نامیده می‌شد، به همین جهت به این دو امام علیه السلام لقب عسکری داده‌اند. در آن زمان فشار به اوج رسیده بود این دو امام را کمتر کسی از شیعیان دیده بودند، عسکر به معنای لشکرگاه

است و این دو امام بزرگوار در میان لشکر محصور و زندانی بودند. لذا کلمات زیادی از آنها بدست ما نرسیده اما همین در زندان بودن آنها دین اسلام را حفظ کرد.

فصول المهمه می نویسد: امام هادی علیه السلام گندمگون بودند و نقش انگشتی آن جناب «اللّٰه ربی و هو عصمتی من خلقه» و «حفظ العهود من اخلاق المعبود» بود.



«مدت عمر مبارک حضرت امام هادی علیه السلام»

بعضی مدت عمر مبارک آن حضرت را چهل و یک سال و هفت ماه گفته‌اند، در روز دوشنبه سوم رجب سال ۲۵۴ آن حضرت از دنیا رفتند. معتز آن حضرت را مسموم کرد و وکیل و دربارش عثمان بن سعید بود. در مدت عمر آن حضرت بقیه حکمرانی معتصم و بعد از او واثق و متوکل و مستنصر و مستعین و معتز بود و در سر من رأی که به سامراء مشهور است در منزل خود دفن شدند.

حضرت امام هادی علیه السلام ده سال و چند ماه در سامراء زندگی کردند تا به دست یکی از خدمه که از معتز دستور گرفته بود مسموم گشته و شهید شدند.

«خصوصیات آن حضرت»

از تمام مردم خوشبوتر و راستگوتر و بانمک‌تر و کامل‌تر بودند. هنگام خاموشی آثار هیبت و سنگینی در چهره ایشان آشکار بود و در موقع سخن گفتن چهره‌ایی گیرا و جذاب داشتند، از پسندیده‌ترین افراد خاندان رسالت و برگزیده‌ترین شخصیت منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند.



«امامت آن حضرت»

با پدر بزرگوار خود شش سال و پنج ماه زندگی کردند و پس از پدر مدت امامت آن جناب سی و سه سال بعضی نه ماه نیز اضافه کرده‌اند. بیست سال در سر من رأی (سامراء) ساکن بودند و در همان جا نیز از دنیا رفتند و دفن گردیدند.

بعضی گفته‌اند آن بزرگوار در سال ۲۲۰ و در هشت سالگی به مقام خطیر امامت نائل گردیدند و به مدت ۳۳ سال رهبری مؤمنین را عهده‌دار بودند.

صقر بن دلف می‌گوید: از امام جواد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امام بعد از من پسر من علی است، دستور او دستور من و سخنش سخن من است؛ فرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است و امامت پس از او در فرزندش حسن خواهد بود.

کلینی از اسماعیل بن مهران نقل می‌کند که گفت: به خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم قبل از حرکتشان عرض کردم من در این سفر بر شما

بیمناکم؛ پس از شما امامت متعلق به کیست؟

با لبخندی به من توجّه نموده، فرمودند: آنچه گمان کرده‌ای امسال نیست.

وقتی معتصم ایشان را خواست خدمتش رسیده عرض کردم فدایت شوم شما در حال حرکت هستید امامت بعد از شما متعلق به کیست؟ چنان گریه کرد که محاسنش از اشک چشم‌تر شد. در این موقع به من توجّه نموده فرمود: اکنون باید بر من بیمناک باشی! امامت پس از من متعلق به فرزندم علی است.

خیرانی از پدر خود چنین نقل کرد که گفت: من ملازم خانه حضرت جواد علیه السلام بودم به واسطه مأموریتی که داشتم احمد بن عیسی اشعری سحرگاه هر شب می‌آمد تا از بیماری حضرت جواد علیه السلام اطلاعاتی بدست آورد. هر وقت پیک واسطه بین امام جواد علیه السلام و پدرم می‌آمد احمد از جای خود حرکت می‌کرد و پدرم با او خلوت می‌نمود.

پدرم گفت: یک شب پیک امام آمد، احمد بن محمد بن عیسی از اطاق خارج شد من با پیک خلوت کردم، ولی احمد دو مرتبه برگشت و جایی ایستاد که حرف ما را می‌شنید، پیک گفت: مولایت سلام می‌رساند و می‌فرماید من از دنیا می‌روم و امامت متعلق به فرزندم علی است، همان مقامی را که من بعد از پدرم بر شما داشتم او پس از من بر شما خواهد داشت. پیک راه خود را گرفت و رفت.



احمد بن محمد بجای خود بازگشت. از من پرسید به تو چه گفت؟
گفتم: حرفی بود گفت من شنیدم. سخن پیک را برایم شرح داد. گفتم این
کاری که کردی خدا بر تو حرام کرده بود، زیرا در قرآن می فرماید: «و لا
تجسسوا» اکنون که شنیدی شنیده خود را برای گواهی بخاطر داشته باش
اگر روزی احتیاج پیدا کردیم، مبادا تا موقعش نرسیده اظهار کنی.

پدرم: گفت فردا صبح پیغام را در ده نسخه نوشتم آنها را مهر زدم و
در اختیار سران اصحاب قرار دادم به آنها گفتم در صورتی که قبل از
مطالعه این نسخه از دنیا رفتم آنها را باز کنید و بدستور آن عمل نمائید.
پس از درگذشت حضرت جواد علیه السلام از منزل خود خارج نشدم تا
وقتی که فهمیدم اصحاب گرد محمد بن فرج اجتماع نموده اند و در مورد
امامت از یکدیگر جستجو می کنند. محمد بن ابی الفرج برایم نامه ای
نوشت به این مضمون: اگر ترس از اطلاع یافتن خلیفه نداشتیم با این
جمعیت پیش تو می آمدم خوب است اینجا بیایی.

من سوار شدم و پیش او رفتم دیدم اصحاب اجتماع کرده اند با آنها
درب خانه به گفتگو پرداختم دیدم بیشترشان در شک افتاده اند.

یکی که نوشته ها دستش بود و آنجا حضور داشت گفتم آن نوشته ها
را بیاور. وقتی آوردند گفتم: این دستوری است که به من داده اند. یکی از
آنها گفت: کاش! در این مورد کس دیگری نیز شاهد گفتار تو بود که این
سخن بیشتر ثابت شود.

گفتم: اتفاقاً خداوند آنچه شما آرزو مندید پدید آورده؛ ابوجعفر اشعری نیز این پیغام را شنیده و گواهی می دهد. اصحاب از او پرسیدند ولی از گواهی امتناع ورزید. من او را دعوت به مباحله کردم (در حق یک دیگر نفرین کردن) ترسید و گفت من این پیغام را شنیدم اما این مقام و موقعیت شامخی است که کسی صاحب اسرار امامت شود من مایل بودم افشای این سر به وسیله شخصی از نژاد عرب شود اما حالا که دعوت به مباحله می کنی، نمی توانم گواهی خود را پوشیده دارم. قبل از این که متفرق شوند همه اعتراف به امامت حضرت ابوالحسن علیه السلام نمودند.

اخبار در این مورد زیاد است اما جمعیت شیعه اجماع بر امامت حضرت امام علی النقی علیه السلام کرده اند و کسی دیگری در این زمان مدعی امامت نشد.



«معرفت امام در کلام ائمه اطهار علیهم السلام»

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به روش اهل جاهلیت مرده است.^(۱)

۲ - کلینی و نعمانی به سند صحیح از ابن ابی نصر روایت کرده که از امام رضا علیه السلام پرسید از تفسیر آیه ۵۰ سوره مبارکه قصص یعنی: «کیست گمراه‌تر از کسی که متابعت کند خواهش خود را بی‌هدایتی از جانب خدا».

حضرت فرمودند: مراد کسی است که در دین خود به رأی خود عمل کند بی‌آنکه متابعت امامی از ائمه هدی علیهم السلام نماید.^(۲)

۳ - روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام که «هر که شریک گرداند با امامی که امامتش از جانب خداست کسی را که امامتش از جانب خدا نیست، پس او مشرک است و چنان است که برای خدا شریک قرار داده

۱ - احقاق الحق جلد ۱۳ صفحه ۸۶ و کمال الدین صفحه ۴۰۹.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۷۴.

است. (۱)

۴ - در عیون اخبار الرضا علیه السلام به نقل از آن حضرت روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: هر که بمیرد و امامی از فرزندان من نداشته باشد به مرگ جاهلیت بمیرد و خدا او را عقاب کند به آنچه در جاهلیت و اسلام کرده باشد. (۲)

۵ - در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که روزی حضرت امام حسین علیه السلام بیرون آمد بسوی اصحابش و گفت: ایها الناس بدرستی که خداوند جلیل خلق نکرده است بندگان را مگر برای این که او را بشناسند! پس هرگاه او را شناختند او را عبادت می کنند و هرگاه عبادت کردند او را بی نیاز می شوند از عبادت غیر او.

پس مردی گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدای تو باد معرفت خدا چیست؟

فرمود: شناختن اهل هر زمان امامی را که واجب است بر ایشان اطاعت او. (۳)

۶ - از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از ماست امامی که اطاعت او واجب است، هر که او را انکار نماید یهودی بمیرد یا

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۷۳.

۲ - عیون اخبار الرضا علیه السلام جلد ۲ صفحه ۵۸.

۳ - علل الشرایع صفحه ۹.



نصرانی. بخدا سوگند که خدا زمین را نگذاشته است از روزی که حضرت آدم علیه السلام را از دنیا برده است مگر آن که در زمین امامی بوده است که مردم به سبب او هدایت می یافتند، به سوی خدا و حجت خدا بر بندگان بود. هر که دست از متابعت او برمی داشت هلاک می شد و هر که ملازمت او می کرد نجات می یافت و بر خدا لازم است که چنین باشد.^(۱)

۷ - کلینی به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که عبادت نمی کند خدا را مگر کسی که خدا را بشناسد، اما کسی که خدا را شناسد خدا را می پرستد از روی گمراهی.

راوی گفت: معرفت خدا چیست؟

فرمودند: آن است که تصدیق کند خدا را و تصدیق کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را و اعتقاد نماید به امامت علی علیه السلام و پیروی کند او را و امامان هدایت را و بیزاری جوید از دشمن ایشان، هم چنین خدا را می باید شناخت.^(۲)

۸ - ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که امام علم و نشانه ای است میان خدا و خلق پس هر که او را شناسد مؤمن است و هر که او را نشناسد کافر.^(۳)

۱ - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال صفحه ۲۴۵.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۰.

۳ - کمال الدین صفحه ۴۱۲.

۹ - نعمانی به سند معتبر روایت کرده است که محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام پرسید: مرا خبر ده از کسی که انکار کند امامی از شما را حال او چیست؟

حضرت فرمودند: کسی که انکار کند امامی را که امامت او از جانب خدا باشد و بیزاری جوید از او، و از دین او، پس او کافر است و مرتد شده است از اسلام، زیرا که امام از جانب خدا و دینش دین خداست. پس هر که بیزاری جوید از دین خدا، خونس مباح است در آن حال، مگر آن که توبه کند و برگردد بسوی خدا از آنچه گفته است.^(۱)

۱۰ - کلینی و ابن بابویه و نعمانی و دیگران به سندهای صحیح و معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند هر که انکار کند امامت یک امام زنده را پس انکار کرده است جمیع امام های گذشته را.^(۲)

۱۱ - به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی تو و امامان از فرزندان تو بعد از من حجت های خدائید بر خلق و نشان راه هدایتید در میان بندگان خدا. هر که انکار کند یکی از شما را، مرا انکار کرده است، و هر که معصیت کند یکی از شما را مرا معصیت کرده است و هر که جفا کند یکی از شما را، مرا جفا کرده است و هر که وصل کند با شما به احسان با من وصل کرده

۱ - غیبت نعمانی صفحه ۱۴۰ و اختصاص صفحه ۲۵۹.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۷۳.



است و هر که اطاعت کند شما را مرا اطاعت کرده است و هر که با شما دوستی کند با من دوستی کرده است و هر که با شما دشمنی کند با من دشمنی کرده است، زیرا که شما از من و از طینت من آفریده شده‌اید و من از شما هستم.^(۱)

۱۲ - ایضاً نعمانی از محمد بن تمام روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فلان شخص مولی و شیعه توست تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: ضامن شو از برای من که در قیامت مرا شفاعت کنی. حضرت پرسیدند: از شیعیان و دوستداران ماست؟ گفتم بلی فرمود: پس شأن او از آن ارفع است که محتاج به التماس شفاعت باشد.

پس من عرض کردم، مردی است که علی علیه السلام را امام می‌داند و دوست می‌دارد و اوصیای بعد از او را نمی‌شناسد حضرت فرمود: او گمراه است.

گفتم اقرار به همه امام‌ها دارد و امام آخر را انکار می‌کند. فرمود: او مانند کسی است که اقرار به پیغمبری عیسی علیه السلام داشته باشد و انکار پیامبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا اقرار به پیامبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشد و انکار پیغمبری عیسی علیه السلام ننماید پناه می‌برم به خدا از کسی که یک

حجت از حجت های خدا را انکار کند. (۱)

۱۳ - کلینی و نعمانی به سند موثق از محمد بن مسلم روایت کرده اند که به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد مردی به من گفت، امام آخر را که امام زمان علیه السلام است بشناسی، ضرر نمی رساند که امام پیش از او را ندانی. حضرت فرمود: خدا لعنت کند این مرد را، من او را دشمن می دارم با آن که او را نمی شناسم. امام آخر را نمی توان شناخت مگر به امام اول. (۲)

۱۴ - کلینی به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده، مؤمن نیست تا خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جمیع ائمه اطهار علیهم السلام و امام زمان خود را بشناسد و هر چه بر او مشتبه شود را رد کرده و بسوی او انقیاد کند. پس فرمود: چگونه امام آخر را می شناسد کسی که جاهل باشد امام اول را و امامت او را نداند. (۳)

۱۵ - ایضاً به سند صحیح از زراره روایت کرده است که از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم مرا خبر ده که معرفت امام بر همه خلق واجب است؟

حضرت فرمودند: خداوند عالمیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مبعوث

۱ - غیبت نعمانی صفحه ۱۱۸.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۳۷۳.

۳ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۰.



گردانید به رسالت بر همهٔ مردم و حجت خدا بود بر همهٔ خلق در زمین، پس هر که ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیاورد و متابعت و تصدیق نماید او را معرفت امام بر او واجب است و کسی که ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیاورد و متابعت و تصدیق او ننماید حق ایشان را شناسد چگونه واجب تواند بود بر او معرفت امام به تنهایی و حال آن که او ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیاورده و حق ایشان را شناخته؟^(۱)

۱۶ - ایضاً به سند معتبر روایت کرده است از جابر که گفت: شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: خدا را نمی‌شناسد و عبادت خدا نمی‌کند مگر کسی که خدا را بشناسد و امام خود را از ما اهل بیت علیهم السلام بشناسد و کسی که خدا را و امام خود از ما اهل بیت علیهم السلام را نشناسد پس البته او غیر خدا را می‌شناسد و غیر خدا را می‌پرستد و به خدا سوگند که بیراهه می‌رود از روی ضلالت و گمراهی.^(۲)

۱۷ - نعمانی به سند قوی از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مردی هست که شما را دوست می‌دارد و از دشمنان شما بیزاری می‌جوید و حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می‌داند و اعتقاد دارد که امامت از شما اهل بیت علیهم السلام به سلسله‌ای دیگر نمی‌رود اما می‌گوید که ایشان اختلاف دارند و ایشان

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۰.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۱.

پیشوایان و راهنمایانند پس وقتی که همه اتفاق کنند بر یک کس من قائل به امامت او خواهم شد. حضرت فرمود که اگر به این حالت بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.^(۱)

۱۸ - حمیری به سند صحیح از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که دوست دارد که میان او و خدا حجابی نباشد و او نظر کند به رحمت الهی و خدا نظر رحمت کند به سوی او، پس او دوست دارد آل محمد صلی الله علیه و آله را و بیزاری جوید از دشمنان ایشان و متابعت کند امام از جمله ایشان را هرگاه چنین کند پیوسته نظر کند به رحمت و کرم خداوند عالم و نظر رحمت خدا از او منقطع نگردد.^(۲)

۱۹ - در معانی الاخبار به سند معتبر روایت کرده است که سلیم بن قیس از حضرت امیرالمومنین علیه السلام پرسید که کمتر چیزی که آدمی به آن گمراه می شود چیست؟

فرمود: آن است که نشناسد کسی را که خدا امر کرده است به اطاعت او واجب گردانیده است ولایت و محبت او را و او را حجت خود گردانیده است در زمین و گواه خود نموده است بر خلق.

پرسید: که کیستند اینان یا امیرالمومنین؟

۱ - غیبت نعمانی صفحه ۱۴۷.

۲ - قرب الاسناد صفحه ۳۵۱.



فرمود: آن جماعتند که خدا اطاعت آنها را مقرون به اطاعت خود و پیامبر اکرم ﷺ کرده است و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».^(۱)

پس سلیم سر مبارک حضرت را بوسید و گفت: واضح کردی از برای من و غم از دل من برداشتی و هر شکی که در دل من بود برطرف کردی.^(۲)

۲۰ - به سند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که عبدالله ابن الکواکه از جمله خارجیان بود به خدمت حضرت امیر علیه السلام آمد و پرسید از تفسیر این آیه: «وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»^(۳) حضرت فرمود: مائیم که بر اعراف خواهیم بود و می شناسیم یاوران خود را به علامت هایی که در سیمای ایشان است و مائیم اعرافی که نمی توان شناخت خدا را مگر به راه معرفت ما. و مائیم اعرافی که خدا می شناساند به ما بر صراط احوال دوستان و دشمنان ما را پس داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ما را شناسد و ما او را بشناسیم و داخل جهنم نمی شود مگر کسی که ما را نشناسد و ما او را نشناسیم اگر خدا می خواست می توانست خود را به بندگان بشناساند و لیکن

۱ - سوره مبارکه نساء آیه ۵۹.

۲ - معانی الاخبار صفحه ۳۹۴.

۳ - سوره مبارکه اعراف آیه ۴۶.

مصلحت در این دانست که ما را درهای معرفت خود گرداند و صراط و راه نجات سازد و مائیم وجه خدا که از جهت ما بر خدا می توان رسید پس کیست که عدول نماید از ولایت ما یا غیر ما را بر ما ترجیح دهد پس ایشان از راه راست دور گردیده اند مساوی نیستند آن جماعت که مردم جنگ در متابعت ایشان زده اند با ما زیرا که مردم که غیر شیعیان باشند رفته اند به سوی چشمه های گل آلود چند که بعضی در بعضی ریخته می شود و آنها که به سوی ما آمده اند و سرچشمه ای صاف چند آمده اند که پیوسته جاری است به امر پروردگار آنها که آخر شدن ندارد و هرگز منقطع نمی گردد.^(۱)

۲۱ - ایضاً به سند معتبر از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام به او گفت ای اباحمزه احدی از شما اگر چند فرسخ راه خواهد برود دلیلی و راهنمایی پیدا می کند که راه را گم نکند و تو جاهلتری به راههای آسمان از راههای زمین پس از برای خود راهنمایی طلب کن.^(۲)

۲۲ - به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه شریفه: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۴.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۴.



أَوْتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^(۱) یعنی هر که حکمت به او داده شده پس به تحقیق که خیر بسیار به او داده شده است. حضرت فرمود: مراد از حکمت طاعت خداست و شناختن امام.^(۲)

۲۳- به سند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است، در تفسیر این آیه شریفه: «أَوْتِيَ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»^(۳) یعنی، آیا اگر کسی مرده باشد پس ما او را زنده گردانیم و بگردانیم از برای او نوری که به آن نور راه رود در میان مردم مانند کسی است که مثل و صفت او آن باشد که در تاریکی های کفر و ضلالت باشد و هرگز از اینها بیرون نیاید؟ حضرت فرمود: که مراد از مرده کسی است که چیزی نداند و علم به عقاید حقه بهم نرساند و مراد به نوری که راه رود به آن در میان مردم، امامی است که پیروی او نمایند و کسی که در ظلمات باشد کسی است که امام خود را نشناسد.^(۴)

۲۴- از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که به ابوالحسن عطار فرمود: شریک گردان انبیاء و اوصیاء را در اطاعت.^(۵)

۱- سوره مبارکه بقره آیه ۲۶۹.

۲- کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۵.

۳- سوره مبارکه انعام آیه ۱۲۲.

۴- کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۵.

۵- کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۶.

۲۵ - به سند موثق از حسن بن ابی العلا روایت کرده است که گفت:
 به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم اعتقاد شیعیان را در باب اوصیاء
 که اطاعت ایشان فرض است از جانب خدا؟ حضرت فرمودند: بلی
 ایشان آن جماعتند که خدای تعالی در حق ایشان فرموده است:
 «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱) یعنی «اطاعت
 کنید خدا و رسول خدا را و اولوالامر از خود را».^(۲)

۲۶ - ایضاً به سند معتبر از ابوبصیر روایت کرده است که از حضرت
 صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا ائمه اطهار علیهم السلام در امر امامت و وجوب اطاعت
 همه به منزله یک شخص اند و حکم ایشان یکی است؟ حضرت فرمود:
 بلی.^(۳)

۲۷ - ایضاً به سند معتبر روایت کرده است که از حضرت رضا علیه السلام
 پرسیدند از بهترین چیزی که بندگان تقرب جویند به سوی پروردگار
 چیست؟ فرمود: که بهترین آنچه تقرب جویند به آن بسوی خدا اطاعت
 خدا و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطاعت اولی الامر است. حضرت
 باقر علیه السلام فرمود: که دوستی ما ایمان است و دشمنی ما کفر.^(۴)

۱ - سوره نساء آیه ۵۴.

۲ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۹.

۳ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۷.

۴ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۸۷.



۲۸ - در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! چون روز قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط، پس نگذرد احدی از صراط مگر آن که با او نامه‌ای باشد که در آن بیزاری از آتش جهنم به ولایت تو بوده باشد. (۱)

۲۹ - شیخ طوسی در مجالس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

مائیم سبب میان شما و میان خدای تعالی. (۲)

۳۰ - ایضاً از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمومنین علیه السلام خطاب کرد: یا علی تو و اصحاب تو در بهشتید یا علی تو و اتباع تو در بهشتید. (۳)

۳۱ - به سند صحیح در بصائر الدرجات از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: به سبب ما خدا عبادت کرده می شود و به سبب ما خدا شناخته می شود و به سبب ما خدا را به یگانگی می شناسند و محمد حجاب خداست یعنی واسطه میان خدا و خلق است. (۴)

۳۲ - ایضاً به سند معتبر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده

۱ - معانی الاخبار صفحه ۳۶.

۲ - امالی شیخ طوسی صفحه ۱۵۷.

۳ - امالی شیخ طوسی صفحه ۵۷.

۴ - بصائر الدرجات صفحه ۶۴.

است که فرمودند: به درستی که حضرت عزت بر بندگان پنج چیز را واجب گردانیده است و واجب نگردانیده مگر خوب و نیکو را، نماز و زکات و حج و روزه و ولایت ما اهل بیت علیهم السلام، پس عمل کردن مردم به چهار چیز و استخفاف کردند به پنجم به خدا سوگند که کامل نکرده اند آن چهار خصلت را تا کامل گردانند آنها را به پنجم، یعنی اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام شرط قبول آنها است.^(۱)

۳۳ - به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی تو برادر منی و وارث من و وصی من و خلیفه و جانشین من در اهل بیت من و در امت من در حیات من و بعد از وفات من هستی، دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است، یا علی من و تو و امامان از فرزندان تو سرور خلقند در دنیا و پادشاهانند در آخرت هر که ما را شناخت پس خدا را شناخته است و هر که انکار کرد پس به تحقیق که خدای تعالی را انکار کرده است.^(۲)

۳۴ - در کتاب فضائل از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش روایت کرده است از جابر انصاری که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه سرور دل من است و دو پسرانش میوه های دل من هستند و شوهرش نور دیده من است و امامان از فرزندان او امانت من هستند و ریسمان

۱ - بشارة المصطفی صفحه ۱۰۸.

۲ - امالی شیخ صدوق صفحه ۵۲۳.



کشیده‌اند از آسمان به زمین هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان فرو رود در درکات ضلالت.^(۱)

۳۵- در عیون اخبار الرضا علیه السلام به سند معتبر از آن حضرت روایت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی تو و فرزندان تو برگزیده‌های خدائید از خلقش.^(۲)

۱- فضائل شاذان بن جبرئیل صفحه ۱۴۴.

۲- بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۱۴۳.

«علت کمی اطلاعات از حضرت هادی علیه السلام در تاریخ»

در زمان حضرت هادی علیه السلام و حضرت عسکری علیه السلام کفار به صورت مسلمان خیلی زیاد شده بودند و آنها در رأس حکومت‌های اسلامی بودند. خلیفه بنی‌العباس که متوکل کافر باشد در زمان این دو امام علیهما السلام بوده، او آن قدر خفقان برای پیروان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام درست کرده بود که به هیچ وجه شیعیان دسترسی به امام نداشتند. الان هم اگر تاریخ را مطالعه کنید؛ می‌بینید خیلی اطلاع از زندگی این دو امام بزرگوار نیست از کلماتشان هم خیلی نقل نشده، حتی اینکه روز تولد و وفاتشان چه روزی بوده همه اقوال ضعیف است و به زمانهای مختلف نسبت داده شده است. به هر حال در زمان حضرت عسکری علیه السلام ظلم بنی‌العباس که به اصطلاح پسر عموهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از بنی‌هاشم بودند و خود آنها معتقد بودند جزو اهل بیت هستند، به اوج رسیده بود. کارهای عجیبی نسبت به اسلام می‌کردند و اسم آنها خلیفه پیامبر بود، ما آنها را خلفاء عباسی می‌گوئیم اما در حقیقت خلفای شیطان بودند. شیاطینی بودند که به صورت انسان در آمده بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو خواب در زمان حیاتشان نقل فرمودند: که یکی از آنها در قرآن و دیگری در روایات به آن تصریح کرده‌اند. یکی اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواب دیدند بر منبرشان



بوزینه‌ها بالا می‌روند، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ»^(۱) که این اشاره به خواب پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و تعبیرش هم این بود که بنی‌امیه تا نزدیک هزار ماه جای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌گیرند.^(۲)

دومین خواب حضرت این بود که عباس عموی‌شان (شاید روایت بر ابن عباس باشد البته ظاهراً عباس باشد) مشغول بول کردن است و از او زنبورهای خارجی می‌شوند و به بدن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌نشستند و زهر می‌زنند. تعبیرش این بود که فرزندان عباس یعنی بنی‌العباس پاره‌های بدن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شهید می‌کنند لذا واقعاً بنی‌العباس خیلی به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظلم نمودند و تاریخ را لکه‌دار کردند. متوکل آن قدر از فرزندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشت حتّی در میان دیوارها می‌گذاشت، که جمعیت زیادی از فرزندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تغییر نسب دادند. یعنی می‌گفتند

۱- سوره اسراء آیه ۶۰.

۲- قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَتْهُ نَعْسَةٌ وَهُوَ عَلَى مِنْبَرِهِ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ رَجُلًا يَنْزُونَ عَلَى مِنْبَرِهِ نَزْوُ الْقِرْدَةِ يَرْدُونَ النَّاسَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ الْقَهْقَرَى فَاسْتَوَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَالِسًا وَالْحُزْنُ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ فَاتَّاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ الْآيَةُ يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ قَالَ يَا جَبْرِئِيلُ أَعَلَى عَهْدِي يَكُونُونَ وَفِي زَمَنِي قَالَ لَا وَلَكِنْ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ عَشْرًا ثُمَّ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ عَلَى رَأْسِ خُمْسٍ وَثَلَاثِينَ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ خُمْسًا (بحار الانوار جلد ۵۵ صفحه ۳۵۰).

ما از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیستیم. در زمان امام عسکری علیه السلام سادات بنای اختفای خودشان را داشتند البتّه زیاد بودند، حضرت عسکری علیه السلام در معسکر یا لشکرگاه قرار داشتند به همین جهت لقب حضرت عسکری شد، یعنی در بین مردم معروف بود آن امامی که در میان پادگان است. حضرت عسکری به «زکّی» هم معروف بودند یعنی آن مردی که پاک است. در توسّلات و دعاها هم این کلام آمده «الامام الزّکّی» با اینکه سنّ مبارک حضرت زیاد نبود در عین حال مشغول جمع آوری آیات و تفسیر قرآن بودند. آن مقداری که از تفسیر قرآن ایشان مانده، الان چاپ شده به نام تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.

شیعیان در زمان امام عسکری علیه السلام زیاد بودند. شهر قم همه شیعه بودند. آن قدر احمد بن اسحاق سهم امام جمع کرده بود که حضرت به او دستور دادند یک مقداری از آنها را همان جا صرف کن، این مسجد امام حسن عسکری علیه السلام که در قم هست را او ساخته است مردم شیعه به حضرت خیلی علاقه مند بودند امّا حکومت اجازه نمی داد مردم با امام علیه السلام تماس بگیرند.

خواستند امامت را لوٹ کنند، در روزی که آن حضرت شهید شدند، جعفر را به عنوان امام معرفی کردند تا بر امام عسکری علیه السلام نماز بخواند، لذا وقتی همه مردم لشکری و کشوری برای نماز میّت جمع شدند، جعفر جلو ایستاد تا نماز بخواند، می بینند خورشید جمال مقدّس



حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) از پشت پرده بیرون می آید و دامن جعفر را می گیرد و کنار می زند و می فرماید: عمو، من اولی هستم به نماز خواندن بر جنازه پدرم تا تو و حضرت نماز می خواند و جعفر جرأت نمی کند حرفی بزند. اما بعد از آن به خانه حضرت ریختند تا این جوان را بگیرند که از همان جا رؤیت جمال مقدس حضرت بر مردم نافهم و بی درکی که تحمل امام عادل را ندارد، در پشت پرده غیبت قرار گرفت. (۱)(۲)

۱ - فَقَالَ يَا سَيِّدِي قَدْ كُنَّ أَخُوكَ فَقُمُ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الشَّيْعَةُ مِنْ حَوْلِهِ يَقْدُمُهُمُ السَّمَانُ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَتِيلُ الْمُعْتَصِمِ الْمَعْرُوفِ وَسَلَّمَةً فَلَمَّا صَرْنَا بِالْأَدَارِ إِذَا نَحْنُ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نَعْشِهِ مُكَمَّنًا فَتَقَدَّمَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ لِيُصَلِّيَ عَلَى أَخِيهِ فَلَمَّا هَمَّ بِالتَّكْبِيرِ خَرَجَ صَبِيٌّ بَوَاجْهِهِ سُمْرَةٌ بِشَعْرِهِ قَطَطُ بِأَسْنَانِهِ تَفْلِيحُ فَجَبَذَ رِءَاءَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ قَالَ تَأَخَّرْ يَا عَمِّ فَإِنَّا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَبِيي فَتَأَخَّرَ جَعْفَرُ وَ قَدْ أَرَبَدَّ وَجْهُهُ فَتَقَدَّمَ الصَّبِيُّ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَ دُفِنَ إِلَى جَانِبِ قَبْرِ أَبِيهِ (بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۳۳۲).

۲ - برگرفته از کتاب پاسخ به سؤالات امامت تالیف حضرت آیه الله حاج سیّد حسن ابطحی دام ظلّه صفحه ۴۳.

بخش دوم

استاد آقا، حضرت



«التماس دعا»

مردی بغدادی نقل نموده که روانه بغداد بودم و در آنجا دو خانه داشتم که از میراث به من رسیده بود و اراده فروختن آن را داشتم، به آن حضرت نوشتم به جهت ضرورت اراده فروختن خانه‌های بغداد را دارم، التماس دعا دارم که فروختن آن با حسن وجهی میسر شود، ملتف به جواب نشد سرّ این بی‌التفاتی بر من مخفی بود، چون به بغداد رسیدم خانه‌ها سوخته بود؛ پس سرّ آن را فهمیدم.^(۱)

«تقاضای فرزند»

از ایوب بن نوح روایت نموده: که به آن حضرت نوشتم همسرم حمل دارد و به دعای شما محتاجم که حق تعالی به من پسری کرامت فرماید. در جواب نوشت که پسر را محمد نام کن. حق تعالی پسری به من داد محمد نام کردم.^(۱)

از یحیی بن زکریا نقل نموده‌اند که همین التماس از حضرت نمودم در جواب نوشتند: «رُبَّ ابْنَةٍ خَيْرَ مِنْ ابْنٍ» یعنی بسیار دختری که به از پسر باشد. و بعد از آن که وضع حمل شد دختری بود چنانچه آن حضرت فرموده بود، بهتر از بسیاری از پسران عصر بود.^(۲)

۱ - خرائج جلد ۱ صفحه ۳۹۹.

۲ - کشف الغمه جلد ۳ صفحه ۱۷۵.

«نجات از دشمن»

ایوب بن نوح روایت کرده که گفت: از قاضی بغداد و از عداوت او در آزار بودم، به آن حضرت نوشتم که از او به من اذیت می رسد و چاره ای ندارم و به شما پناه می آورم از دشمنی او. در جواب نوشتند دو ماه دیگر از این غم خلاصی خواهی یافت و چون شصت روز تمام شد خط عزلش رسید و زمان تحکمش به سر آمد.^(۱)

محمد بن ریان بن صلت نقل نموده که به آن حضرت نوشتم فلانی با من در مقام عداوت است و مکاری در حق او اندیشیده ام، مرا از آن منع فرموده در جوابی که نوشته بودند قید فرمودند که محتاج به آن مکر نخواهی شد. در همان روزها آن دشمن به بدترین حالی مرد و مرا از کید خود و مکر من خلاصی داد.^(۲)

۱ - کشف الغمه جلد ۳ صفحه ۱۷۵.

۲ - کشف الغمه جلد ۳ صفحه ۱۷۸.

«شفای بیمار»

ایضا، از علی بن محمد حجال روایت است که گفت: پدرم را مرضی و مرا درد پائی عارض شده بود. به آن حضرت نوشتم که مرا درد پائی رسیده و از خدمت شما محروم مانده‌ام، التماس دعا دارم که درد پا از من زایل شود که از خدمت محروم نباشم و از مرض پدر فراموش کردم. در جواب نوشتند که حق تعالی تو را و پدرت هر دو را شفا داد. با آن که از مریضی پدرم اسمی نبرده بودم.^(۱)



«اطلاع از زبان‌های غیر متعارف»

از علی بن مهزیار روایت شده که گفت: غلامی صقلابی به خدمت آن حضرت فرستادم که حاجت مرا به آن حضرت عرض نماید و غلام برگشت و متعجب بود که هر چه گفتم آن حضرت در جواب من به زبان صقلابی تکلم نمود به نوعی که هیچ صقلابی به آن طریق سخن نتواند گفت.^(۱)

«اظهار محبت به حضرت هادی علیه السلام و هدایت»

نقل نموده‌اند: مردی اصفهانی به نام عبدالرحمن و از شیعیان و محبان آن حضرت بود. روزی جمعی از اهل اصفهان گفتند ما سبب تشیع تو را نمی‌دانیم؟ گفت: وقتی جمعی به تظلم به درگاه متوکل می‌رفتند همراه بودم، روزی بر در خانه متوکل بودم که امر به احضار علی بن محمد الرضا علیه السلام نمود. من از کسی پرسیدم که این شخص کیست؟ گفت: سیدی است علوی، که رافضیان امامش می‌دانند و حضار همه گفتند خلیفه آن حضرت را به جهت کشتن طلبیده و من صبر نمودم تا او را ببینم دیدم که بر اسب سواره می‌آید و مردم صف کشیده بودند و کوچه داده و در چپ و راست ایستاده و مرا نگاه به آن حضرت بود و او چشم از یال اسب بر نمی‌داشت و نگاه به هیچ طرف نمی‌کرد به مجرد دیدن او محبتی از او در دل من افتاد و در دل خود می‌گفتم: خدایا! شر متوکل را از او دفع کن و هر چند نزدیکتر می‌شد، محبتش در دل من زیاده می‌شد و در باطن به خدا می‌نالیدم، چون روبروی من رسید رو به من کرده و فرمود: «استجاب الله دعاک و طول عمرک و کثر مالک و ولدک» یعنی



حق تعالی دعای تو را اجابت کرد، عمرت دراز باد و مال و فرزندان بسیار. مرا لرزه بر اندام افتاد و خود را در میان مردم انداختم. از من پرسیدند تو را چه شده؟ مخفی داشتم و آن حضرت به اعزاز و اکرام از خانه متوکل بازگشت و با آن که من پریشان‌ترین مردم اصفهان بودم چون برگشتم از جائی چند که مرا علم و امیدی به آن نبود مال‌های بسیار به دست من آمد به حیثیتی که امروز در خانه من هزار هزار درهم هست بغیر از آن که دریرون دارم و فرزندم به ده رسیده و عمرم از هفتاد و کسری گذشته و من به امامت او گرویده‌ام بجهت محبتی که از او در دل من افتاد و دعایش که در حق من مستجاب شد.^(۱)

«نجات از گمراهی»

از هبة الله بن منصور موصلی روایت نموده‌اند که گفت: در دیار ربیعه مرد نصرانی بود بنام یوسف بن یعقوب و با پدرم آشنائی داشت. روزی در خانه مامهمان بود، نقل کرد که از من به متوکل چیزی نقل کرده بودند و مرا به سامراء طلبید چون امید از حیات خود بریده بودم و احوال علی بن محمد الرضا علیه السلام را شنیده بودم صد دینار نذر آن حضرت کردم و چون به پدرم گفتم گفت: موفق شده‌ای، اگر چیزی تو را نجات دهد همین نذر خواهد بود. چون به سامراء رسیدم با خود گفتم تا کسی از آمدن تو خبر نشده بهتر است که به نذر خود وفا کنی و لیکن سامره را ندیده بودم و با کسی آشنائی نداشتم و بر چهار پای خود سوار شدم و می‌ترسیدم که اگر از کسی در خصوص خانه او خبری بپرسم در بلاافتم، چه نصرانیت من ظاهر بود و طلبیدن من مشهور؛ عنان چهارپایار را رها کردم هر طرف که خواهد برود و من متحیر و حیران نمی‌دانستم آن مرکب مرا به کجایم برد، تا آن که به در خانه‌ای رسید و ایستاد و هر چند تلاش کردم قدم از قدم برنداشت. شخصی رسید از او پرسیدم که این خانه کیست؟ گفت: این خانه علی بن محمد الرضا علیه السلام است. با خود گفتم: الله اکبر! این یک علامت و لحظه‌ای توقف نکرده بودم که خادمی



بیرون آمد و گفت: یوسف بن یعقوب توئی؟ گفتم: بلی، فرمود: داخل منزل شو و در این دهلیز بنشین. گفتم: الله اکبر! این نشانه دیگر نام من و نام پدر من چون دانست و حال آن که در این شهر کسی مرا نمی شناسد، آنجا نشستم، خادم باز بیرون آمد و گفت: صد دیناری که در آستین داری بده، دادم و با خود گفتم الله اکبر! این دلالت سیّم، بعد از لحظه ای مرا طلب نمود دیدم که امام علیه السلام تنها نشسته است، چون مرا دید فرمود که خاطر جمع کردی؟ گفتم: بلی، فرمود که وقت آن نشده که به دین اسلام بازگشت نمائی؟ گفتم: دیگر احتیاج به دلیلی نمانده اگر کسی دلیلی خواهد. آن حضرت فرمود که هیئات تو مسلمان نخواهی شد و از اسلام نصیبی نداری، لیکن پسرت مسلمان می شود و از شیعیان ما خواهد بود؛ ای یوسف! جمعی را گمان این است که دوستی ما نفع نمی کند، به خدا که دوستی ما نافع ترین چیز است، برو که از متوکل به تو مکروهی نمی رسد و من به خدمت متوکل رفتم و به خیر و خوبی از او خلاص شدم. هبة الله گوید که بعد از مدتی پسرش را دیدم که شیعه بود و از اکثر شیعیان در اخلاص بیشتر و در اعتقاد و محبت از بسیاری از ایشان جلوتر بود. مرا خبر داد که پدرم بر دین نصارا بود که از دنیا رفت و مرا بعد از پدر دولت ایمان نصیب شد.^(۱)

«مفتضح نمودن شعبده باز»

از معجزات آن حضرت که دوست و دشمن متفق هستند حکایت مشعبدی هندی است که حقه باز بی بدیلی بوده و فنون سحر و شعبده را نیکو می دانست و چون متوکل شعبده دوست بود و مثل او بازیگری ندیده بود با او گفت که اگر در حضور من علی بن محمد علیه السلام را خجل سازی هزار دینار به تو می دهم. آن ملعون حکم کرد که بر سفره ای نانی چند تُنک حاضر سازند و مرا حکم باشد که نزدیک به علی بن محمد علیه السلام نشسته باشم. چون سفره حاضر شد، امام علیه السلام را طلبید بر مقتضای ملتمس هندی عمل نمود و منتظر تماشا بود، آن حضرت دست مبارک به جانب نان دراز نموده به سحر آن ساحر آن نان به هوا رفت. امام علیه السلام تغافل نموده باز میل به نان فرمود. همان ادا به ظهور رسید. نوبت سیم که نان پرواز کرد، اهل سفره خندیدند. حضرت امام علیه السلام متوجه به صورت شیری که در پرده نقش بود شده فرمود که: «خذه» یعنی ای شیر بگیر این ملعون را! آن شیر مجسم و صاحب روح شده از پرده جدا شد و آن لعین را از هم دریده فرو برد و به اشاره امام علیه السلام به جای خود رفته به حال اول بازگشت. امام علیه السلام عزم رفتن فرمودند،



متوکل گفت: التماس دارم که بنشینی و التماس دیگر آن که بازیگر مرا برگردانی. فرمود: که دشمنان خدا را بر دوستان او مسلط می سازی؟ چگونه بنشینم و از او امید ببر که بعد از این او را نخواهی دید. و به روایتی دیگر فرمود: اگر آنچه عصای موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرو برده باز پس می داد این مرد هم برخواهد گشت، و به خانه خود تشریف بردند. (۱)

«نجات از مرگ»

از ابن اورمه مروی است که گفت: در سامراء به دیدن متوکل رفتم، سعید حاجب چون بر حُسن عقیده من مطلع بود جهت خوشامد متوکل، گفت: به خدا قسم فردا تو را خواهم کشت! گفتم: خدای من آن است که: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»^(۱) صفت اوست؛ یعنی هیچ چشمی او را ندیده و نخواهد دید و او همه را می بیند. گفت: آن که گمان می برید که او امام شماست؟ گفتم از این ابا ندارم. گفت مرا امر شده که فردا این کار بکنم.

چون از آن مجلس بیرون آمدم به خدمت آن حضرت رفتم و چون چشمم به ایشان افتاد بی اختیار به گریه درآمدم. فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: به جهت آن که می بینم و می شنوم! فرمود: که خاطر جمع دار کار ایشان از پیش نمی رود و دو روز دیگر بیش از عمر او و عمر صاحب او نمانده! پس فردا هر دو به بدترین حال کشته خواهند شد و روز سیم چنان شد که آن حضرت فرموده بود؛ جمعی از ترکان به فرموده



پسرش با شمشیرهای کشیده به مجلس متوکل آمدند و او را پاره پاره کردند و سعید خود را بر سر او انداخت که من بی تو زندگی نمی خواهم و به آرزوی خود رسید، متوکل ندیمی داشت خوش طبع در آن وقت خود را به زیر تخت انداخت که من بی تو زندگی خواهم و زنده ماند.^(۱)

«لشکر امام هادی علیه السلام»

روزی متوکل دستور به سان از لشکر که نود هزار نفر بودند داد. چون از امام علیه السلام همیشه متوهم بود امر نمود که در فلان صحرا هر یک از سپاهیان یک توبره خاک پر کرده بر روی هم بریزند، چون به فرموده او عمل کردند کوهی شده بود. امام علیه السلام را طلبید با خود به آن تل خاک برد و لشکرش را که همه با سلاح و زینت تمام بودند در آن صحرا جمع کرده و به آن حضرت نشان داد و گفت: تو را طلبیده‌ام که لشکر مرا ببینی که از یک توبره خاک که هر یک از ایشان آورده‌اند این کوه بهم رسیده، لشکری به این زینت و شوکت دیده‌ای؟ امام علیه السلام به او فرمود: اگر خواهی من هم لشکر خود را به تو نشان دهم؟ و لب مبارک حرکت کرده متوکل نگاه کرد، دید که میان آسمان و زمین را از مشرق تا مغرب سوار فرا گرفته است، هر یک به صد زینت و سلاح. واهمه بر او غلبه کرده غش کرد و زمانی که به هوش آمد بعد از آن امام علیه السلام به او فرمود: ای متوکل ما به آخرت مشغولیم و آن که هرگز ما را یاد نمی‌آید دنیا و حکومت دنیاست؛ چرا که در حق ما گمان بد می‌بردی و به سخن منافقان فریب می‌خوری به تو نشان دادم.^(۱)



هیت امام هادی علیه السلام

از ابو سعید سهل بن زیاد روایت است که کاتب مستنصر بودم و با او به خدمت متوکل رفتم دیدم که بر تخت نشسته است، سلام کردیم و من در پشت در منتظر ایستاده بودم و هر بار که او را می دیدم مرحبا می گفت و حکم نشستن می کرد، این بار چون ما را دید حالش متغیر شد و امر به نشستن نکرده، بلکه لحظه لحظه غضبش زیادتر می شد و به فتح بن خاقان می گفت: این است که در حق او چنین و چنان می گویند، من این زندیق فلان و فلان را می کشم! خلل در دولت من می کند. و هر چه فتح می خواست او را آرام کند و می گفت اینها بر او افترا است، فایده نمی کرد و امر نمود که جمعی از مردان ستمکار و پست را طلبید و به آنها گفت که شمشیرها کشیده منتظر باشید، این شخص را که طلب کرده ام چون داخل شد پاره پاره کنید و به کشتنش راضی نمی شوم امر به سوختن خواهم نمود و غرضش از آن، حضرت ابوالحسن هادی امام علی النقی علیه السلام بود. چون آن حضرت علیه السلام داخل شد آرام و بشاش بود و مطلقا اثری از ملال بر چهره مبارکش ظاهر نبود و لبش حرکت می کرد. چون

متوکل آن حضرت را دید خود را از تخت به زیر انداخته و در پای حضرت خود را انداخت. پس دستش را به دست گرفته می گفت: یا سیدی! یابن رسول الله صلی الله علیه و آله، یا خیر خلق الله! یابن عمی! یا مولای! یا ابالحسن. آن حضرت می فرمود و پند می داد که اینها را مگو، پس گفت: ای مولای من! چرا در این وقت خود را اذیت کردید و به اینجا آمدید؟ حضرت فرمود: رسول تو مرا طلبیده! گفت: دروغ گفته است این مادر به خطا، برگرد به خوشی و خرمی ای سید من، پس فریاد کرد که یا فتح یا عبدالله یا مستنصر، مقربان را امر نمود که مشایعت سید خود بکنید و همه در خدمتش روانه شدند و در آن وقت امام علیه السلام داخل آن خانه شد که جمع شمشیرداران خود را دیدم که چون چشمشان به آن حضرت افتاد همه به سجده افتادند و چون امام علیه السلام را روانه نمود ایشان را طلبیده گفت: خلاف امر من نمودید بس نبود که سجده بر او کردید؟ گفتند: مگر تو ندیدی آنها که بر دور او با شمشیرهای کشیده می آمدند! والله که از صد شمشیر زیاده بود هیتی که از او به ما رسید و بی اختیار بود آنچه کردیم و چون فتح بن خاقان از مشایعت برگشت بر روی او خندید و گفت: این طور حجتی خدا به شما داده، الحمد لله که حجت او ظاهر شد و باعث روسفیدی شما گشت. (۱)



ذلیل بودن همه در مقابل حضرت هادی علیه السلام

محمد بن حسین اشتر علوی می گوید: که در خانه متوکل بودم که ابوالحسن علیه السلام آمدند و هر که حاضر بود از طالبین و عباسیین و لشکری، همه چون امام را دیدند از اسبان به زیر آمدند و به ادب ایستادند تا آن حضرت داخل خانه متوکل شد و چون رفت همه با هم گفتند: او مسن تر و اشرف بر ما نیست، چرا از ما فروتنی نسبت به او واقع شد و همه قسم خوردند که این بار چون بیایند به حال خود باشند. ابوهاشم جعفری حاضر بود گفت: البتّه ذلیل و زبون او خواهید شد فکر محال نکنید و چون آن حضرت برگشتند، بیشتر تعظیم و تکریم نمودند؛ پس شخصی از آنها پرسید که شما شرط کردید و قسم خوردید شما را چه شد؟ همه گفتند: واللّه آنچه کردیم به اختیار نکردیم.^(۱)

«ادای قرض»

ابوهاشم روایت نموده که در خدمت آن حضرت در مدینه بیرون رفتم به دیدن یکی از طالبین و در میان راه برجائی زیرانداز انداختیم تا بر آن نشستیم و با من در گفتگو بودند تا آن که حرف به قرض و پریشانی کشید. دست مبارک دراز کرده مشتی ریگ برداشته به من فرمود: این را خرج کن اما به کسی مگو! چون به خانه آمدم دیدم که آن ریگ رنگ آتش دارد زرگری نشان دادم و خواستم که آن را شمش کند. زرگر گفت: در عمر خود بدین خوبی طلاندیده‌ام! این را از کجا آورده‌ای؟ گفتم: این ذخیره است از قدیم الایام به من رسیده.^(۱)

« کوتاهی عمر جوان غافل »

روایت شده که یکی از اولاد خلفا را ولیمه‌ای بود و جمعی کثیر را دعوت کرده بودند و هر که در آن مجلس بود احترام و تعظیم آن حضرت را به جا می‌آورد الا جوانی که بسیار حرف بیهوده می‌زد و می‌خندید. امام علیه السلام فرمود: این جوان از ذکر خدا چنان غافل است که با این دهان می‌خندد و نمی‌داند که بیش از سه روز دیگر زنده نیست. از اهل مجلس دو کس به هم گفتند دلیلی بر شناختن او بهتر از این نیست. فردا جوان بیمار شد و پس فردا دنیا را وداع کرد.^(۱)

«لطف به پیر عاشق»

ابوهاشم جعفری نقل می کند که بعد از امام رضا علیه السلام و امام محمد تقی علیه السلام به خدمت حضرت هادی علیه السلام مشرف می شدم؛ و چون در بغداد خانه داشتم شوق دیدارش را بسیار داشتم روزی التماس نمودم که من بسیار پیرم و در کشتی نمی توانم بنشینم، قدرت پیاده آمدن هم ندارم و مرکب راهواری هم ندارم که مرا زود به خدمت شما بیاورد و از بغداد تا سامراء سی فرسخ است، یابوئی دارم که پیر و بی قوت است. بر زبان معجزه فرمود که: «قواک الله یا اباهاشم و قوی بر ذونک» یعنی خدای تعالی تو را ای اباهاشم و اسب تو را قوت دهد. و بعد از آن بسیار وقت ها بود که در بغداد نماز صبح می خواندم و چاشت به خدمت آن حضرت می رسیدم و بعد از ادای نماز ظهر باز سوار شده و نماز شام را در بغداد می خواندم و به برکت آن دعا نه مرا از سواری خستگی و اذیتی می رسید و نه اسبم از پامی افتاد تا زمانی که زنده بودم.^(۱)



«رویارویی با علم امام (علیه السلام)»

از ابن سکیت روایت است که گفت: متوکل مرا اشاره نمود که در محفل عمومی از امام هادی علی النقی (علیه السلام) چیزهای مشکل سؤال نمایم شاید که در جواب عاجز شود و اعتقاد مردم در حق او نقصان یابد. در روزی که خاص و عام را بار دادند و هر کسی به جای خود قرار گرفت من به نزد آن حضرت رفتم و گفتم: دستوری هست که سؤال کنم و او فهمید که من مأمورم، فرمودند: هر چه خواهی بپرس! گفتم: چرا حق تعالی به حضرت موسی (علیه السلام) عصا و ید بیضاء داد و به حضرت عیسی (علیه السلام) احیاء اموات و شفای امراض و به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فصاحت و بلاغت عنایت کرد؟ آن حضرت فرمود: که غالب بر اهل عصر موسی (علیه السلام) سحر بود، عصا و ید بیضاء را معجزه او کرد تا سحرهای آن قوم را باطل کند و به چیزی که در وسع ایشان نبود حجت بر ایشان لازم گردانید. چون در زمان حضرت عیسی (علیه السلام) طب و شناختن گیاهها و دانستن مرضها و علاج آن شایع بود به چیزی که بر علم آنها زیادتر باشد و بر آن قادر نباشند حجت بر آن قوم تمام کرد. در روزگار حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چون شعر و خطب و کلام فصیح و قول

بلیغ بسیار بود قرآن را معجزه آن حضرت ساخت که بر قصص و اخبار متقدمین و شرح احوال متاخرین و حکم و مواعظ و اخبار و انواع سخن مشتمل بود تا چندان که تلاش کردند کوچکترین سوره‌ای مانند آن بیاورند و نتوانستند و از این حجت بر قوم ثابت شد.

ابن سکیت گفت: اکنون چه چیز حجت است بر مردم؟ فرمودند: عقل که به وسیله آن دروغگو بر خدا را می‌توان تشخیص داد و تکذیب کرد.

و این خبر به یحیی بن اکثم رسید، او به متوکل گفت: بغیر از آن که رفضه را بر ما قوی گردانیدی و فضل ایشان را ظاهر ساختی چه کردی؟ ابن سکیت را با مسائل دینی چکار؟ او شعر و نحو را خوب می‌داند، اگر مرا دستور دهی مسئله‌ای پیدا کنم که هر کس بشنود چون شتر در گل بماند؟ متوکل از این مژده خوش وقت شد و یحیی را دستور داد او مدتی فکر کرده سوالی چند بر کاغذ نوشت و به متوکل داد و آن کاغذ را به موسی بن محمد برادر آن حضرت دادند که بپرسد و ایشان را خبردار گرداند تا بدانند که مقصود در پرسیدن و حرف زدن در حضور علما و اکابر دارند یا خیر و موسی چون نوشته را به خدمت آن حضرت برد فرمودند: که تو چرا اینها را جواب ندادی؟ گفت من از جواب اینها عاجزم. پس آن حضرت کاغذ را از دست او گرفته و به ابن سکیت فرمودند: جواب این مسائل را من می‌گویم تو بنویس. فرمود بنویس:

سؤال کردی از این آیه: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» ^(۱) آن کس آصف بن برخیا بود، سلیمان از آنچه آصف می دانست بی خبر و بی اطلاع نبود ولی می خواست به امت خود از جن و انس آصف را معرفی کند که او جانشین من خواهد بود این علم را سلیمان به آصف عنایت کرده بود تا مردم پس از او در امامت و فرمانروایی او اختلاف نکنند و به این وسیله حجت بر آنها تمام شود.

اما جریان سجده یعقوب، سجده او برای یوسف نبود بلکه یعقوب و فرزندان او بفرمانبرداری از خدای تعالی سجده کردند و این عمل تحیت و تهنیتی برای یوسف بود چنان چه سجده ملائکه برای آدم نبود سجده یعقوب و فرزندان او به جهت شکر خدا بود که باز به دور هم جمع شدند.

چنان چه ملاحظه می کنی در سجده شکر می گوید: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» ^(۲) اما این آیه که خدای تعالی می فرماید: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ» ^(۳) خطاب در آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است با این که شکی در مورد آنچه بر او نازل شده نداشت، ولی نادانان گفته بودند چرا خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از ملائکه

۱ - سوره مبارکه نحل آیه ۴۰.

۲ - سوره مبارکه یوسف آیه ۱۰۱.

۳ - سوره مبارکه یونس آیه ۹۴.

قرار نداد؟ و چرا او را امتیازی نداد که با مردم فرق داشته باشد و احتیاج به خوردنی و آشامیدنی نداشته باشد و مانند سایر مردم میان بازارها رفت و آمد نکند؟ خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی کرد که در مقابل مردم نادان از کسانی که کتاب خوانده‌اند بپرس، آیا پیامبری قبل از تو فرستاده‌ایم که غذا نخورد و آب نیاشامد تو نیز باید از آنها پیروی کنی.

اینکه فرموده است اگر در شک هستی با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکی نداشت، به جهت مماشات و انصاف دادن به خصم است چنانچه در این آیه نیز می‌فرماید: «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ» بگو! بیایید فرزندان و زنان و اشخاصی که چون جان ما هستند از خود و شما جمع کنیم و دعا نمائیم و لعنت خدا را بر کسی قرار دهیم که دروغ می‌گوید. اگر می‌گفت بیایید نفرین کنیم و لعنت خدا را بر شما قرار دهیم هرگز برای مباحله حاضر نمی‌شدند.

خداوند می‌داند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در انجام رسالتش کوتاهی نکرده و دروغگو نیست و او را معرفی نموده که آنچه می‌گوید راست و درست است. اما این که می‌فرماید لعنت خدا را بر کاذبین قرار دهیم از بابت مماشات با خصم و انصاف دادن از جانب خویش است.

اما این آیه: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ»^(۱) همین طور



است که خداوند فرموده، اگر تمام درختان دنیا قلم شود و دریا مرکب و هفت دریای دیگر هم آن را کمک کند به طوری که از تمام روی زمین چشمه‌ها بجوشد مانند طوفان نوح هرگز کلمات رانمی‌توانند به آخر برسانند.

آن دریاها عبارت است از چشمه کبریت و یمن و برهوت و طبریه و آب گرم ماسیدان و آب گرم آفریقا که معروف به سیلان است و چشمه باحوران؛ ما کلمات خدا هستیم که فضائل ما رانمی‌توانند درک کنند و تمام شدنی نیست.

اما بهشت در آن خوردنی و آشامیدنی و سرگرمی و بازیها است. در آنجا آنچه دل بخواهد و دیده لذت برد وجود دارد. خداوند تمام آنها را مورد استفاده آدم قرار داد و برایش مباح نمود ولی درختی که او و همسرش را از آن نهی کرد درخت حسد بود، که از آنها پیمان گرفت مبدا با دیده رشک و حسد نگاه کنند به کسانی که بر آنها و تمام مردم ایشان را برتری داده است، آدم فراموش کرد و در این مورد عزم و اراده استواری نشان نداد.

اما آیه «أَوْ يُزَوِّجَهُمْ دُكْرَانًا وَ إِنَاثًا»^(۱) که می‌فرماید: یا به ازدواج آنها در می‌آورد نرها و ماده‌ها را. منظور اینست که خداوند به ازدواج در

می آورد مردان مطیع را به خدا پناه می برم از این که خداوند بزرگ کاری که مورد نظر تو است از عمل زشت (جمع شدن با پسر بچه) را قصد کرده باشد و اجازه چنین کاری را بدهد. هر که چنین کند مجرم است که مبتلا به عذابی دردناک می شود و با خواری پیوسته در جهنم خواهد بود مگر این که توبه کند.

اما شهادت یک زن که به تنهایی پذیرفته می شود زنی است که قابله است در صورتی که به شهادت قانع شود و گرنه باید دو زن باشد که آن دو زن به جای یک مرد حساب می شود از روی ناچاری چون امکان ندارد مرد از این موقعیت اطلاع حاصل کند و جایگزین زن شود در موقع زایمان اگر تنها آن زن بود، گفتارش قبول می شود به اضافه سوگندی که یاد می کند.

اما فرمایش حضرت علی علیه السلام در مورد خنثی همان طوری است که آن جناب فرمود، از نوع ادرار تشخیص داده می شود که ارث زن باید ببرد یا مرد، چند نفر عادل موقع ادرار کردن او در آینه نگاه می کنند و حکم آن را می دهند.

اما حکم کسی که می بیند چوپان با گوسفندی جمع شده اگر آن گوسفند را شناخت باید بکشد و بسوزاند، در صورتی که نشناسد، امام گله را به دو قسمت می کند و قرعه می کشد قرعه به هر قسمت قرار گرفت باز آن قسمت گله را به دو قسمت می کند و قرعه می کشد به همین



طریق تقسیم می کند و قرعه می کشد تا دو عدد بماند؛ بعد بین آن دو قرعه می کشد به هر کدام اصابت کرد، آن را می کشد و آتش می زند بقیه قابل استفاده است. این تقسیم و قرعه امام از جانب خداست و خلاف ندارد. و اما نماز صبح و بلند خواندن قرائت آن به این جهت است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز صبح را در موقعی می خواند که تاریکی شب هنوز بود، پس بلند خواندن نماز صبح به پیروی از نماز شب است.

اما فرمایش حضرت امیرالمومنین علیه السلام که فرمود قاتل ابن صفیه (زبیر بن عوام مادرش صفیه دختر عبدالمطلب عمه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود زبیر پسر عمه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پسر برادر خدیجه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، در جنگ جمل حضور داشت علی علیه السلام او را صدا زد و به گوشه ای برد، فرمود یادت هست من و تو با هم خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم آن جناب به من نگاهی نمود و خندید تو نیز خندیدی، تو گفتی پسر ابوطالب بلند پروازی خود را رهانمی کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: او بلند پرواز نیست؛ در آینده با او به جنگ خواهی پرداخت با این که تو ستمگری. زبیر به خاطر آورد و از جنگ کناره گرفت) را مژده جهنم بده، چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این فرمایش را به او فرموده بود و ابن جرموز از کسانی بود که در جنگ نهروان بر علی علیه السلام خروج کرد. علی علیه السلام او را در بصره نکشت، چون می دانست که در جنگ نهروان کشته خواهد شد.

اما اعتراض تو که گفتی علی علیه السلام با سپاه صفین جنگ کرد چه آنها که

حمله می کردند و چه آنها که فرار می نمودند و مجروحین را که در میدان افتاده بودند می کشت، ولی در جنگ جمل از پی فراری ها نرفت و مجروحان را نکشت هر کس شمشیر و سلاح خود را می افکند در امان بود، علت آن بود که سپاه جمل رئیس و فرمانده آنها کشته شده بود آنها پناه گاهی نداشتند که به جانب او روند برگشتند به منزل خود بی آنکه دیگر تصمیم جنگ داشته باشند و یا در جستجوی یاور و آمادگی برای مبارزه باشند اگر دست از آنها بر می داشتی راضی بودند، حکم درباره آنها همین بود که دست از ایشان بردارند زیرا در پی ادامه جنگ نبودند. اما سپاه صفین روی می آوردند به یک گروه مجهز و رئیس زنده که پیوسته برای آنها اسلحه از قبیل نیزه و شمشیر و زره تهیه می کرد و به ایشان جایزه می داد و اموالی می بخشید و مریض و مجروح را مداوا می کرد، برای پیاده ها وسیله سواری می فرستاد باز آماده جنگ می شدند. ولی اهل بصره با انداختن سلاح باید از ایشان دست بر می داشت زیرا گروه مجهزی نداشتند باید فراری صفین را تعقیب می کرد، مجروح آنها را می کشت این دو سپاه با هم مساوی نبودند.

اگر حکم علی علیه السلام درباره اهل صفین و جمل نبود کسی نمی توانست تشخیص بدهد که حکم متمردان از مسلمانان چیست؟ و باید با آنها چه کرد، هر که سرپیچی نمود حواله به شمشیر آبدار داده می شود.



اما مردی که اقرار به لواط کرد او از جان خود گذشت و کسی شهادت بر عمل او نداده بود و نه حکومت وقت او را در حال عمل گرفتار کرده بود.

پیشوائی که از جانب خدا حکومت بر مردم می‌کند، وقتی کسی را به دستور خدا می‌تواند کیفر کند، می‌تواند او را نیز ببخشد. مگر این آیه را نشنیده‌ای که خداوند درباره سلیمان می‌فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» خداوند در این آیه ابتدا بخشش و عنایت را ذکر می‌کند بعد سخن از منع و جلوگیری به میان می‌آورد.

همین که یحیی بن اکثم نامه را خواند به متوکل گفت: صحیح نیست بعد از این مسائل دیگر از او چیزی پرسشی دیگر هر سوالی بکنی از اینها مشکل‌تر نخواهد بود، هر چه بیشتر دانش او منتشر شود موجب تقویت رافضی‌ها است.^(۱)

«جبه زن قمی»

منصوری می گوید: یک روز، فتح بن خاقان به من گفت که متوکل به من دستور داده در جستجو باشم مالی را که از قم (پولهای مردم قم) برای حضرت علی بن محمد علیه السلام می آورند بگیرم و جریان را به او گزارش دهم، تو بگو از کدام راه می آورند تا من به آن طرف بروم و از آن راه فاصله بگیرم. خدمت امام علیه السلام رسیدم، دیدم چند نفر هستند که صلاح نمی دانستم پیش آنها صحبت کنم.

بعد از آن که تنها شدیم، خدمت حضرت عرض کردم، فرمودند: پولها را از قم امشب می آورند ولی دست مأموران متوکل به آن نخواهد رسید، امشب همین جا باش.

پاسی از شب که گذشت امام علیه السلام مشغول عبادت شدند، ناگاه رکوع خود را به وسیله سلام قطع کرده به من فرمود: آن مرد پولها را آورده خادم او را مانع می شود از این که پیش من بیاید برو بیرون و هر چه آورده بگیر. خارج شدم دیدم زنبیلی در دست دارد که آنچه آورده در



همان زنبیل قرار داده، گرفته و خدمت امام علیه السلام بردم.

فرمود: برو به او بگو، جبه‌ای که زن قمی گفت از مادر بزرگم یادگار پیش من است و بتو داد برای مایاوری بده خارج شدم و جریان را به او گفتم جبه‌ای به من داد خدمت امام آوردم فرمودند: جبه را ببر بگو همان جبه خودمان را بده که با این عوض کردی، وقتی به آن مرد گفتم گفت درست است دخترم از آن جامه خوشش آمد و با این عوض کرد و من میروم و آن را می‌آورم فرمود: برو به او بگو خداوند مال ما را حفظ می‌کند جبه ما را از شانه خود بیرون آور. خارج شدم و جبه را از شانه‌اش کشیدم آن مرد بیهوش شد. بعد خدمت امام علیه السلام رسیده و گفتم: من در مورد امامت شما مشکوک بودم، اینک برایم یقین حاصل شد.^(۱)

«نگین انگشتر»

فحام از کافور خادم این حدیث را نقل کرده که گفت: در اطراف امام علیه السلام گروهی از صنعتگران بکار اشتغال داشتند آن محل شبیه دهی بود.

یونس نقش بند با حضرت امام علی النقی علیه السلام رفت و آمد داشت و خدمتکاری آن جناب را می نمود، یک روز در حالی که لرزه تنش را فرا گرفته بود وارد شد.

عرض کرد: آقا من خانواده خود را به شما می سپارم. فرمودند: مگر چه شده؟

گفت: تصمیم دارم فرار کنم بآلبخند فرمود برای چه؟

عرض کرد: موسی بن بغا یک نگین بسیار قیمتی برایم فرستاد که روی آن نقش بیاندازم. شروع بکار کردم ولی نگین دو نصف شد، حالا فردا قرار است نگین را به او بدهم، شما می دانید صاحب نگین موسی بن بغا است؛ یا هزار تازیانه خواهد زد و یا مرا می کشد. امام علیه السلام فرمود: برو به خانه ات فردا بخیر خواهد گذشت.



فردا صبح بالرزه آمد و گفت: اینک پیک موسی بن بغا آمده انگشتر
رامی خواهد فرمودند: برو پیش او جز خوبی چیزی نخواهی دید، گفت
آقابه او چه بگویم، امام علیه السلام لبخندی زد، فرمودند برو ببین چه می گوید،
گفتم که جز خیر چیزی نخواهی دید.

یونس رفت، ولی بلافاصله با خنده برگشت، گفت: غلام پیغام آورده
که زنان بر سر نگین انگشتر با هم اختلاف کرده اند؛ ممکن است آن نگین
را دو قسمت کنی اگر چنین کاری بکنی بتو جایزه گرانی خواهم داد.

امام علیه السلام فرمود: خدایا! ترا حمد که ما را از ستایشگران واقعی خود
قرار داده ای. خوب بگو ببینم چه در جواب او گفتم؟ جواب داد گفتم:
باید مرا چند روز مهلت دهی تا با فکر ببینم چکار باید بکنم فرمودند:
خوب جواب داده ای. ^(۱)

«بلند شدن پرده»

هریسه مرد بسیار بد سرشستی بود روزی به متوکل گفت: هیچ کس به زیان به قدر خودت کار نمی کند از این رفتاری که با علی بن محمد علیه السلام داری هر کس در دربار خلیفه است، خدمتکار او است. حتی نمی گذارند زحمت بالا زدن پرده را بکشد یا درب را بگشاید و نه کارهای دیگر. وقتی مردم این چنین کاری را از تو می بینند می گویند اگر نمی دانست که شایسته خلافت است این قدر به او احترام نمی کرد. بگذار وقتی وارد می شود خودش پرده را بالا بزند و مثل سایر مردم رفتار کند، لااقل کمی به زحمت بیفتد.

متوکل دستور داد دیگر پرده برای امام علیه السلام بالا نزنند و خدمت نمایند. در میان خلفا کسی مانند متوکل اهمیت به اطلاعات و گزارش اوضاع نمی داد، کسی را تعیین کرده بود که همیشه جریانها را برای او گزارش دهند.

گزارشگر برای متوکل نوشت که علی بن محمد علیه السلام وارد شد کسی برای او پرده بلند نکرد، در این موقع بادی وزید که پرده را بلند کرد، او



داخل شد. متوکل دستور داد متوجه باشید موقع خارج شدن چه خواهد شد. بازگزارشگر نوشت: که بادی بر خلاف جهت اول وزید پرده را بلند کرد، علی بن محمد علیه السلام خارج گردید.

متوکل گفت: بصلاح ما نیست باد پرده را برایش بلند کند، بعد از این خدمتکاران خودشان پرده را بردارند.^(۱)

«بهترین شعر»

یک روز که متوکل حضرت را احضار کرده بود عرض کرد: یا ابالحسن علیه السلام چه کسی از همه بهتر شعر سروده؟ قبل از این که سؤال از امام علیه السلام نماید، همین پرسش را از ابن جهم کرده بود. او چند نفر از شعرای جاهلیت و اسلام را برایش نام برده بود؛ وقتی از امام علیه السلام سؤال کرد در جواب او فرمود: فلان مرد علوی این شعر را سروده:

لقد فاخرتنا من قریش عصابه بمط خدود و امتداد الاصابع
فلما تنازعنا القضاء قضی لنا علیهم بما فاهو نداء الصوامع

گروهی از قریش بر ما فخر کردند به وسیله نیرو و قدرتی که به هم بسته‌اند، این حکومت به داوری عادل و عقل بردیم ولی او به نفع ما داوری نمود (و دلیل خود را صدای اشهد ان لا اله الا الله و محمدا رسول الله بیان کرد که هر روز چند مرتبه بر فراز مناره‌ها بانگ برمی‌دارند).

متوکل پرسید: منظور از نداء صوامع چیست؟ فرمودند: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، بگو بینم پیامبر صلی الله علیه و آله جد کیست؟ محمد صلی الله علیه و آله جد من است یا جد تو؟ متوکل بسیار خندید و گفت جد شما است، در این مورد با شما نزاعی نداریم.^(۱)



«شکر نعمتها»

ابوهاشم جعفری گفت: مبتلا به تنگدستی شدید شدم، خدمت امام ابوالحسن حضرت علی بن محمد علیه السلام رسیدم، مرا اجازه داد، همین که نشستم فرمود: کدامیک از نعمت‌های خدا را می‌خواهی شکرگذاری کنی؟ من زبانم بند آمد و ندانستم چه بگویم.

قبل از این که سخنی بگویم فرمود: خداوند ترا به نعمت ایمان آراسته که با این نعمت بدنت بر آتش جهنم حرام شده است و به تو سلامتی ارزانی داشته که توفیقی است برای عبادت و بندگی و به تو قناعت روزی فرموده که با این صفت از خواری و بی‌ارزش شدن نگهداریت نموده، من جلوتر این سخنان را برای توضیح دادم چون می‌دانستم می‌خواهی شکایت کنی، از خدائی که چنین نعمت‌ها را به تو ارزانی داشته اینک دستور دادم به تو صد دینار طلا بدهند آن را بگیر.^(۱)

«خرابی سامراء»

فحام از منصوری از عموی پدر خود نقل کرده که گفت: روزی امام علی النقی علیه السلام فرمودند: اباموسی! مرا به اجبار به سامراء می‌برند، اگر از سامراء خارج کنند باز به اجبار است نه با رضایت خودم. عرض کردم این برای چیست؟ فرمود چون این سرزمین خوش آب و هواست و بیماری در آن جا کم است. آن گاه فرمودند: پس از فوت من سامراء ویران خواهد شد به طوری که فقط یک کاروانسرا و یک بقال در آن جا سکونت می‌کنند که قافله‌ها رفع احتیاج نمایند و علامت نزدیک شدن خرابی سامراء، ساختمان کردن بر محل دفن من پس از فوت من است.^(۱)

«بعد ملکوتی»

صالح بن سعید گفت، خدمت امام علی النقی علیه السلام رسیدم، عرض کردم: فدایت شوم در هر موردی تصمیم دارند پرتو درخشان شما را خاموش کنند و به شما اهانت نمایند، حتی در این مورد که شما را در این گداخانه جا داده‌اند.

فرمودند: پسر سعید تو همین قدر نسبت به مامعرفت داری؟ ناگاه با دست اشاره نمود، فرمودند: نگاه کن! چشم انداختم دیدم باغ‌های بسیار زیبا و سبز و خرم حوریه‌ها و غلمان پیکر آنها از صفاهمچون در شاهوار می‌درخشید، پرندگان و نه‌رهای جاری و آهوان چشم‌مرا خیره کرده بود و حیران در تماشای آنها بودم.

فرمودند: ما هر کجا باشیم چنین چیزها برای ما آماده است. ما در گداخانه نیستیم.^(۱)

«شهادت امام جواد علیه السلام»

ابوالفضل شیبانی از هارون بن فضل نقل کرده که گفت: من در خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام بودم روزی که امام جواد علیه السلام از دنیا رفته بودند، یک مرتبه ایشان فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون» حضرت جواد علیه السلام از دنیا رفتند. شخصی عرض کرد از کجا فهمیدید؟ فرمودند: چنان خواری و کوچکی از خود در مقابل خدای تعالی احساس کردم که سابقه نداشت. (۱)



«هفتاد و سه زبان»

ابوهاشم جعفری گفت: خدمت حضرت هادی علیه السلام رسیدم، بزبان هندی با من صحبت کردند ولی من نمی توانستم جواب بدهم. جلوی امام علیه السلام یک ظرف پر از ریگ بود یک ریگ از میان آنها برداشت و در دهان خود گذاشت مدتی مکید سپس آن را بطرف من انداخت من نیز در دهان گذاشتم بخدا سوگند از خدمت امام علیه السلام مرخص نشده بودم که به هفتاد و سه زبان می توانستم صحبت کنم که اولی آنها زبان هندی بود. ابوهاشم گفت: خدمت امام هادی علیه السلام بودم آن جناب را آبله گرفته بود، به طبیب گفتم (آب گرفت) بزبان فارسی در این موقع امام علیه السلام رو به من نموده تبسم کردند، فرمودند: خیال می کنی کسی غیر از تو فارسی نمی داند؟ پزشک گفت: فدایت شوم آقا شما فارسی می دانید؟ فرمود: آری او بفارسی بتو گفت آبله ها آب گرفت. (۱)

«عاقبت عدم احترام امام علیه السلام»

روایت شده از ابی یعقوب که گفت: حضرت امام علی النقی علیه السلام را با احمد بن خصیب دیدم راه می روند. حضرت هادی علیه السلام از او عقب بود، ابن الخصیب گفت راه برو! امام علیه السلام فرمودند: تو جلو هستی؛ چهار روز بیشتر نگذشت که پاهایش را بریسمان بستند و کشته شد.

ابن خصیب در مورد خانه ایی که امام علیه السلام می نشست بسیار سخت گرفته بود که ایشان از آن خانه بروند و به او تحویل بدهند. امام علیه السلام به او فرمود: آن چنان ترانفرین کنم و از خدا بخواهم که بزودی از بین بروی. همان روزها خدا او را به کردار ناپسندش گرفت و کشته شد.^(۱)



«مرض»

ابو یعقوب گفت: محمد بن فرج را مشاهده کردم که حضرت هادی علیه السلام در او خیره می‌نگریست فردا مریض شد من به عیادت او رفتم. گفت: حضرت ابوالحسن علیه السلام برایش جامه‌ای فرستاده، آن را به من نشان داد که در هم پیچیده بود زیر لباسهایش، بخدا سوگند همان جامه را کفنش قرار دادند.^(۱)

«گرفتار خصم»

از محمد بن فرج نقل شده که گفت: حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام برایم نوشت، کارهایت را بکن و مواظب باش! گفت من به دستور آن جناب کارهای خود را روبراه کردم، اما نمی دانم منظورشان از این فرمایش چیست؟ بالاخره چیزی نگذشت که ماموری آمد و مرا با کتف بسته در زنجیر آهنین از مصر خارج نمود و تمام اموال مرا تصرف کردند. هشت سال در زندان بودم، بعد نامه ای از امام علی النقی علیه السلام برایم رسید که نوشته بود: در قسمت غربی منزل بگیر، نامه را خواندم با خود گفتم: امام علیه السلام برایم چنین می نویسد با این که من در زندان هستم، این فرمایش عجیبی است. چند روز بیشتر نگذشت که مرا آزاد کردند و از غل و زنجیر بیرون آمدم. پس از بازگشت به عراق دیگر در بغداد توقف نکردم چون امام علیه السلام دستور داده بودند به جانب سامراء رفتم.

نامه ای برای امام علیه السلام نوشتم پس از خارج شدن از زندان، درخواست کردم که از خداوند بخواهد املاک مرا برگرداند. در جواب من نوشتند بزودی املاک ترا خواهند داد. ولی زیانی نخواهی کرد اگر املاک را هم ندهند. علی بن محمد نوفلی گفت: وقتی محمد بن فرج به



سامراء آمد دستور صادر شد که املاک او را برگردانند، ولی هنوز نامه به او نرسیده بود که از دنیا رفت.

سپس علی بن محمد نوفلی گفت: احمد بن خصیب نامه‌ای برای محمد بن فرج نوشت، که به عسکر بیايد. (عسکر محلی بود که معتصم در موقع ساختن سامراء در آنجا با سپاهش سکونت داشت). محمد بن فرج نامه‌ای برای امام علی النقی علیه السلام نوشت و در این مورد با ایشان مشورت نمود. امام علیه السلام در جواب نوشتند: برو! ان شاء الله در آنجا برایت فرج خواهد بود. به جانب عسکر رفت، چیزی در آن محل توقف ننموده بود که از دنیا رفت.

احمد بن خصیب از سپهداران متوکل بود، پس از متوکل وزیر مستنصر شد و عبدالله بن یحیی بن خاقان را کنار زد و پس از فوت مستنصر که شش ماه بیشتر خلافت نکرد، احمد بن خصیب گروهی از ترکان را با خود همدست کرد که هیچ کدام از فرزندان متوکل خلیفه نشوند، زیرا می‌ترسید خون پدرشان را از او بخواهند.^(۱)

«احضار امام علیه السلام توسط متوکل»

یحیی بن هرثمه گفت: متوکل مرا خواست گفت: سیصد نفر از میان سپاهیان انتخاب کن، آن گاه بجانب کوفه بروید و بار و وسائل خود را آنجا بگذارید؛ از راه بیابان به جانب مدینه رهسپار شوید، علی بن محمد بن رضا علیه السلام را با احترام تمام و تعظیم پیش من خواهید آورد.

گفت: ما این دستور را انجام دادیم در میان سیصد نفر که من با خود داشتم یکی از آنها سپهداری از خوارج بود، منشی و نویسنده من مردی شیعه بود و خودم مذهب حشویه را داشتم؛ در بین راه آن سپهداری که دارای مذهب خوارج بود با منشی من بحث و مناظره می کرد من هم خوشم می آمد برای طی کردن راه به بحث و مناظره آنها گوش بدهم.

میان بیابان، خارجی مذهب به منشی من گفت: مگر نمی گوئی علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده که هیچ محلی از زمین نیست مگر این که یا قبرستان هست و یا قبرستان خواهد شد. اینک چشم به این بیابان بینداز چه کسی اینجا پیدا می شود تا بمیرد؟ و این سرزمین قبرستان شود چنان چه شما می گوئید.



من به منشی گفتم: این سخن را علی بن ابیطالب علیه السلام گفته است؟
گفت: آری، گفتم این مرد راست می گوید در این بیابان پهناور چه کسی
هست تا بمیرد و همه آن قبرستان شود؟ ساعتی از مغلوب شدن منشی
هر دو خندیدیم، چون جوابی نداشت که بدهد.

بالآخره به مدینه رسیدیم. من خدمت حضرت ابوالحسن علی بن
محمد علیه السلام رفتم، نامه متوکل را خواندند فرمودند: شما استراحت کنید
خواهم آمد. آن موقع شدت گرمای تابستان بود فردا صبح که خدمت
ایشان رفتم دیدم خیاطی مشغول بریدن پارچه ضخیم پشمی نمودی
است، که بصورت زره و خفتان می خواهد بدوزد برای امام و غلامانش و
به خیاط فرمودند: چند نفر خیاط دیگر بیاور که امروز اینها را تمام کنی،
فردا همین وقت برایم بیاور.

در این موقع رو به جانب من نموده فرمود: یحیی احتیاج به هر چه
که دارید امروز از مدینه تهیه نمائید که فردا صبح همین وقت حرکت
خواهیم کرد. من از خدمت ایشان خارج شدم، در شگفت بودم از
دوختن این خفتانها، با خود می گفتم: ما اکنون در شدت گرمای تابستان
هستیم آن هم گرمای حجاز فاصله بین عراق و حجاز را ده روز طی
می کنیم این لباس ها را برای چه می خواهد. بعد گفتم این مرد مسافرت
نرفته، خیال می کند هر مسافرتی باید از این نوع لباس ها همراه داشته
باشد؛ تعجب از رافضی ها است که معتقد به امامت این مرد هستند با این

مقدار فهم که دارد.

فردا صبح همان وقت خدمت ایشان رفتم دیدم لباسها حاضر است به غلامان خود فرمود: بیائید و برای ما لباسهای پشمی و کلاه نمد بردارید. رو به من نموده فرمود: آماده حرکت باش. باز با خود گفتم این کار از عمل دیروز بیشتر موجب تعجب است، خیال می کند به استقبال سرمای زمستان می رویم که این لباس های کرکی و کلاه های نمد را بر می دارد؛ من خارج شدم در حالی که خیلی به نظرم مردی بی اطلاع و کم تجربه آمد. براه افتادیم تا رسیدیم به همان محلی که در مورد قبرستان بین مرد خارجی و منشی من مناظره شده بود، ناگهان ابری سیاه فضای آسمان را فرا گرفت و رعد و برق برخاست. ابرها بالای سر ما رسیدند، تگرگ هایی شروع به باریدن کرد مثل تکه سنگ.

در این موقع امام علی النقی علیه السلام خود و غلامانش زره و خفتان ها را پوشیدند و روی آن لباسهای پشمی و کلاه نمدها را بر سر گذاشتند، فرمود: یکی از لباس های پشمی را به یحیی بدهید و به منشی هم یک کلاه نمد بدهید ما گرد هم جمع شدیم، چنان تگرگ ما را محاصره کرد که هشتاد نفر از همراهان من مردند، کم کم هوا صاف شد و گرما بازگشت. در این موقع امام رو به من نموده فرمودند: پیاده شوید با بقیه یاران خود آنهایی که مرده اند دفن کنید. این طور خداوند بیابان ها را قبرستان می کند. از شنیدن سخن امام خود را از اسب به زیر انداخته دویدم و قدم



و رکابش را بوسیدم. گفتم: من شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و خلافت و امامت شما خانواده. من تا حالا کافر بودم اینک به دستان شما مسلمان شده‌ام آقای من. یحیی گفت: از آن تاریخ مذهب تشیع را اختیار کردم و خدمت آن جناب را غنیمت دانستم تا از دنیا رفت. (۱)

«هتک حرمت»

ابوالقاسم بغدادی از زرارہ نقل کرد، کہ متوکل تصمیم گرفت روز سلام رسمی حضرت علی بن محمد علیه السلام را پیاده راه ببرد. وزیرش گفت این کار موجب بدبینی مردم به تو می شود و برایت حرف می زنند صرف نظر کن! متوکل گفت: امکان ندارد. وزیر گفت در صورتی کہ تصمیم داری چنین کنی دستور بده سپهداران و اشراف نیز همه پیاده باشند تا مردم گمان نکنند منظور تو فقط علی بن محمد علیه السلام بوده همین کار را کرد. هوا بسیار گرم بود. وقتی امام علیه السلام به خانه رسیدند عرق کرده بودند زرارہ گفت من آن جناب را داخل راهرو خانه نشاندم و با حوله عرق صورتش را خشک کرده، گفتم پسر عمویت این دستور را برای شما تنها نداده و منظورش ناراحتی شما نبوده. فرمودند: این سخنان را رها کن «تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ»^(۱) «سه روز آسوده باشید در خانه های خود این قراری است کہ هرگز خلاف نخواهد شد».



زراره گفت: معلمی پیش من بود که اظهار تشیع می نمود، بسیاری از اوقات با او شوخی می کردم و می گفتم رافضی؛ شب به خانه خود آمدم، گفتم رافضی بیا تا جریانی را برایت نقل کنم که امروز از امامت شنیدم، پرسید چه شنیدی؟ فرمایش امام را برایش نقل کردم، گفت من یک نصیحت به تو می کنم قبول کن. گفتم: بگو! گفت: اگر این حرف را از امام علی بن محمد علیه السلام شنیده ای مواظب خود باش و هر چه داری جمع آوری کن متوکل یا می میرد و یا کشته می شود پس از سه روز من عصبانی شدم او را فحش دادم، گفتم دور شو! از مقابل من خارج شد.

همین که تنها شدم به فکر فرو رفتم و با خود گفتم ضرری ندارد که من جانب احتیاط را رعایت کنم، سوار شدم و به خانه متوکل رفتم و هر چه آنجا داشتم برداشتم و اموال خود را بین خویشاوندانی که به آنها اعتماد داشتم تقسیم کردم، در خانه خودم جز حصیری که روی آن می نشستم نگذاشتم، شب چهارم متوکل کشته شد از این جریان به من و ثروتم ضرری نرسید و از آن روز شیعه شدم و خدمت آن جناب رسیدم و خدمتکاریش را پذیرفتم، درخواست نمودم برایم دعا کند بواقع ارادتمند ایشان باشم.^(۱)

«شفا»

ابوهاشم جعفری می گفت: مردی از اهالی سامراء مبتلا به برص شد، از ابتلا به این بیماری خیلی ناراحت بود به طوری که زندگی بر او ناخوش می گذشت. یک روز کنار ابوعلی فهری نشسته بود جریان را به او گفت: ابوعلی گفت: اگر بتوانی خود را بر سر راه علی بن محمد بن رضا علیه السلام برسانی، از او درخواست کنی برای دعا کند، امید است بیماریت برطرف شود. یک روز بر سر راه امام علیه السلام نشست، موقع برگشتن ایشان از خانه متوکل همین که چشمش به امام علیه السلام افتاد از جای حرکت کرد تا نزدیک شود و این تقاضا را بنماید.

امام علیه السلام فرمود: کنار برو، خدا ترا شفا عنایت کند. با دست اشاره کرد که دور شود، سه مرتبه فرمود دور شو! خدا شفایت دهد. کنار رفت و جرأت نکرد نزدیک شود، برگشت و پیش ابوعلی فهری رفت، جریان را نقل کرد، ابوعلی گفت قبل از این که تو تقاضا کنی برای دعا کرده، برو که به زودی شفا خواهی یافت. به خانه خود آمد آن شب را خوابید، صبح که حرکت کرد اثری از برص در بدن خود ندید. ^(۱)



«دیدار امام علیه السلام»

ابوالقاسم بن قاسم از خادم حضرت هادی علیه السلام نقل کرد که گفت: متوکل حضرت امام علی النقی علیه السلام را تحت نظر گرفته بود و نمی گذاشت کسی خدمتش برسد.

یک روز بیرون آمدم، امام علیه السلام در خانه متوکل بود. گروهی از شیعیان نیز پشت درب اجتماع داشتند، پرسید برای چه اینجا جمع شده اید؟ گفتند منتظر مولا یمان هستیم تا جمال مبارکش را زیارت کنیم و سلام به آن آقا بنمائیم. گفتم اگر ایشان را ببینید، می شناسید؟ گفتند: همه ما می شناسیم. همین که امام علیه السلام خارج شد از جای حرکت کرده سلام دادند، امام علیه السلام پیاده شد وارد خانه خود گردید، آنها نیز تصمیم بازگشت گرفتند؛ من به آن جمعیت رو کرده گفتم بایستید تا من یک سؤال از شما بکنم، مگر شما امامتان را مشاهده نکردید؟ گفتند: چرا، گفتم برایم قیافه آقا را توصیف کنید یکی گفت پیرمردی بود که موهای سرش سفید شده

بود و رنگ چهره‌اش کمی میل به قرمزی داشت. دیگر گفت دروغ نگو! دارای محاسن سیاه و چهره‌ای گندمگون بود. سومی گفت نه بجان خودم سوگند چنین نبود، مردی بین چهل و پنجاه سال بود با چهره‌ای بین سفید و گندمی، به آنها گفتم: مگر شما ادعا نمی‌کردید که ایشان را می‌شناسید بروید، خوش آمدید در پناه خدا. (۱)



«پرندگان در تسخیر امام علی(ع)»

ابوهاشم جعفری گفت: متوکل قصری داشت که دارای پنجره‌های مختلف بود، از هر طرف که خورشید دور می‌زد پرنده‌های خوش‌آواز را در آنجا قرار میداد. روز سلام در همین قصر می‌نشست، از صدای پرنده نه حرف کسی را می‌شنید و نه کسی حرف او را می‌شنید. ولی وقتی امام علی النقی علی(ع) وارد می‌شد، همه پرنده‌ها ساکت می‌شدند بطوری که صدائی از آنها شنیده نمی‌شد تا وقتی امام خارج می‌شد، همین که ایشان از درب خارج می‌شدند باز پرنده‌ها شروع به خواندن می‌کردند.

گفت: متوکل چند کبک در باغ داشت، روی ایوان در بلندی می‌نشست و آنها را به جنگ می‌انداخت. از تماشای آنها می‌خندید. ولی وقتی امام علی النقی علی(ع) وارد این مجلس نیز می‌شد کبک‌ها به دیوار می‌چسبیدند، از جای خود تکان نمی‌خوردند تا امام علی(ع) خارج شود، همین که امام علی(ع) می‌رفتند دو مرتبه به جنگ می‌پرداختند.^(۱)

۱ - زندگانی امام جواد و عسکرین (ع) (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۳۰.

«مدعی»

ابوهاشم جعفری گفت: در زمان متوکل زنی مدعی شد که من زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستم. متوکل به او گفت تو زن جوانی هستی با این که از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سالها می گذرد، گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست به سرم کشیده و دعا کرده است که هر چهل سال یک مرتبه جوانی برایم برگردد من تا کنون خود را به مردم معرفی نکرده بودم اما، احتیاج مرا واداشت که خود را معرفی کنم.

متوکل گروهی از اولاد علی علیه السلام و بنی عباس و طایفه قریش را خواست و جریان او را گوشزد کرد، چند نفر وفات حضرت زینب علیها السلام را در سال فلان روایت کردند.

متوکل به او گفت: در مقابل این روایت تو چه می گوئی؟ گفت: روایت دروغی است از خودشان ساخته اند، من از نظر مردم پنهان بوده ام کسی مرگ و زندگی مرا نمی دانسته، متوکل به آنها گفت غیر از این روایت دلیل دیگری دارید که این زن را مغلوب کنید، گفتند نه گفت من از جدم عباس بیزار باشم اگر او را مانع از ادعایش شوم مگر با دلیل.



گفتند خوب است ابن الرضا حضرت هادی علیه السلام را احضار کنی، شاید او دلیل دیگری غیر از این روایت داشته باشد از پی آن جناب فرستاد و جریان آن زن را برایش نقل کرد امام علیه السلام فرمودند: دروغ می گوید، حضرت زینب علیها السلام در فلان ماه و فلان روز از دنیا رفت. متوکل گفت: اینها نیز همین روایت را نقل کردند ولی من قسم یاد کرده ام که مانع ادعایش نشوم مگر با دلیل، امام علیه السلام فرمودند: چیز مهمی نیست، دلیلی بیاورم که او را ملزم نماید و دیگران نیز بپذیرند. پرسید چه دلیل؟ فرمودند: گوشت فرزندان فاطمه علیها السلام بر درندگان حرام است او را وارد گودال درندگان کن. اگر از فرزندان فاطمه علیها السلام باشد درندگان به او کاری ندارند. متوکل به آن زن گفت چه می گوئی گفت او مایل است مرا به کشتن بدهد، اینجا از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام زیادند هر کدام را مایلی پیش درندگان بفرست، در این موقع رنگ از چهره همه پرید. بعضی از دشمنان امام گفتند، می خواهد دیگری را با حيله به چنگ درندگان اندازد چرا خودش نمی رود؟

متوکل نیز به این پیشنهاد اظهار تمایل کرد چون میل داشت به این وسیله امام از بین برود بی آنکه او در خونش دخالت کرده باشد، رو به امام علیه السلام کرده گفت چرا خودتان نمی روید؟ فرمودند: اگر شما مایل باشید می روم گفت: بفرمائید.

نردبانی آوردند، راه وارد شدن به محل درندگان را گشودند. شش

شیر در آنجا بود. امام پائین رفتند میان شیرها نشست، آنها اطراف امام علیه السلام را گرفتند دست‌های خود را روی زمین پهن کرده سر به روی دست خویش نهادند، امام علیه السلام دست بر سر یکایک آنها کشید به هر کدام اشاره می‌نمود که فاصله بگیرد و کنار برود شیرها بجانبی که امام دستور داده بود رفتند و در مقابل امام ایستادند.

وزیر متوکل به او گوشزد کرد که این کار بر ضرر توست، بگو قبل از این که جریان منتشر گردد از آنجا خارج شود. متوکل گفت ما نظر بدی درباره شما نداشتیم، منظورمان این بود که فرمایش شما ثابت شود، اکنون خوب است بالا بیایید امام از جای حرکت کرد و نزدیک نردبان آمد، شیرها اطرافش را گرفتند و خود را به لباس‌های ایشان می‌مالیدند. همین که پای بر اولین پله گذاشت، اشاره کرد برگردید همه رفتند، ایشان بالا آمد.

فرمودند: هر کسی مدعی است فرزند فاطمه زهرا علیها السلام است، میان این درنده‌ها برود. متوکل رو به آن زن کرده گفت پائین برو، زن شروع به التماس نموده، گفت من به دروغ گفتم دختر فلان کس هستم، از فقر و تنگدستی این ادعا را کردم، گفت او را بیاندازید میان درنده‌ها. ولی مادرش درخواست کرد که آن زن را ببخشد.^(۱)



«عنایت حضرت هادی علیه السلام»

محمد بن علی گفت: زید بن علی بن حسین بن زید گفت مریض شدم، شبی طبیب و پزشک بالای سرم آمد، دوائی تجویز نمود که چند روز صبح بیاشامم آن شب برایم مقدور نبود دوا را تهیه کنم، طبیب خارج شد.

همان دم خادم حضرت هادی علیه السلام وارد شد و به همراه خود کیسه‌ای داشت که همان دوا را آورده بود. گفت حضرت ابوالحسن علیه السلام سلامت رسانده و می‌فرماید این دوا را چند روز میل کن. دوا را آشامیدم خوب شدم.^(۱)

«اطلاع از آینده»

خیران اسباطی گفت: به مدینه رفتم و خدمت حضرت ابوالحسن علیه السلام رسیدم. فرمودند: واثق چه کرد؟ گفتم حالش خوب است. فرمودند: جعفر (متوکل) چه می کند؟ گفتم خیلی ناراحت است از همه مردم حالش بدتر است زندانی است. پرسید ابن زیات چه می کند؟ گفتم فرمان فرمان اوست، من الان ده روز است که از آنجا خارج شده ام. فرمود: واثق مرد و متوکل به جای او نشست، ابن زیات رانیز کشت. پرسیدم چه وقت؟ فرمودند: شش روز پس از خارج شدن تو. همین طور نیز واقع شده بود. ^(۱)



«علامت علاقه به دین»

از علی بن جعفر روایت شده که گفت: به حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام عرض کردم کدامیک از ما بیشتر به دین خود علاقه دارد؟ فرمودند: هر کس امام خود را بیشتر دوست داشته باشد. حدیث طولانی است تا آن جا که می فرماید علی این متوکل ساختمان بین مدینه می کند که تکمیل نخواهد کرد، قبل از تمام شدن ساختمان به وسیله یکی از ستمگران ترک خواهد مرد. (۱)

روای صادق»

احمد بن عیسی کاتب گفت: در خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم، مثل این که سر روی دامن من داشت و خوابیده بود یک مشت خرما به من داد که بیست و پنج دانه بود، چیزی نگذشت که حضرت هادی علیه السلام به همراه یک مأمور آمد. آن مأمور امام را در خانه ما جای داد، مأمور گاهی می فرستاد از من علوفه می گرفت. یک روز پرسید چقدر من به شما بدهکارم گفتم؟ از تو چیزی نمی گیرم. گفت مایل نیستی بروی پیش این مرد علوی و بر او سلام کنی! گفتم بی میل نیستم.

نزد امام علیه السلام رفتم، سلام کردم گفتم در این ده فلان قدر از دوستان شما هستند اگر اجازه می دهید آنها را حاضر کنم، فرمود: چنین کاری نکن، عرض کردم آقا من خرماهای خوبی دارم، اجازه می دهید مقداری برای شما بیاورم، فرمودند: اگر بفرستی به من می رسد ولی اول پیش این مأمور بفرست او مقداری برای من می آورد ظرفی از چند نوع خرما برای مأمور بردم و قدری از بهترین خرماها در آستین گذاشتم با یک بشقاب هم سر شیر پیش مأمور آمدم، گفت می خواهی پیش دوستت بروی؟ گفتم: آری، وارد شدم دیدم از خرماهایی که برای مأمور فرستاده بودم



پیش امام علی^{علیه السلام} بود، خرمای امام را بیرون آوردم با بشقاب سرشیر خدمتش نهادم آن جناب مشتی از خرماها را برداشت و به من داد، فرمود اگر پیامبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله} بیشتر داده بود من هم بیشتر می دادم، وقتی شمردم دیدم کاملاً برابر است با همان مقداری که در خواب دیده بودم.^(۱)

«سخن گفتن با حیوانات»

احمد بن هارون گفت: من در سایبان حیاط مشغول درس دادن یکی از غلامانش بودم، ناگهان حضرت ابوالحسن علیه السلام در حالی که سوار بر اسب بود وارد شد؛ ما از جای حرکت کردیم خدمتش رسیدیم، آن جناب پیاده شد؛ عنان اسب خود را به یکی از طناب‌های سایبان بست، آن گاه وارد شد و با ما نشست. به من فرمود: چه وقت تصمیم داری به مدینه برگردی؟ گفتم: امشب، فرمودند: پس نامه‌ای می‌نویسم می‌دهی به فلان تاجر، عرض کردم بسیار خوب، فرمودند: غلام دوات و کاغذ بیاور و غلام خارج شد تا از خانه دیگری کاغذ و دوات بیاورد، همین که او رفت صدای شیهه اسب بلند شد و دم می‌زد به زبان فارسی به او می‌فرمود این ناراحتی برای چیست؟ باز شیهه کشید و دست به زمین می‌زد به فارسی فرمودند عنان خود را باز کن، برو یک طرف باغ بول کن و فضله بیانداز و برگرد همین جا بایست. اسب سر خود را بلند نمود و عنان را خارج کرد رفت به یک طرف باغ به طوری که از نظر ما پنهان شد، آنجا بول و فضله کرد و به جای خود برگشت.



چنان این جریان مرا تحت تأثیر قرار داد که خدا می‌داند. شیطان در دلم وسوسه کرد، فرمودند: احمد مبادا تعجب کنی از آنچه دیدی! خداوند به محمد و آل محمد علیهم‌السلام بیشتر از آنچه به داوود و آل داود داده است کرامت فرموده، گفتم صحیح می‌فرمایید فرزند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، پرسیدم اسب به شما چه گفت و چه به او فرمودید؟ فرمود: اسب به من گفت حرکت کنید سوار شوید و به خانه برگردید تا من وظیفه خود را انجام داده باشم، گفتم چرا ناراحتی؟ گفت خسته شده‌ام. گفتم من می‌خواهم نامه‌ای به مدینه بنویسم وقتی تمام شد سوار بر تو می‌شوم. گفت من می‌خواهم بول کنم و فضله بیاندازم، نمی‌خواهم این کار را در مقابل شما انجام دهم. گفتم برو به یک طرف باغ هر کاری مایلی بکن و بعد برگرد به محل خود. آنچه مشاهده کردی انجام داد.

در این موقع غلام دوات و کاغذ آورد، خورشید غروب کرده بود. شروع به نوشتن نامه کرد تا هوا تاریک شد، که دیگر من نوشته‌ها را نمی‌دیدم من فکر کردم ایشان هم مثل من نمی‌بینند، با آن پسرک گفتم برو از خانه شمعی بیاور تا مولایت ببیند چه می‌نویسد، غلام رفت، امام علیه‌السلام فرمود احتیاجی به شمع نیست.

نامه مفصلی نوشت که تا از بین رفتن شفق آسمان به طول انجامید، بعد نامه را درهم پیچید به غلام داد و فرمود این را درست کن، غلام داخل حیاط شد تا نامه را درست کند، بعد برگشت و در اختیار امام علیه‌السلام

گذاشت تا مهر بر آن بزند، آن جناب مهر زدی آنکه توجّه کند مهر راسته است یا چپه و به من داد، از جای حرکت کردم تا بروم به دلم گذشت تا از حیاط خارج نشده‌ام نماز بخوانم پیش از آن که به مدینه برسم.

در این موقع رو به من نموده فرمودند: احمد نماز مغرب و عشا را در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بخوان و از آن مرد که برایش نامه نوشته در همان جا جستجو کن، ان شاء الله او را خواهید یافت.

از جای حرکت کردم با عجله به جانب مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتم اذان نماز عشا را گفته بودند، من اول نماز مغرب را خواندم و پس از آن نماز عشا را با آنها خواندم، همان جا که فرموده بود به جستجوی آن مرد شدم، او را یافتم نامه را دادم گرفت و مهر از آن برداشت، پاره کرد تا بخواند، نتوانست بخواند آن موقع چراغ خواست من نامه را گرفتم و در نور چراغ برایش خواندم، دیدم خط‌های نامه کاملاً درست است هیچ کلمه‌ای به کلمه دیگر نچسبیده و مهر نیز درست خورده؛ آن مرد گفت فردا بیا تا جواب نامه را بنویسم. فردا آمدم جواب نامه را گرفتم خدمت امام آوردم، فرمودند: آن مرد را همان جا که گفتم پیدا نکردی؟ گفتم: چرا، فرمود احسن! ^(۱)



«درخواست از خدا و امام هادی علیهِ السلام»

محمد بن فرج گفت: حضرت هادی علیهِ السلام به من فرمودند: هر وقت مسئله‌ای داشتی آن را در نامه‌ای بنویس و نامه را زیر جانماز خود بگذار پس از یک ساعت بردار جواب مسئله را خواهی دید، گفت همین کار را کردم دیدم جواب سوالم در همان نامه نوشته است.

سید بن طاووس در کشف المحججه به اسناد خود از کتاب رسائل کلینی نقل می‌کند، از همان کسی که او نام برده که من نامه‌ای برای حضرت هادی علیهِ السلام نوشتم به این مضمون که شخص میل دارد درخواستی از خدا و از امامش بکند در جواب نوشتند، اگر حاجتی داشتی لب‌های خود را حرکت بده جواب را خواهی یافت.^(۱)

«انگشتر امام علیه السلام»

ابو محمد طبری گفت: آرزو داشتم انگشتری از امام علیه السلام داشته باشم، نصر خادم دو درهم برایم آورد همان را انگشتر ساختم گذارم به چند نفر افتاد که مشغول شرب خمر بودند؛ آن قدر اصرار کردند تا من یک یا دو جام نوشیدم انگشتر برای انگشتم آن قدر تنگ بود که برای وضو نمی توانستم آن را بچرخانم، صبح دیدم انگشتر نیست توبه کردم.^(۱)



«کرامتی از امام علی(ع)»

ابو محمد بصری از ابوالعباس خالوی شبل منشی ابراهیم بن محمد نقل کرد که گفت: صحبت از ابوالحسن حضرت هادی علی(ع) به میان آمد، به من گفت: یا ابا محمد! من پیش از این معتقد به امامت ایشان نبودم و بر برادر خود نیز در این مورد خرده می گرفتم و همیشه طرفداران این خانواده را سخت مورد اعتراض قرار می دادم به طوری که آنها را دشنام می دادم، بالاخره جزء مأمورینی قرار گرفتم که متوکل به مدینه فرستاد برای آوردن حضرت هادی علی(ع) از مدینه خارج شدیم، امام علی(ع) نیز خارج شد در بین راه از منزلی گذشتم هوا بسیار گرم بود، تقاضا کردیم همین جافروید، فرمود: نه، از آن منزل گذشتیم بدون این که غذا و آبی بخوریم، همین که شدت گرسنگی و تشنگی به ما زور آورد به سرزمین خشک و بدون گیاهی رسیدیم که نه آبی وجود داشت و نه سایه ای برای استراحت. چشم به آن جناب دوختیم، رو به ما کرده فرمود: چه شده به نظر گرسنه و تشنه هستید؟ عرض کردیم آری، به خدا سوگند، آقا خیلی خسته شده ایم. فرمود: پیاده شوید غذا بخورید و آب بیاشامید. از سخن

ایشان تعجب کردیم که در این سرزمین خشک بدون آب و سایبان که جای استراحت وجود ندارد فرمودند: چرا پائین نمی آید؟ من پیش رفتم تا قطار شتر را بخوابانم، ناگهان چشمم به دو درخت بزرگ افتاد که گروه کثیری می توانستند زیر آن دو درخت استراحت کنند من آن محل را دیده بودم که سرزمین خشک و بدون گیاه است، چشمه ای دیدم می جوشد و آبش روی زمین راه می رود هر چه بخواهی خوشگوار و سرد پیاده شدیم غذا خوردیم و آب آشامیدیم و به استراحت پرداختیم. بعضی از ما چند مرتبه این راه را طی کرده بودند، افکار زیادی بر دلم گذشت با دقت چشم به آن جناب دوخته بودم به من نگاهی نموده لبخندی زد و صورت خود را برگردانید. با خود گفتم باید این جریان را تحقیق کنم. به پشت درخت رفتم شمشیر خود را دفن کردم و دو سنگ بالای آن نهادم همان جا قضای حاجت کردم و آماده نماز گردیدم. امام ابوالحسن علیه السلام فرمودند: استراحت کردید؟ گفتیم آری، فرمودند: بنام خدا حرکت کنید.

حرکت کردیم مقداری که راه طی شد من به عقب برگشتم به همان محل رسیدم علامت ها را دیدم و شمشیر خود را برداشتم، ولی خدا در آن محل نه درختی خلق کرده بود و نه آب و نه سایبانی، بسیار در شگفت شدم. دست به سوی آسمان برداشته از خدا خواستم مرا بر محبت این خانواده و معرفت و ایمان استوار بدارد. به دنبال قافله آمدم تا



به آنها رسیدم.

حضرت ابوالحسن علیه السلام رو به من نمود و فرمود: بالأخره کار خود را کردی؟ عرض کردم آری سرورم، من در تردید بودم، اکنون بنظر خود از بی نیازترین مردم هستم در دنیا و آخرت. فرمود صحیح است شیعیان گروهی معدودند و معلوم است کیانند که یک نفر بر ایشان اضافه نمی شود و نه از آنها کم می گردد.^(۱)

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیهما السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۳۷.

«مال کثیر»

ابو عبدالله زیادی گفت: وقتی متوکل مسموم شد نذر کرد اگر خدا شفایش بخشد، مال کثیری در راه او صدقه دهد. پس از خوب شدن دانشمندان در مقدار مال کثیر اختلاف کردند، حسن وزیر دربار متوکل گفت: اگر من جواب صحیح را برای تو بیاورم چقدر جایزه به من می دهی؟ گفت ده هزار درهم. ولی در صورتی که جواب صحیح نیاوری صد تازیانه خواهی خورد.

گفت: قبول دارم، خدمت حضرت هادی علیه السلام رسید همین سؤال را کرد امام علیه السلام فرمودند: به او بگو هشتاد درهم صدقه بدهد. جواب را به متوکل رسانید، متوکل گفت: به چه دلیل؟ باز وزیر درباره خدمت امام علیه السلام رسید و علت حکم را پرسید فرمودند: خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»^(۱) خدا شما را مدد کرد در جنگ های کثیری، من جنگ های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شمردم هشتاد جنگ بود. این دلیل را برای متوکل نقل کرد. خوشحال شد ده هزار درهم به او بخشید.^(۲)

۱ - سوره توبه آیه ۲۵.

۲ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۴۴.

«محبوبترین خلق خدا»

ابن سکیت یعقوب بن اسحاق اهوازی دانشمند شیعه و ادیب لغت‌شناس است که از بزرگان علما است چندین کتاب از جمله تهذیب الالفاظ و اصلاح المنطق نوشته است. ابوالعباس مبرد می‌گوید بغدادی‌ها کتابی بهتر از کتاب منطق ابن سکیت ندارند. متوکل او را مجبور کرد که فرزندش معتز را درس بدهد. یک روز متوکل به ابن سکیت گفت: بگو ببینم کدامیک از این دو نفر نزد تو محبوب‌ترند دو پسر من معتز و موید یا حسن و حسین فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام؟ ابن سکیت در جواب گفت: بخدا قسم قبر غلام علی علیه السلام بهتر از تو و دو پسر تو است. متوکل به ترکها دستور داد زبانش را از پشت سرش در آوردند این کار را کردند ابن سکیت از دنیا رفت. ^(۱)

«اثر ایمان»

جعفر بن رزق الله گفت: مردی نصرانی را که با زنی مسلمان همبستر شده بود پیش متوکل آوردند. خلیفه تصمیم گرفت بر او حد جاری کند، در این موقع مسلمان شد. یحیی بن اکثم گفت ایمان سابقه قبلی را از بین می برد. دیگری گفت باید سه حد بر او جاری کرد. متوکل جریان را برای امام هادی علیه السلام نوشت و حکم آن را جویا شد. امام علیه السلام در جواب نامه نوشت باید او را بزنند تا بمیرد. دانشمندان این جواب را نپذیرفتند نوشت علت و دلیل این حکم را بفرمایید در جواب او این آیه را قرائت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»^(۱) متوکل دستور داد او را زدند تا مرد.^(۲)

۱ - سوره مبارکه زمر آیه ۸۴

۲ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیهما السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۵۱



«هدایت»

ابوالحسن پسر سهلویه بصری معروف به ابن ملاح گفت: سبب راهنمایی من حضرت هادی علیه السلام شد زیرا من واقفی مذهب بودم، به من فرمودند: تا کی در خوابی، نرسیده موقعی که از این خواب گران بیدار شوی؟ چنان تأثیر در دل من گذاشت که غش کردم پیرو مذهب حق گردیدم. (۱)

«الطاف مادی»

داود بن قاسم جعفری گفت: وارد سامراء شدم برای وداع با امام هادی علیه السلام چون تصمیم به حج داشتم، امام علیه السلام نیز همراه من از شهر خارج شد، به آخرین قسمت دیوار شهر که رسیدیم از مرکب پیاده شدند من نیز پیاده شدم، با دست مبارکه خود خطی شبیه دایره روی زمین کشید، فرمودند: عمو جان آنچه داخل این خط است بردار برای مخارج راه خود و صرف در انجام حج کن. دست بردم دیدم شمش طلائی است و دویست مثقال طلا بود.

ابو عمر عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی خدمت حضرت امام ابوالحسن عسکری علیه السلام رسیدند، احمد بن اسحاق شکایت از قرضی که به گردن داشت نمود. امام علیه السلام رو به ابو عمرو که وکیل آن جناب بود نموده فرمودند: سی هزار دینار به او بده و سی هزار دینار نیز به علی بن جعفر. تو خود نیز سی هزار دینار بردار. این معجزه ایست که جز پادشاهان کسی برایش چنین مبلغی مقدور نیست و بخشش به این مقدار را از کسی نشنیده‌ام.^(۱)

۱ - زندگانی امام جواد و عسکرین علیهما السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۵۲.



«قضیه‌ایی از علی بن مهزیار»

علی بن مهزیار گفت: وارد سامراء شدم موقعی که در امامت مشکوک بودم، دیدم شاه برای شکار خارج شده، در یک روز بهاری که هوای صاف است مردم تمام لباس تابستانی دارند. چشمم به حضرت هادی علیه السلام افتاد که لباس بارانی پوشیده و بر اسب خود نیز روکش انداخته بود که مانع از تر شدن آن است دم اسب رانیز بسته است مردم از کار آن جناب در شگفت بودند؛ می‌گفتند این مرد مدنی بسین چه پوشیده؟ با خود گفتم اگر این آقا امام می‌بود چنین کاری نمی‌کرد.

همین که مردم از شهر خارج شدند چیزی نگذشت که هوا بسرعت پر از ابر شد و باران شدیدی شروع به باریدن کرد به طوری که همه خیس شدند، ولی امام علیه السلام از این گرفتاری آسوده و راحت بود، با خود گفتم چنین معلوم می‌شود که امام است.

تصمیم گرفته بروم ببرسم که جنب اگر عرق کند عرق او چه صورتی دارد؟ چنین به دلم گذشت که اگر صورت خود راگشود امام است. همین

که نزدیکش رسیدم صورت مبارک را گشوده و فرمودند: اگر عرق جنب از حرام باشد و به لبانش برسد نباید نماز در آن بخواند، اما اگر جنابت او از حلال باشد اشکالی ندارد. دیگر برایم در مورد امامت شک و شبهه‌ای باقی نماند. (۱)



«هدیه»

از دهنی نقل شده که وقتی حضرت امام علی النقی علیه السلام را به سامراء آوردند متوکل نسبت به آن جناب محبت می کرد، روزی سبدی انجیر به وسیله غلامی برای آن جناب فرستاد، در بین راه باران گرفت غلام داخل مسجدی شد؛ در آنجا میل به خوردن انجیر پیدا کرد سبد را گشود و از آن انجیرها خورد؛ خدمت امام آمد موقعی که امام علیه السلام مشغول نماز خواندن بود یکی از خدمتکاران گفت برای چه آمده ای او جریان آوردن انجیر و خوردن آنها را برای غلام نقل کرد، خدمتکار گفت: مگر تو نمی دانی که او از عمل تو مطلع است که چه مقدار از انجیرها را خورده ای؟ غلام چنان ناراحت شد که گفتی قیامت برپا شده، با عجله خود را به منزل رسانید. همین که صدای پیک بلند شد از آن پیش آمد، خود و خانواده اش شروع به لرزیدن کردند. (۱)

۱ - مناقب ج ۴ ص ۴۱۵ و زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحارالانوار) ص ۱۵۴.

«گرفتار»

حسین بن علی علیه السلام گفت: مردی خدمت امام علی النقی علیه السلام رسید لرزه تمام پیکر او را گرفته بود، می گفت پسر من را به جرم محبت شما خانواده گرفته اند، امشب او را از بالای فلان محل پرت خواهند کرد و در همان پائین بدنش را دفن می کنند. امام علیه السلام فرمودند: منظورت چیست و چه حاجت داری؟ عرض کرد: پدر و مادر چه می خواهند؟ فرمودند: برو پسر تو سالم خواهد ماند، فردا صبح پیش تو خواهد آمد.

فردا صبح پسرش آمد، پرسید: پسر جان چه شد که خلاص شدی؟ گفت همین که قبر را کردند و آماده شد و دست های مرا نیز بستند دیدم ده نفر که بوی خوش از آنها ساطع بود و سروضعی پاک و پاکیزه داشتند آمدند، پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ جریان خود را برای آنها نقل کردم. گفتند: اگر ما بجای تو همان شخصی که می خواهد ترا بیاورد از قرار بدهیم و تو آزاد شوی حاضری بروی ساکن مدینه گردی گفتیم: آری.

آن ده نفر مأمور را گرفتند و از بالای کوه پرت کردند، بطوری که کسی صدای او را نشنید و نه آن مردان را دیدند، آنها مرا اینجا آوردند و



منتظرند که من برگردم. پسرک از پدر خود وداع کرد و رفت.

پدر خدمت امام علیه السلام رسید و جریان را عرض کرد. مردم بی اطلاع می گفتند فلان کس افتاده و چنین و چنان شد، امام علیه السلام تبسم می کرد و می فرمود: اینها آنچه ما می دانیم خبر ندارند. ^(۱)

«سجده بر شیشه»

محمد بن حسین بن مصعب مدائنی نامه‌ای برای امام نوشت که در آن سؤال کرده بود می‌توان بر شیشه سجده کرد؟ وقتی نامه را فرستاد در دل با خود گفت شیشه که از روئیدنی‌ها است، سجده بر روئیدنی‌ها نیز اشکالی ندارد. گفت در جواب نامه امام علیه السلام نوشته بودند، بر شیشه سجده نکن گرچه خیال کرده بودی شیشه روئیدنی است چنین نیست؛ آن را از ریگ و نمک تهیه می‌کنند و نمک از معدنی‌ها و شوره زار است.^(۱)

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیهما السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۵۶.



«اسم اعظم خدا»

علی بن محمد نوفلی گفت از امام هادی علیه السلام شنیدم می فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است، که آصف بن برخیا فقط یک حرف آن را می دانست و همان حرف را بر زبان آورد، فاصله بین خود و سبا را به یک چشم بر هم زدن درنوردید و تخت بلقیس را برای سلیمان آورد و دو مرتبه زمین به حالت اول برگشت.

هفتاد و دو حرف از آن نزد ما است، فقط یک حرف را خداوند به خود اختصاص داده و کسی مطلع نیست.^(۱)

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیهما السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۵۷.

«پیش‌گویی امام علیه السلام»

فاطمه دختر هشتم گفت: در خانه حضرت ابوالحسن علیه السلام بودم موقعی که جعفر متولد شد. اهل خانه همه مسرور بودند. من به حضرت هادی علیه السلام عرض کردم شما چرا شادمان نیستید؟ فرمودند: خود را ناراحت مدار گروهی کثیر به واسطه او گمراه خواهند شد. (این همان جعفر معروف به کذاب است که بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام ادعای امامت کرد با این که حضرت ولی عصر علیه السلام را دیده بود و از وجود آن حضرت اطلاع داشت).^(۱)



«اینجا جای سؤال نیست»

محمد بن شرف گفت: در خدمت حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام در مدینه می رفتم، روی به من نموده فرمود:
تو ابن شرف نیستی؟
عرض کردم چرا، خواستم مسئله ای از آن جناب بپرسم قبل از آن که شروع به سؤال کنم، فرمودند:
ما در وسط خیابان و راه هستیم اینجا جای سؤال نیست.^(۱)

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۵۷.

«اطاعت از خدا»

ایوب نقل می کند از فتح بن یزید گرگانی که گفت: در راه بازگشت از مکه با حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام همسفر بودم آن جناب به عراق می آمد و من عازم خراسان بودم. شنیدم می فرمودند: هر که از خدا بپرهیزد مردم از او حساب خواهند برد و هر که خدا را اطاعت کند، مردم از او اطاعت خواهند کرد. سعی کردم خدمت آن جناب برسم، بالأخره موفق شدم سلام کردم، جواب داد و دستور داد بنشینم، اول حرفی که زد این بود فرمود: ای فتح هر که اطاعت از خدا کند از خشم مردم هراسی نخواهد داشت و هر که خدا را به خشم آورد باید یقین داشته باشد که خداوند او را مورد خشم مردم قرار می دهد. خدا را نمی توان توصیف کرد مگر با همان صفاتی که خود را ستوده، چگونه می توان ستود و توصیف کرد خداوندی را که حواس عاجز از درک اویند و اندیشه ها او را در نمی یابند و نمی توان او را محدود کرد و با چشم دید؟ بزرگتر از آن است که بتوان توصیفش نمود و بالاتر از آن که برایش صفتی بیاورند، در حالی که نزدیک است بسیار دور است و در حال دوری بسیار نزدیک



است، پس در دوری نزدیک و در نزدیکی دور است. او کیفیت و چگونگی را آفریده، نمی توان به او گفت چگونه است و جا و مکان را به وجود آورده، نمی توان گفت کجا است زیرا او از کیفیت و مکان داشتن منزله است. او یکتای بی همتا است. نزاده و نژائیده شده و او را نظیری نیست پس بسیار با عظمت و بزرگ است.

حتی نمی توانیم کنه و عظمت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کنیم، زیرا خداوند عزیز نام او را همراه نام خویش قرار داده و آن جناب را شریک در عطای خویش فرموده و به کسی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت کند همان پاداشی را وعده داده که از خودش اطاعت نماید. چنان چه در این دو آیه به هر دو مطلب تصریح فرموده است: «و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله» و در این آیه سخن کسی را که ترک اطاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نموده بیان می کند، موقعی که میان آتش جهنم در سوز و گداز است «یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول» یا چگونه می توان توصیف کرد کنه کسی را که خداوند اطاعت و فرمانبرداری او را قرین اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده. در این آیه خدای تعالی می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و در آیه دیگر می فرماید: «و لو رده الی الرسول و الی اولی الامر منهم» در این آیه نیز می فرماید: «ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها» در آیه دیگر می فرماید: «فستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»

یا فتح! همان طوری که نمی توان خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرزندان پیامبر اکرم علیه السلام (ائمه اطهار علیهم السلام) را توصیف نمود، نمی توان مومنی را که تسلیم فرمان ما است توصیف کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین پیامبران و خلیل ما بهترین خلیل ها و وصی ما ارجمندترین اوصیا است. اسم آن دو بهترین اسم ها و کنیه ایشان بهترین و شیرین ترین کنیه ها است اگر بنا باشد که فقط همطراز با ما همنشین شود کسی نیست که با ما بتواند همنشین گردد و اگر بنا باشد ما با همطراز خود ازدواج نمائیم نباید با هیچ کس ازدواج کنیم. از همه مردم متواضع تر و با حلم تر و با سخاوت تر و از تمام مردم حمایت آنها بیشتر است، علم و دانش آن دو به ارث رسیده به جانشینانشان مطیع و تسلیم ایشان باش، خدا ترا به راه آنها بمیراند و زنده نگه دارد، اینک اگر مایلی برو، خدا رحمت کند.

فتح گفت: از خدمت امام علیه السلام خارج شدم، فردا نیز سعی کردم تا خدمت آن جناب برسم. بالآخره موفق شده سلام کردم جواب داد. عرض کردم اجازه می دهید سوالی برایم پیش آمده بپرسم که دیشب من پیوسته در اندیشه همین مشکل گذشت فرمود: بپرس اگر مایل بودم جواب می دهم و گرنه جواب نمی دهم. درست سؤال کن و در سؤال خویش استوار باش و به جواب درست گوش بده مبدا از روی عناد و لجبازی سؤال کنی متوجه هدف خویش باش زیرا دانشجو و استاد هر دو در پیشرفت و رشد شریکند و هر دو باید خیر خواه یک دیگر باشند



و هرگز نباید نسبت به هم خیانت نمایند.

اگر بخواهم می گویم چه سوالی برایت پیش آمده، خداوند بر اسرار نهان کسی را مطلع نگرداند مگر پیامبران شایسته، هر چه در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است امام نیز دارد اطلاع و دانشی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد اوصیاء او نیز دارند تا زمین خالی از حجتی نباشد که اثبات ادعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نماید و بر شخصیت و عظمت او گواه گردد.

یا فتح! نزدیک بود شیطان ترا به اشتباه اندازد در مورد مطالبی که به تو آموختم به فکر و خیال های واهی شدی و ترا به شک انداخت، به طوری که نزدیک بود از راه خدا و صراط مستقیم منحرف شوی زیرا با خود گفתי وقتی ما قائل شویم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء او دارای چنین مقامی هستند پس آنها نیز خدایند.

هرگز! به خدا پناه می برم آنها مخلوق خداپرستند مطیع پروردگار و کوچک در مقابل شیفته اویند. اگر شیطان از این راه وسوسه ای نمود متوجه گفتار من باش و او را با سر به زمین بزن. عرض کردم: فدایت شوم، مرا آسوده کردی و با این بیان تمام ناراحتی که شیطان برایم به وجود آورده بود از بین بردی چنین به نظرم می رسد که باید شما خدا باشید. در این موقع امام علیه السلام به سجده افتاد و در سجده خود چنین می فرمود: پروردگارا کوچکم و خاضع و خاشع ای آفریننده یکتا، پیوسته در سجده بود تا شب گذشت.

آنگاه فرمودند: یا فتح! نزدیک بود هلاک شوی و به هلاکت اندازی، عیسی را زبانی نرسید که گروهی از نصارا مدعی شدند او پسر خداست، آنها که چنین اعتقادی پیدا کردند هلاک شدند. اینک اگر مایلی برو، از خدمت امام علیه السلام خارج شدم و بسیار خوشحال بودم از توضیحی که فرمود و موجب از بین رفتن شک من گردید و شناختم ایشان را و بر این نعمت خدا را سپاسگزاری کردم.

در منزل آخری خدمت امام علیه السلام رسیدم. تکیه کرده بود و در مقابلش مقداری گندم بریان بود که آنها را به هم می زد و مخلوط می کرد؛ شیطان مرا وسوسه کرده بود که آنها نباید بخورند و بیاشامند زیرا خوردن و آشامیدن یک نوع گرفتاری است و امام نباید مبتلا به گرفتاری گردد؛ فرمود: بنشین یا فتح! ما باید پیر و پیامبران باشیم که آنها نیز می خوردند و می آشامیدند و میان بازارها راه می رفتند هر جسمی احتیاج به غذا دارد مگر خالق رازق، زیرا او جسم را به وجود آورده و خود جسم نیست و نمی توان او را تجزیه نمود، نه زیاد می شود و نه کم، منزّه است از آنچه اختصاص به اجسام داده.

یکتا و بی همتا است بی نیازی است که نزائیده و نه زائیده شده و او را نظیری نیست، به وجود آورنده اشیاء و اجسام است، شنوا و دانا است، لطیف و خبیر است، رؤف و رحیم است، منزّه و پاک تر از آن عقایدی است که ستمگران درباره اش معتقدند.



اگر می شد او را توصیف نمود فرقی بین پروردگار و موجودات و خالق و مخلوقات و به وجود آورنده و به وجود آمده نبود. اما او فرق قرار داده بین خود و اجسام و اشیاء زیرا هیچ چیز شبیه او نیست و نه او شبیه چیزی است.^(۱)

«اهمیت بسم الله»

داوود ضریر گفت: تصمیم گرفتم برای مکه خارج شوم و شب برای خدا حافظی خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و از خدمت ایشان مرخص شدم، اما ساریبان آن شب را حرکت نکرد. فردا صبح برای زیارت وداع داخل حرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدم، پیک امام علیه السلام از پی من آمد، با خجالت خدمت ایشان رسیده عرض کردم: فدایت شوم ساریبان از رفتن خودداری کرد. امام خنده ای نمود و امر کرد به من چیزهایی بدهند و نیازمندی های زیادی را از من برطرف کرد. آن گاه فرمود: آنچه به تو سفارش کرده بودم به خاطر سپردی؟ نتوانستم آن طوری که امام فرموده بود جواب بدهم. دوات خواست و نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

به یاد آور، ان شاء الله تمام کارها بدست تو است. من لبخندی زدم فرمودند: برای چه لبخند زدی؟ عرض کردم چیزی به خاطر ام آمد، فرمودند: بگو عرض کردم یکی از دوستان نقل کرد که جدت حضرت رضا علیه السلام هر وقت حاجت او را بر می آورد همین را می نوشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

به یاد آور ان شاء الله. (۱)

«اطلاع به غیب»

سعید نقل کرد ما در ولیمه‌ای خدمت حضرت هادی علیه السلام بودیم مردی پیوسته شوخی و مزاح می‌کرد و احترام امام را نداشت. امام علیه السلام روی به جعفر نموده فرمودند: این مرد از این غذا نخواهد خورد، اکنون خبری از خانواده‌اش می‌آورند که زندگی را بر او ناگوار خواهد کرد. سفره گسترده شد. جعفر گفت دیگر خبری نخواهد شد. سخن ابوالحسن علیه السلام درست در نیامد، اکنون می‌بینی که این دستش را شست و مشغول به خوردن می‌شود، در همین موقع غلامش بر در خانه ایستاد و اشک می‌ریخت، گفت زود از جای حرکت کن بیا که مادرت از پشت بام افتاده و در حال مرگ است.

جعفر گفت به خدا دیگر در مورد امامت آن جناب ذره‌ای شک نکردم و یقین به مقامش پیدا کردم.^(۱)

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیهما السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۶۳.

«وکیل امام علیه السلام»

یوسف بن سخت گفت: علی بن جعفر وکیل حضرت هادی علیه السلام بود، او از اهالی همینیا که دهی از اطراف بغداد است بود. از او پیش متوکل سخن چینی کردند زندانش کرد، مدت زیادی در زندان بود تا بالأخره برای نجات خود حواله‌ای به مبلغ سه هزار دینار قبول کرد از عبدالرحمن بن خاقان. عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر متوکل در مورد خلاصی او با متوکل صحبت کرد.

متوکل در جواب گفت: اشتباه نکرده باشم تو خود رافضی هستی، این مرد وکیل ابوالحسن هادی علیه السلام است که من در فکر کشتن او هستم. خبر به علی بن جعفر رسید نامه‌ای برای حضرت هادی علیه السلام نوشت و عرض کرد آقا شما را به خدا سوگند جان مرا نجات دهید. به خدا قسم می‌ترسم که مشکوک شوم و در جواب نامه‌اش نوشت، اینک که کار به اینجا رسید به زودی از خداوند خواهم خواست، آن شب، شب جمعه بود. فردا صبح متوکل مریض شد به طوری بیماریش شدت یافت که



روز دوشنبه خانواده اش کنار بالین او به آه و ناله پرداختند، دستور داد هر زندانی که نامش رامی برد آزادش کنند، خودش نام علی بن جعفر را برد و به عبیدالله گفت: چرا وضع او را برایم نگفتی؟ عبیدالله در جواب گفت دیگر من اسم او را نخواهم برد. متوکل دستور داد او را فوری آزادش کنند و از عبیدالله خواست که بگوید او را حلال کند از زندان خلاص شد و به دستور امام علی (ع) مجاور مکه گردید. (۱)

«معجزاتی دیگر از امام علیه السلام»

راشد گفت: خدمت حضرت هادی علیه السلام عرض کردم فدایت شوم چیزی برای ما می آورند بعد می گویند این مال متعلق به حضرت امام جواد علیه السلام است که پیش ما مانده است من آن را چه کنم؟ فرمودند: هر چه مال ابو جعفر علیه السلام باشد به واسطه امامت متعلق به من است و اگر نه از جهت امامت باشد بلکه از جهت دیگری متعلق به آن جناب بشود باز به ارث متعلق به من می شود، طبق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.^(۱)

احمد بن محمد بن عبدالله گفت: عبدالله بن هلیل معتقد به امامت عبدالله افطح بود، وقتی به سامراء آمد از این اعتقاد دست کشید. من علت تغییر عقیده اش را پرسیدم، گفت من تصمیم داشتم در این مورد از حضرت هادی علیه السلام سؤال کنم، یک روز در معبر تنگ و کوچه ای به ایشان برخوردم کنار من آمد تا روبرویم رسید در این موقع از میان دهان خود چیزی به جانب من انداخت، روی سینه ام افتاد، برداشتم دیدم نامه ای است که در آن نوشته است آنجا خبری نیست و جریان آن طور که فکر می کنی نیست.^(۲)

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۶۵.

۲ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۶۵.

محمد بن داود قمی و محمد طلحی گفتند: که ما مقداری مال که از خمس و نذر و هدایا و جواهراتی که در قم و اطراف آن جمع شده بود برای امام علیه السلام می بردیم، در بین راه که عازم خدمت آن جناب بودیم شخصی از طرف ایشان آمد که برگردید حالا موقعی نیست که شما بتوانید خدمت ایشان برسید. ما به قم برگشتیم و اموال را نگه داشتیم، پس از چند روز خبر فرستادند که چند شتر فرستادم آنچه نزد شما است بفرستید و مهار شترها را رها کنید؛ ما تمام آن اموال را بار شتران کرده آنها را رها کردیم و آنها را بخدا سپردیم. سال بعد که خدمت امام علیه السلام رسیدیم، فرمودند: اینک ملاحظه کنید آن اموالی که برای من فرستادید دیدیم آنچه فرستاده بودیم بدون تغییری موجود است.^(۱)

هاشم بن زید گفت: خدمت علی بن محمد عسکری علیه السلام رسیدم، شخص کوری را آورده بودند او را شفا داد. دیدم از گل چیزی مانند پرنده ای ساخت و در آن دمید، پرواز کرد. عرض کردم شما با عیسی فرقی ندارید؛ فرمودند: من از عیسی هستم و عیسی از من است.^(۲)

ابوالتحف مصری از محمد بن سنان رامزی نقل کرد که گفت: حضرت ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام به زیارت مکه رفته بود و در راه بازگشت به مدینه مردی خراسانی را دید که بالای سر الاغ مرده خود

۱ - زندگانی امام جواد و عسکرین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۶۵.

۲ - زندگانی امام جواد و عسکرین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۶۵.

ایستاده گریه می کند، می گفت بار خود را بروی چه بگذارم؟ امام علیه السلام از کنار او گذشت، عرض کردند این شخص از ارادتمندان به شما خانواده است. حضرت هادی علیه السلام کنار الاغ آمده فرمود: گاو بنی اسرائیل از من عزیزتر نبود در نظر خدا مقداری از پیکر آن گاو را به بدن مرده ای زدند زنده شد، در این موقع با پای راست خود به الاغ زده فرمودند: به اجازه خدا حرکت کن! الاغ تکانی خورد از جای حرکت کرد؛ خراسانی وسایل خود را بر آن بار کرد و به مدینه آمد، هر جا حضرت هادی علیه السلام می رفت با انگشت اشاره می کردند این همان آقائی است که الاغ خراسانی را زنده کرد.^(۱)

حسن بن اسماعیل که یکی از بزرگان نهرین بود گفت: من با مردی از ده خودمان رهسپار خدمت حضرت هادی علیه السلام شدیم، مقداری پول برای آن جناب می بردیم یکی از اهالی ده نیز هدیه هائی با نامه داده بود که به امام برسانیم، گفت سلام مرا به آن جناب می رسانید و می پرسید تخم فلان پرنده بیابانی را می شود بخوریم یا نه؟ ما آنچه آورده بودیم تسلیم به کنیزی نمودیم در این موقع پیکی از طرف سلطان آمد و امام علیه السلام را احضار کرد آن جناب سوار شد که پیش خلیفه برود ما هم از منزل خارج شدیم و سوالی از ایشان نکردیم. میان خیابان امام علیه السلام خود را به ما رسانید روی به جانب رفیق من کرده به زبان نبطی فرمودند: سلام

مرا به فلان کس برسان و بگو تخم فلان پرنده خوردنی نیست چون آن پرنده از چیزهایی است که مسخ شده‌اند. (۱)

روایت شده که مردی از اهالی مدائن خدمت آن جناب رسید و پرسید چند سال دیگر از حکومت متوکل باقی مانده؟ امام علیه السلام در جواب او این آیه را نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم تزرعون سبع سنين دأباً فما حصدتم فذروه في سنبله الا قليلا مما تأكلون ثم يأتى من بعد ذلك سبع شداد ياكلن ما قدمتم لهن الا قليلا مما تحصنون ثم يأتى من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون» اول سال پانزدهم متوکل از دنیا رفت.

احمد بن یحیی اودی گفت: وارد مسجد جامع شدم تا نماز ظهر را بگذارم، پس از نماز چشمم به حرب بن حسن طحان و چند نفر از دوستان افتاد که دور هم نشسته‌اند، من هم پیش آنها رفته سلام کردم و نشستم. حسن بن سماعه نیز در میان آن جمع بود. سخن از حسن بن علی علیه السلام به میان آمد که چه بر سر آن جناب آمد آن گاه که از زید بن علی و آنچه بر سر او آمده بود؟ در میان ما مرد غریبی بود که او را نمی‌شناختیم. آن مرد گفت در سامرا مرد علوی همسایه ما است که یا ساحر است یا کاهن. ابن سماعه گفت: پرسیدم چه نام دارد؟ گفت او را

علی بن محمد بن رضا علیه السلام می نامند. حاضرین گفتند از کجا فهمیدی ساحر است؟ گفت او همسایه ما است در سامرا. هر شب می نشینم درب خانه و با او به صحبت می پردازیم، یک شب یکی از سپهداران سلطان از جلوی ما رد شد، مقداری خلعت به همراه داشت و گروه کثیری از فرماندهان و نوکرها و مردم عادی به همراه او بودند چشم علی بن محمد علیه السلام که به او افتاد از جای حرکت کرد و سلام داد و احترامش کرد؛ آن مرد که رد شد به ما گفت این مرد از وضعی که دارد خیلی خرسند است ولی فردا صبح قبل از نماز دفن خواهد شد.

ما از این حرف تعجب کردیم، از جای حرکت کردیم و سه نفر از ما با هم قرار گذاشتیم این جریان را تحقیق کنیم، اگر واقعیت پیدا نکرد او را بکشیم و از سخنانش آسوده شویم. فردا صبح که من در منزل نمازم را خوانده بودم سر و صدا شنیدم از درب منزل بیرون آمدم دیدم، گروه زیادی از سپاهیان و سایر مردم با عجله می روند و می گویند فلان کس دیشب از دنیا رفته، مست بوده از فلان محل به فلان محل می رفته به زمین خورده است و گردنش نرم شده. با خود گفتم «اشهد ان لا اله الا الله» رفتم برای تشییع جنازه اش همان طوری که او گفته بود مرده بود و من همان جا بودم تا دفن شد و برگشتم ما از این جریان در شگفت شدیم و تمام جریان را نقل کردیم.^(۱)

بخش سوم

خلفا با آن حضر

«رفتار خلفا با آن حضرت»

سعید بن سهل نقل کرد: که زید بن موسی، چند مرتبه شکایت کرد به عمر بن فرج و از او تقاضا کرد که مقامش را بالاتر از پسر برادرش علی بن محمد علیه السلام قرار دهد. می گفت او جوان است و من عموی پدرش هستم. این جریان را عمر بن فرج به حضرت هادی علیه السلام گوشزد کرد. فرمودند: یک بار این کار را بکن فردا مرا قبل از او بنشان، بعد ببین چه می شود؟ فردا عمر بن فرج حضرت هادی علیه السلام را احضار کرد، آن جناب در صدر مجلس نشست، سپس زید بن موسی را اجازه داد وقتی وارد شد در روبروی حضرت هادی علیه السلام نشست. روز پنج شنبه زید بن موسی قبل از حضرت هادی علیه السلام اجازه داد زید در صدر مجلس نشست، آن گاه به حضرت هادی علیه السلام اجازه داد. امام علیه السلام که وارد شد همین که چشم زید به آن جناب افتاد از جای حرکت کرد و ایشان را در جای خود نشاند و خودش در مقابل آن جناب به احترام نشست.^(۱)

ابوعون ابرش خویشاوند نجاح بن سلمه نامه ای برای حضرت

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۷۰.



ابو محمد علیه السلام نوشت که مردم این کار شما را نپسندیدند که در پشت جنازه پدرتان حضرت ابوالحسن علیه السلام گریبان چاک زده بودید.

امام علیه السلام در جواب او فرمودند: احمق این کار به تو مربوط نیست. حضرت موسی بر برادر خود هارون گریبان چاک زد. بعضی از مردم با ایمان متولد می شوند و زندگی را با همین عقیده به پایان می رسانند و در حال ایمان از دنیا می روند. برخی نیز کافر متولد می شوند و با کفر زندگی می کنند و کافر از دنیا می روند، بعضی دیگر با ایمان متولد می شوند و با همین عقیده زندگی می کنند ولی کافر از دنیا می روند تو نیز از آنهایی هستی که کافر از دنیا خواهی رفت و دیوانه خواهی شد. قبل از مرگ پسرش او را در خانه نگهداری می کرد تا مبادا مردم او را ببینند، چون مبتلا به وسوسه و بی عقلی شده بود و حرفهای یاوه می گفت و بر معتقدین به امامت و شیعه مذهب پیوسته ایراد تراشی می کرد، بالأخره عقیده ای که داشت آشکار کرد.^(۱)

صقر بن ابی دلف کرخی گفت: وقتی متوکل مولایم ابوالحسن عسکری علیه السلام را زندانی کرد آمدم که از آن جناب احوالپرسی کنم. زرافی که نگهبان بود به من نگاهی کرد دستور داد مرا پیش او ببرند گفت حالت چطور است؟ گفتم خوب گفت بنشین، من نشستم اما در فکر شدم که

این چه کاری بود کردم کاش نیامده بودم! در این موقع مردم را از اطراف خود متفرق کرد، آن گاه روی به من کرد گفت: برای چه آمده‌ای؟ گفتم کاری نداشتم، گفت شاید آمده‌ای از حال مولایت پرسی؟ گفتم مولایم کیست؟ مولای من امیرالمومنین است، گفت ساکت باش مولای تو مولای واقعی است از من نترس من هم اعتقاد ترا دارم، گفتم الحمد لله. گفت میل داری آن جناب را ببینی، گفتم آری گفت صبر کن تا نامه رسان از خدمتش خارج شود. مدتی نشستم وقتی پیک خارج شد به غلام خود گفت دست صقر را بگیر و او را داخل همان اطاق ببر که آن مرد علوی زندانی است و آن دو را تنها بگذار. مرا نزدیک اطاقی برده اشاره کرد داخل شو. دیدم امام علیه السلام روی حصیری نشسته جلو آن جناب قبری را کنده‌اند سلام کردم جواب داد و فرمود بنشین. بعد فرمود برای چه آمده‌ای؟ عرض کردم: آمدم از حال شما مطلع شوم باز چشمم که به قبر افتاد گریه‌ام گرفت، فرمود صقر گریه نکن، آنها حالا گزندگی به من نمی‌رسانند، گفتم الحمد لله. بعد عرض کردم حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که من معنی آن را نمی‌دانم، فرمود چه حدیث عرض کردم این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است ایام را دشمن مدارید که با شما دشمنی خواهند ورزید، معنی این جمله چیست؟ فرمود: آری ایام ما هستیم تا آسمان و زمین پایدار است شنبه، نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و یک شنبه اشاره به امیرالمومنین علیه السلام دوشنبه حضرت حسن علیه السلام و



حضرت حسین علیه السلام و سه شنبه حضرت علی بن الحسین علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام و جعفر بن محمد علیه السلام و چهارشنبه موسی بن جعفر علیه السلام و علی بن موسی علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام و من و پنج شنبه، پسر حسن بن علی علیه السلام و جمعه پسر پسر که گروه حق جویان معتقد به او می شوند و او زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. این است معنی ایام. با آنها دشمنی نورزید در دنیا که در آخرت با شما دشمنی خواهند کرد. بعد فرمود خدا حافظی کن و برو که بر تو نگرانم و اطمینانی نیست. ^(۱)

ابراهیم بن محمد طاهری گفت: متوکل مبتلا به دملی بزرگ شد به طوری که نزدیک بود از بین برود، هیچ کس جرأت نداشت پای او را جراحی کند، مادرش نذر کرد اگر متوکل خوب شد مبلغ زیادی پول برای حضرت هادی علیه السلام بفرستد. فتح بن خاقان به او گفت پیغام بفرستی به این مرد منظورش حضرت هادی علیه السلام بود ممکن است دارویی برای تو تجویز کند که شفا پیدا کنی! گفت یک نفر را بفرستید پیک رفت. پس از مراجعت گفت فرموده است مدفوع گوسفند را با گلاب مخلوط کنید آن را بگذارید روی دمل ان شاء الله سودمند خواهند بود. کسانی که حضور داشتند از این دارو خنده کرده و مسخره نمودند. فتح گفت: چه اشکالی دارد گفتار ایشان را تجربه کنیم به خدا من امیدوارم که با همین

دوا خوب شود. مدفوع گوسفند حاضر شد و با گلاب مخلوط کرده روی دمل گذاشتند. سر باز کرد و هر چه درون آن بود خارج شد. خبر خوب شدن متوکل را به مادرش بشارت دادند ده هزار دینار برای امام علیه السلام فرستاد در کیسه‌ای با مهر خود.

پس از چند روز بطحائی که از اولاد زید بن حسن علیه السلام است نسبت به حضرت هادی علیه السلام پیش متوکل سخن چینی کرد، گفت او سلاح جنگی جمع می‌کند و مبالغی پول تهیه دیده است. متوکل سعید حاجب را دستور داد که شبانه به خانه امام هادی علیه السلام حمله برد و هر چه پول و اسلحه یافت بیاورد.

ابراهیم بن محمد گفت: سعید حاجب نقل کرد که من شبانه به خانه حضرت هادی علیه السلام رفتم و با خود نردبانی نیز بردم، بالای پشت بام رفتم آن گاه از پلکان پائین شدم در تاریکی شب در اندیشه بودم چگونه وارد اطاق شوم در این موقع امام علیه السلام از داخل اطاق مرا صدا زد، فرمود: سعید همان جا باش تا برایت شمع بیاورند بزودی شمع آوردند داخل اطاق شدم امام جبهه‌ای در تن داشت و شب کلاهی در سر و سجاده را روی حصیر پهن کرده بود و رو به قبله مشغول مناجات بود. به من فرمودند: می‌توانی از تمام اطاقها بازدید کنی. داخل اطاقها شدم ولی چیزی پیدا نکردم، همان کیسه پولی که مادر متوکل فرستاده بود با مهر خودش یافتم. حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود زیر جانماز را نیز نگاه کن وقتی



بلند کردم شمشیری که داخل غلاف بود و روپوش دیگری نداشت مشاهده کردم آن را نیز برداشته برای متوکل بردم. وقتی چشمش به کیسه زرافتاد که مهر مادرش بر آن است از پی مادر خود فرستاد، جریان کیسه زر را پرسید، گفت من نذر کردم اگر تو خوب شدی ده هزار دینار برای ابوالحسن علیه السلام بفرستم پس از خوب شدنش برایش فرستادم. اکنون مهر تو نیز روی کیسه است که تکان نخورده کیسه دیگری را گشود که داخل آن چهار صد دینار بود. دستور داد به آن بدره زر مادرش یک کیسه دیگر بیفزایند و گفت اینها را ببر نزد ابوالحسن علیه السلام با شمشیر، آنها را برگرداندم ولی خجالت کشیدم پوزش خواسته گفتم آقا خیلی ناراحت شدم از این که بدون اجازه وارد خانه شما شدم، چه کنم مرا مأمور کرده بودند. (۱)

علت تبعید کردن حضرت امام هادی علیه السلام از مدینه به سامرا به دستور متوکل این بود که عبدالله بن محمد فرمانده سپاه و امام جماعت در مدینه بود، به متوکل از حضرت ابوالحسن علیه السلام سخن چینی کرد و مرتب در پی آزار ایشان برمی آمد. امام از سعایت او خبر داشت. نامه ای به متوکل نوشت و در آن نامه ذکر کرد که عبدالله با او بدرفتاری می کند و در سعایتی که کرده دروغ گفته. متوکل در جواب نامه امام تقاضا کرد که به سامراء بیاید و در آنجا با کمال احترام و خوشی زندگی خواهد نمود. نامه

چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم امیرالمومنین به قدر و مقام شما آشنا است و متوجه موقعیت فامیلی و خویشاوندی شما نیز هست و حق شما را مراعات می‌کند و شما و خانواده‌تان را مقدم می‌دارد به طوری که خوش بگذرانید و شخصیت شما و آنها محفوظ باشد و در امن و امان با خاطری آسوده بگذرانید و حق واجب خدا را در مورد شما و خانواده‌تان ادا خواهد نمود. امیرالمومنین تصمیم گرفته عبدالله بن محمد را از مقامی که در مدینه دارد عزل کند زیرا رعایت حق شما را ننموده و موقعیت شما را سبک شمرده و سخن چینی‌هایی از شما کرده و نسبت‌های ناروایی به شما داده که امیرالمومنین خود متوجه است که او دروغ می‌گوید و شما راست می‌گوئید و بر پاکی نیت شما آگاه است که در پی چنین چیزهایی نیستید.

به جای عبدالله بن محمد، محمد بن فضیل را تعیین نموده و دستور داده است که احترام لازم را نسبت به شما بنماید و از فرمان و دستور شما سرپیچی نکند تا بدین وسیله مقرب نزد خدا و امیرالمومنین باشد؛ ضمناً امیرالمومنین خیلی اشتیاق به ملاقات و دیدار شما دارد. در صورتی که مایل باشی به جانب سامرا بیائی، هر یک از فامیل و خانواده خود را می‌خواهی به همراه بیاور با کمال آسایش و راحتی به هر نحو که مایلی و علاقه داری این مسیر را طی خواهی نمود، اگر علاقه داشته باشی یحیی



بن هرثمه غلام متوکل با سپاهی که در اختیار دارد به همراه شما خواهند بود و در این سفر شما را همراهی خواهند کرد، بسته به میل شما است، دستور داده است که از فرمان شما اطاعت کند. خیر و صلاح خود را از خدا بخواه و پیش امیرالمومنین بیا که هیچ کدام از برادران و فرزندان و بستگانش را به قدر شما احترام نمی کند و به اندازه شما قدر و مقام نزد او ندارند انس و علاقه لفظی که به شما دارد به هیچ کدام آنها ندارد.

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

نامه را ابراهیم بن عباس در جمادی الاخر سال دویست و چهل و سه نوشت. نامه که به امام علیه السلام رسید آماده مسافرت شد. یحیی بن هرثمه نیز با آن جناب بود تا وارد سامرا گردید. پس از ورود متوکل آن روز را از ملاقات با امام علیه السلام خودداری کرد و آن جناب را در کاروانسرائی که معروف به کاروانسرای گدایان بود جای داد. آن روز را در همان جا بسر برد، فردا متوکل دستور داد خانه ای برایش ترتیب دادند و به آنجا منتقل شدند.

تا زمانی که حضرت هادی علیه السلام در سامراء بودند در ظاهر خیلی مورد احترام قرار داشت اما متوکل پیوسته در فکر چاره ای بود که ایشان را به هر نیرنگ هست از میان بردارد ولی فرصت نمی یافت. (۱)

ابو جنید گفت: حضرت ابوالحسن علیه السلام مرا مأمور کرد برای کشتن فارس بن حاتم قزوینی، چند درهم پول داده فرمود: با این پول شمشیری بخر ولی به من نشان بده. من شمشیری خریدم خدمت آن جناب آوردم. فرمود این را پس بده، سلاح دیگری بخر. من بجای شمشیر ساطوری خریدم وقتی خدمت امام علیه السلام آوردم فرمود: این خوب است. به تعقیب فارس رفتم از مسجد خارج شد بین نماز مغرب و عشا ساطور را بر فرق او فرود آوردم به زمین افتاد و مرد، من ساطور را پرت کردم، مردم جمع شده مرا گرفته چون غیر از من کسی دیگر وجود نداشت ولی در دست من نه کارد و نه ساطور و سلاحی دیدند، در ضمن اثر ساطور هم روی مقتول نبود به ناچار مرا رها کردند. (۱)(۲)

علی بن یحیی بن ابی منصور گفت: من یک روز پیش متوکل بودم علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام وارد شد، همین که نشست متوکل به او گفت فرزندان پدرت درباره عباس چه می گویند؟ فرمود: فرزندان

۱ - و فارس هو ابن حاتم ابن ماهویه القزوینی، قال الکشي: قال نصر بن الصباح فی فارس بن حاتم أنه متهم غال، ثم قال: و ذکر الفضل بن شاذان فی بعض کتبه أنه من الکذابين المشهور الفاجر فارس بن حاتم القزوینی، و روی أن أبا الحسن علیه السلام أمر بقتله فقتله جنید و روی الکشي أيضا عن الحسين بن بندار عن سعد بن عبد الله عن محمد بن عیسی بن عبید أن أبا الحسن العسکري علیه السلام أهدر مقتل فارس بن حاتم و ضمن لمن یقتله الجنة فقتله جنید.

مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۶؛ ص ۱۹۸

۲ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۸۲.



پدرم چه بگویند درباره مردی که خدا لازم کرده است اطاعت پیامبرش را بر تمام مردم و لازم نموده است اطاعت او را بر پیامبرش.^(۱)

یحیی بن هرثمه نقل می‌کند که مرا متوکل مأمور آوردن حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام کرد زیرا از او نزد متوکل بدگوئی کرده بودند، وقتی نزد آن جناب رفتم مردم چنان به گریه و زاری پرداختند که تا کنون ندیده بودم، من آنها را تسکین می‌دادم و قسم یاد می‌کردم که مرا دستور نداده‌اند که نسبت به ایشان گزند و ناراحتی به وجود آورم، منزل آن جناب را جستجو کردم جز صحیفه دعا و کتاب و چیزهایی از این قبیل نیافتم آن جناب را به سامرا آوردم و خود متصدی خدمت ایشان شدم و بسیار مقامش را گرامی داشتم.

وقتی وارد بغداد شدم، پیش اسحاق بن ابراهیم طاهری که فرمانروای بغداد بود رفتم. او به من گفت این مرد فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. تو متوکل را می‌شناسی اگر او را وادار کنی به کشتن آن جناب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تو بازخواست خواهد کرد. گفتم: به خدا از ایشان جز خوبی چیزی مشاهده نکردم.

در سامرا ابتدا نزد وصیف ترکی رفتم که من از یاران او بودم. گفت: بخدا قسم اگر یک موی از سر این مرد کم شود خودم از تو بازخواست

خواهم کرد. از گفتار این دو نفر تعجب کردم؛ مشاهدات خود را برای متوکل نقل کردم و تعریف نمودم متوکل به ایشان جایزه داد و احترام شایسته نمود.^(۱)

ابودعامه نقل کرد که من در بیماری علی بن محمد علیه السلام که منتهی به شهادت آن حضرت شد به عیادتش رفتم. خواستم از جای حرکت کنم فرمود: ابودعامه ترا بر من حقی است میل داری حدیثی برای نقل کنم که مسرور شوی؟ عرض کردم، چقدر علاقمندم به این مطلب یا بن رسول الله.

فرمود: پدرم محمد بن علی علیه السلام نقل کرد از پدرش علی بن موسی علیه السلام آن جناب از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام و ایشان از پدرش محمد بن علی علیه السلام و ایشان از پدرش حسین بن علی علیه السلام و آن جناب از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمودند: بنویس. عرض کردم چه بنویسم؟ فرمود بنویس: «الایمان ما وقر فی القلوب و صدقته الاعمال و الاسلام ما جری علی اللسان و صلت به المناکحة»^(۲) ابودعامه گفت عرض کردم نمی دانم بگویم کدامیک از این دو بهتر است اصل حدیث یا سلسله سند آن؟ فرمود: این حدیث به خط

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۸۴.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۲۰۸.



امیرالمومنین علیه السلام در اختیار ما است که پس از پدر به ارث برده ایم.^(۱)

مسعودی در کتابش می نویسد که از حضرت علی بن محمد علیه السلام نزد متوکل سعایت کردند که در منزل خود کتابها و اسلحه زیادی از شیعیان خود که اهل قم هستند جمع کرده و تصمیم به خروج دارد گروهی از ترکها را فرستاد و شبانه به خانه امام علیه السلام حمله بردند، ولی چیزی نیافتند آن جناب در میان اطاق در حال توجّه به جانب خدای تعالی بود و قرآن می خواند. با همین حال ایشان را نزد متوکل بردند گفتند در خانه اش چیزی نیافتیم رو به قبله نشسته بود و قرآن می خواند. متوکل مشغول شراب خوردن بود، موقعی امام علیه السلام وارد شد که جام در دست متوکل بود همین که چشمش به ایشان افتاد ترسید و احترام کرد آن جناب را پهلوی خود نشاند و جامی که در دست داشت به ایشان تعارف کرد. فرمود: به خدا قسم گوشت و خون من آلوده شراب نشده مرا معذوردار متوکل گفت برایم شعری بخوان؛ فرمود: من زیاد شعر از حفظ ندارم. گفت چاره ای نیست باید یک شعری بخوانی این اشعار را همان طور که پیش متوکل نشسته بود خواندند:

باتوا علی قلل الاجبال تحرصهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
و استنزلو بعد عز من معاقلهم و اسکنوا حفرا یا بئسما نزلوا

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۷۵.

نادهام صارخ من بعد دفنهم این الاساور و التیجان و الحلل
 این الوجوه التي كانت منعمة من دونها تضرب الاستار و الكلل
 فافصح القبر عنهم حين ساء لهم تلك الوجوه عليها الدود تقتتل
 قد طال ما اكلوا دهرًا و قد شربوا واصبحوا اليوم بعد الاكل قد اكلوا

متوکل شروع به گریه کرد به طوری که از اشک چشمش ریش او تر شد. حاضرین نیز به گریه افتادند، مبلغ چهار هزار دینار تقدیم امام کرد و با احترام ایشان را به منزل خود فرستادند.^(۱)

محمد بن علای سراج گفت: بختری نقل کرد که من در منبج (یکی از دهات اطراف شام است) بودم در حضور متوکل. در این موقع مردی از اولاد محمد بن حنفیه وارد شد، چشمانی گیرا داشت و لباسی فاخر پوشیده بود از او پیش متوکل سخن چینی کرده بودند، مقابل او ایستاد اما متوکل با فتح بن خاقان صحبت می کرد و به او توجهی نداشت. مدتی که ایستاد؛ دید متوکل به او توجهی ندارد زبان گشوده گفت یا امیرالمومنین، اگر مرا احضار کرده ای برای این که تربیت کنی خودت بر خلاف ادب رفتار می کنی! اگر مرا خواسته ای که گروه او باش و بی تربیت اطرافت مشاهده کردند. متوکل گفت: به خدا قسم ای حنفی! اگر ملاحظه خویشاوندی من با تو نبود که موجب احترام خاصی نسبت به تو می شود

۱ - زندگانی امام جواد و عسکرین علیهما السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۸۷.



و بردباری که سبب لطفی از من نسبت به تو است با همین دستهایم زیانت را از کام بیرون می کشیدم و سر از پیکرت بر می گرفتم، اگر چه پدرت محمد حنفیه به جای تو بود. آن گاه رو به جانب فتح بن خاقان کرده گفت: نمی بینی ما چه می کشیم از دست اولاد ابی طالب فرزندان حسن بن علی تاج سلطنتی که خداوند به ما داده، پیوسته می خواهند تصاحب کنند و بازماندگان حسین بن علی علیه السلام در راه انقراض حکومت ما می کوشند حنفی ها نیز به نادانی شمشیر ما را بر پیکر خود از نیام بر می کشند.

جوانک گفت: کدام حلم و بردباری برایت باقی مانده بعد از این شرابخواری و مستی دائم یا ساز و نواز و رقص و پایکوبی، تو کجا ملاحظه خویشاوندی را کرده ای! با این که فامیل مرا از ارث خویش در مورد فدک محروم نموده اند.

و ابو حرمله وارث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد. اما نام پدرم محمد را که بردی آرزو داری عزت و جلالی که خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او داده از میان ببری و خویشتن را به شرافت و عصمتی نوید می دهی که خیلی پست تر از آن هستی. گفته این شاعر درباره تو صدق می کند:

ففض الطرف انک من نمیر فلا کعبا بلغت و لا کلابا

تازه شکایت می کنی که چقدر از فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه می کشی! واقعاً اینها برای تو بد خویشاوند

و خانواده‌ای هستند.

در این موقع جوان پاهای خود را دراز کرده گفت: اینک این پاهای من غل و زنجیرت را بیاور و این گردنم را پیش می‌آورم تا شمشیر بر آن بنهی دست خود را آغشته به خونم کن و این ستم را بر من روادار، این اولین ستمی نیست که تو و اجدادت در مورد اولاد علی علیه السلام روا داشته‌اید، خداوند در قرآن می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۱) به خدا قسم نمی‌توانی جواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بدهی که محبت و لطف خویش اختصاص به غیر خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده‌ای، به زودی در حوض کوثر به پیشگاه او خواهی رفت، پدرم تو را از کنار حوض می‌راند و جدم مانع می‌شود که از آب کوثر استفاده کنی.

اشک بر رخسار متوکل جاری شد، از جای حرکت کرد و به اندرون پیش بانوان رفت. فردا جوانک را خواست و به او جایزه‌ای داد و مرخصش نمود.^(۲)

نقل شده که به متوکل گفتند: ابوالحسن علی بن محمد بن علی علیه السلام این آیه را «يَوْمَ يَعِضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»^(۳) تفسیر به اولی و دومی

۱ - سوره مبارکه شوری آیه ۲۳.

۲ - زندگانی امام جواد و عسکرین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۸۸.

۳ - سوره مبارکه فرقان آیه ۲۷.



می‌کند. پرسید چطور این مطلب را ثابت کنیم؟ گفتند او را بخواه و از تفسیر همین آیه در مقابل مردم سؤال کن، اگر همان طور تفسیر کرد مردم کارش را خواهند ساخت و به حسابش می‌رسند، اگر بر خلاف آن معنی کرد پیش دوستان و اصحاب خود رسوا می‌شود، متوکل قاضیان و بنی‌هاشم و اشخاص برجسته را خواست و در حضور آنها سؤال کرد.

حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود: منظور از این آیه دو نفر هستند که خداوند نخواسته نام ایشان را ببرد به کنایه فرمود: اگر امیرالمومنین مایل باشند پرده بردارند از چیزی که خداوند بر آن پرده کشیده اشکالی ندارد، متوکل گفت نه میل به چنین کاری ندارم.^(۱)

محمد بن اسماعیل بن صالح حمیری قصیده‌ای در مرثیه امام علی النقی علیه السلام سروده که در آن قصیده فرزندش امام عسکری علیه السلام را نیز تسلیت می‌گوید. به این شعر شروع می‌شود:

الارض خوفا زلزلت زلزالها و اخرجت من جزع اثقالها

تا به این اشعار می‌رسد:

عشر نجوم افلت فی فلکها	و یطلع اللّٰه لنا امثالها
بالحسن الهادی ابی محمد	تدرک اشیاع الهدی آمالها
و بعده من یرتجی طلوعه	یظل جواب الفلا اجزالها

۱ - زندگانی امام جواد و عسکریین علیه السلام (ترجمه جلد ۵۰ بحار الانوار) ص ۱۹۰.

ذوالغیبتین الطول الحقالتی

یا حجج الرحمن احدی عشرة

لا یقبل اللّٰه من استطالها

آلت بثانی عشرها مالها^(۱)

بخش چهارم

حاجب و یاران

«اصحاب و یاران امام علی النقی الهادی علیه السلام»

منصوری از سهل بن یعقوب بن اسحاق که ملقب به ابی نواس مؤدب بود و او را در مسجد ایوان معروف به سبق در سامراء آویختند. نقل کرد او را از آن جهت ابو نواس می گفتند که با مردم شوخی و مزاح می کرد و حتی مذهب تشیع خود را نیز گاهی به عنوان شوخی آشکار می کرد تا جان خود را حفظ کند. این جریان را که امام علیه السلام شنید او را ملقب به ابی نواس کرده فرمود: یا ابالسری تو ابو نواس واقعی هستی! آن دیگری که قبل از تو بود ابو نواس باطل بود.

روزی عرض کردم، مولای من! به دستم اختیارات ایام از حضرت صادق علیه السلام رسیده که آن را حسن به عبدالله بن مطهر از محمد بن سلیمان دیلمی و او از پدرش از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده در مورد هر ماه، اجازه می فرمایی خدمت شما بیاورم ملاحظه بفرمایید؟ فرمود: آری.

وقتی تقدیم کردم و تصحیح نمودم، عرض کردم آقا! در بیشتر از



روزها با این تفصیل در اختیارات است انسان از تصمیمی که دارد باز می ماند زیرا از انجام کار تحذیر و ترس داده شده تقاضا دارم مرا راهنمایی فرمایید که در کدام موردها خودداری نمایم از این ایام، زیرا گاهی احتیاج ضروری و ادارم می کند که اقدام به کاری در مواقع ممنوع بکنم. فرمودند: یا سهل! شیعیان ما به واسطه ولایت و ارتباطی که با ما دارند در حصاری محکم و دژی استوار هستند که اگر در دل دریاها ی ژرف و بیابانها دور و دراز میان درندگان و گرگها و دشمنان جن و بشر بروند به واسطه ولایت ما در امان هستند. بر خدا توکل کن، ولایت خویش را پاک و خالص گردان نسبت به ائمه طاهرین علیهم السلام هر کجا مایلی برو.

واسطه بین امام علیه السلام و مردم در زمان امام علی النقی علیه السلام محمد بن عثمان عمری و ثقات و اشخاص مورد آن جناب عبارتند از: حمزة بن یسع و صالح بن محمد همدانی و محمد بن جزک جمال و یعقوب بن یزید کاتب و ابوالحسین بن هلال و ابراهیم ابن اسحاق و خیران خادم و نصر بن محمد همدانی و از وکلای ایشان جعفر بن سهیل صیقل است. و اصحاب امام علیه السلام عبارتند از: داود بن زید و ابوسلیمان زنکان و حسین بن محمد مدائنی و احمد بن اسماعیل بن یقطین و بشیر بن بشار نیشابوری شاذانی و سلیم ابن جعفر مروزی و فتح بن یزید جرجانی و محمد بن سعید بن کلثوم که مردی متکلم و صاحب نظر بود و معاویة بن

حکیم کوفی و علی بن معد بن معبد بغدادی و ابوالحسن بن رجاء عبرتائی.

شاعر آن جناب عوفی و دیلمی و واسطه بین ایشان و مردم عثمان بن سعید بود.

بغا یکی از ترکها بود و از غلامان معتصم بشمار می رفت. در جنگ های بزرگ خودش در میدان نبرد می کرد و همیشه جان سالم به در می برد، هیچ گاه بر پیکر خود زره نمی پوشید در این مورد از او سؤال شد، گفت در خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم به من فرمود: بغا به یکی از امتان من نیکی کردی او برای تو دعا کرد و دعایش مستجاب شد. عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله آن مرد چه کسی بود؟ فرمودند: همان کسی که او را از درندگان نجات دادی. گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله از خداوند بخواه به من عمر طولانی عنایت کند، دست به دعا برداشته فرمودند: خدایا عمرش را طولانی کن و از اجل او چشم پوشی نما، عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله ۹۵ سال فرمود ۹۵ سال. شخصی مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاده بود گفت در این مدت از آفات نیز محفوظ باشد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: محفوظ باشد، به آن شخص عرض کردم شما که هستید؟ فرمودند: من علی بن ابیطالبم در این موقع از خواب بیدار شدم در حالی که با خود می گفتم علی بن ابیطالب علیه السلام.

بغا نسبت به اولاد علی علیه السلام مهربان و بخشنده بود، پرسیدند آن



مردی که از درندگان نجاتش دادی که بود؟ گفت: مردی را پیش معتصم آوردند که نسبت به بدعت و خلاف دین به او داده بودند شب هنگام بین او و معتصم سخنانی رد و بدل شد، معتصم به من گفت این مرد را بیانداز میان درندگان، او را تا باغ وحش آوردم و از دستش ناراحت بودم ولی در بین راه شنیدم چنین می گفت خدایا! تو می دانی که من فقط برای تو سخن گفتم و دین تو را کمک کردم و از نظر تو حید و یگانه پرستی دچار شدم با این که جز برای رضای تو نبود، فقط خواستم تقریبی به پیشگاه تو حاصل کنم با اطاعت و فرمانبرداری و به پای داشتن حق در مورد کسی که با تو مخالفت ورزیده اکنون مرا تسلیم اینها می کنی؟! بدن من بلرزه افتاد و دلم به حالش سوخت و از وضع او ناراحت شدم راه جایگاه درندگان را عوض کرده و او را به خانه آوردم و در اطاق خودم پنهانش کردم. پیش معتصم آمدم گفت چه شد؟ گفتم: انداختمش پیش درندگان گفت نفهمیدی چه می گفت؟ گفتم: من مردی ترک زبانم او به عربی صحبت می کرد نفهمیدم چه می گفت ولی آن مرد با معتصم به درشتی صحبت کرده بود.

سحرگاه به او گفتم: اینک درها را گشودم و ترا با نگهبانان خارج می کنم ترا آزاد کردم و جان خویش را به خطر انداختم، سعی کن تا معتصم زنده است خود را آشکار نکنی قبول کرد. پرسیدم جریان گرفتاریت برای چه بود؟

گفت: مردی از مأمورین معتصم در شهر ما تجاوز به ناموس مردم می کرد و آشکار فسق و فجور می نمود. کار او خلل در دین و توحید به وجود می آورد، کسی را نیافتم که با من همداستان شود و کار او را بسازیم. یک شب خودم تنها به او حمله کردم و خونش ریختم زیرا او با کارهایش استحقاق چنین کیفری را داشت. مرا گرفتند و دیدی که کارم به کجا کشید.

از شخصیت‌های برجسته اصحاب، ایوب بن نوح بن دراج است عمر بن سعید مدائنی که فحطی مذهب بود نقل کرد روزی من در خدمت امام ابوالحسن عسکری علیه السلام بودم در صریا در این موقع ایوب بن نوح داخل شد و مقابل آن جناب ایستاد امام علیه السلام به او دستوری داد برگشت، وقتی رفت آن جناب رو به من کرده فرمود: اگر می خواهی تماشا کنی کسی را که اهل بهشت است به این مرد نگاه کن.

از رجال برجسته یکی علی بن جعفر همانی است مردی فاضل و مورد توجه بود وکیل حضرت هادی علیه السلام و حضرت عسکری علیه السلام بود. احمد بن علی رازی از علی بن مخلد ایادی نقل کرد که گفت: ابو جعفر عمری برایم نقل کرد که ابوطاهر بن بلال در مکه متوجه علی بن جعفر گردید که انفاق‌های بزرگ می کند بعد از برگشتن از سفر حج جریان را برای حضرت عسکری علیه السلام نوشت آن جناب در جواب نامه اش چنین یادآوری کرد که ما به او صد هزار دینار دادیم باز صد هزار



دینار دیگر؛ ولی نپذیرفت، ملاحظه ما را کرد. مردم چه کار دارند که در امور ما مداخله می نمایند، با این که به ایشان چنین اجازه ای نداده ایم. روزی خدمت حضرت ابوالحسن عسکری امام هادی علیه السلام آمد ایشان سی هزار دینار به او بخشیدند.

از آن جمله است ابوعلی بن راشد محمد بن عیسی گفت: حضرت ابوالحسن عسکری علیه السلام برای دوستان و ارادتمندان خویش در بغداد و مدائن و سواد و اطراف آن نوشت: من ابوعلی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبد ربه و سایر وکلای خودم معین نمودم پیروی از او اطاعت از من است و مخالفت با او مخالفت با من. این نامه را به خط خود نوشته ام.

محمد بن یعقوب از محمد بن فرج نقل می کند که گفت: به امام نوشتم راجع به علی بن راشد و عیسی بن جعفر و ابن بند، در جواب من نوشتند: از علی بن راشد یاد کردی خداوند او را رحمت کند، سعادت مند زندگی کرد و شهید از دنیا رفت و برای ابن بند و عاصمی دعا کرد.

ابن بند را با عمودی زدند و کشته شد و ابن عاصم نیز روی پل به او سیصد شلاق زده بدنش را در دجله انداختند.

ابوهاشم جعفری گفت حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام از پی من و محمد بن حمزه فرستادند در موقعی که بیمار شده بود، ولی محمد بن حمزه از من جلوتر خدمت مولا رسیده بود، گفت امام علیه السلام پیوسته

می فرمود یک نفر را به کربلا بفرستید برای من دعا کند. من به محمد گفتم می خواستی بگوئی من می روم به کربلا. بعد خدمت آن جناب رسیده عرض کردم، آقا اجازه می فرمائید من بکربلا مشرف شوم؟ فرمودند: در این مورد باید دقت کنی که مأمورین متوجه تو نشوند و برایت ناراحتی فراهم نگردد. آن گاه فرمودند: محمد قابل اعتماد نیست زیرا او زیدی مذهب است و من نمی خواهم او بفهمد. من این مطلب را به علی بن بلال گفتم. گفت او به کربلا چه احتیاجی دارد؟ پس خدمت امام علیه السلام رفتم و قول علی بن بلال را خدمتش عرض کردم. فرمودند: می خواستی به او بگوئی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خانه کعبه را طواف می کرد و حجر الاسود را می بوسید با این که احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمن بیشتر از خانه است، خداوند به او دستور داد که در عرفه توقف کند، اینها محل هائی است که خداوند دوست دارد در این محلها او را بخواند. به همین جهت من علاقه دارم برایم در محلی دعا کنند که خدا دوست دارد آنجا به یادش باشند. این حرف را به او نگفتی؟ گفتم: فدایت شوم اگر چنین جوابی را یاد داشتم از شما نمی پرسیدم.

عبدالعظیم حسنی از جمله اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام بود و مداوم خدمت امام علیه السلام می رسید و عقایدش را عرضه می کرد.

یک بار که خدمت آن حضرت مشرف شد سلام عرض کرد. حضرت فرمودند: علیک السلام یا ابالقاسم، وقتی شخصی را به کنیه نام



برند برایش ارزش و احترام قائلند عبدالعظیم خدمت امام علیه السلام عقایدش را عرضه می کند همان مطالبی که در زیارت آل یس خطاب به حضرت بقیه الله علیه السلام عرض می کنیم و امام علیه السلام آنها را تأیید می فرمایند و تحسین اش می کنند و این ارزش دارد او خدمت امام علیه السلام می رسد عرض می کرد من اینطور اخلاق دارم خوب است یا نه؟

انسان باید میزان داشته باشد، فردی که از سرچشمه، حکمت را بگیرد و انسان اعمالش را با آن تطبیق دهد. عبدالعظیم حسنی با میزان امام هادی علیه السلام اعتقاداتش را وزن می کرد.

شما اگر ده کیلو زعفران داشته باشید در زیرزمین بگذارید نم می کشد و نیم کیلو اضافه می شود و اگر در پشت بام بگذارید همان قدر کم می شود. اگر می خواهید ببینید عقایدتان چگونه است خشک است یا تر؟ اگر مختصری کم و زیاد شود رطوبت بکشد کم یا زیاد شود بسیار بد است. باید هر چند وقت یک بار این جنس پر قیمت را بکشید و میزان دقیقی برای آن پیدا کنید همه عظمت عبدالعظیم این بود که عقایدش را خدمت امام هادی علیه السلام عرضه می کرد.

در مرقد مطهر ایشان در شهر ری امام زاده دیگری بنام حضرت حمزه است که فرزند بلا فصل امام است اما چرا عبدالعظیم حسنی با این که سه یا چهار پشت به امام می رسد این قدر عظمت دارد که امام علیه السلام

می فرماید: «من زار عبدالعظیم بری کمن زار الحسین بکربلاء»^(۱) چون ایشان خود را با صراط مستقیم میزان کرده بود، خود را وزن کرده بود، عقایدش را در محضر امام خود عرضه می داشت و تصحیح می کرد تا کم و زیاد نشود، چون هم افراط و هم تقریط بد است. امام علیه السلام میزان است. کوشش کنید عقایدتان را تنظیم کنید.



حکیمه خاتون خواهر امام هادی علیه السلام

حکیمه خاتون بانوی بسیار با عظمتی است که هم دختر امام علیه السلام، هم خواهر امام علیه السلام و هم عمه امام علیه السلام است. ایشان از خانم‌هایی است که در بین خانم‌هایی از فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند کم نظیر بوده‌اند. بلکه چند نفر خانم از فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این حد از کمال رسیده‌اند.

درباره تاریخ ولادت حضرت حکیمه خاتون مورخان اظهار نظری نکرده‌اند، ولی با توجه به این که پدر ایشان حضرت جواد علیه السلام در سال ۱۹۵ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۲۰ هجری در سن ۲۵ سالگی شهید شدند و تولد برادر گرامی ایشان حضرت هادی علیه السلام در سال ۲۱۲ هجری بوده؛ حکیمه خاتون از امام هادی علیه السلام کوچکتر بوده‌اند، می‌توان گفت تولد ایشان که در دهه دوم قرن سوم هجری یعنی بین سالهای ۲۱۳ تا ۲۲۰ هجری بوده است.

پدر ایشان امام جواد علیه السلام و مادر ایشان سمانه مغربیه معروف به ام

الفضل که از بهترین زنان عصر خود بوده است، بلکه با فضیلت ترین آنها به شمار می رفته که در زهد و تقوا بی مانند بوده است.

همسر حکیمه خاتون در منابع ابوعلی حسن بن علی مرعش بن عبیدالله بن ابی الحسن محمد اکبر بن محمد بن حسن بن حسین اصغر بن امام سجاد علیه السلام بیان شده است. حضرت حکیمه خاتون سه فرزند به نام های حسین و زید و حمزه داشته اند.

درباره بزرگی و عظمت شأن حکیمه خاتون همین بس که دارای شرافت و فضیلت و حیا و عفت و جلالت بوده و علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار پس از بیان زیارات مخصوص امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام می نویسد، همانا در این بقعه شریف قبری است منسوب به نجیبه، کریمه، عالمه، فاضله، فقیه، رضیه، حکیمه بنت ابوجعفر جواد الائمه علیه السلام کسی که محرم اسرار اهل بیت بوده؛ مادر حضرت بقیه الله علیه السلام در محضر او معارف دینش را آموخت و در هنگام ولادت امام زمان علیه السلام حاضر بود و بارها و بارها به محضر آن حضرت مشرف شد. پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، از سفراء و ابواب امام زمان علیه السلام به شمار می رفت و عرایض مردم را به خدمت آن حضرت می رسانید و اول کسی بود که امام زمان علیه السلام را بوسید.

این بانوی بزرگوار محضر چهار امام معصوم علیه السلام را درک کرده و دارای علم و فضیلت زیاد بوده و محدثه نیز بوده اند که حرز امام



جواد علیه السلام را ایشان از پدر بزرگوارش نقل کرده است.

حضرت حکیمه خاتون بنا بر قول بعضی از منابع متاخر در سال ۲۷۴ قمری از دنیا رفته و در سامراء در پائین پای حضرت امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام مدفون شده‌اند.

حکیمه خاتون محدثه بوده‌اند و روایات در خصوص تولد حضرت بقیه الله علیه السلام از ایشان نقل شده است که به یک روایت اشاره می‌کنیم: ناقل قضیه حضرت حکیمه، دختر امام محمد تقی و عمه امام حسن عسکری علیه السلام است.

او می‌گوید: شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری (مصادف با ۱۲ مرداد ۲۴۸ هجری شمسی و موافق با ۲۹ ژوئیه ۸۶۹ میلادی) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا خواستند و فرمودند: امشب نیمه شعبان است افطار نزد ما باش.

ایشان شاهد تولد حضرت بقیه الله علیه السلام بوده و این بر حسب تصادف نبوده بلکه بادعوت قبلی از طرف امام حسن عسکری علیه السلام بوده است که به ایشان می‌فرمایند: عمه جان امشب که شب نیمه شعبان است افطارت را در منزل ما بکن.

ضمناً خدای تعالی امشب مولودی را متولد می‌کند که حجّت او در روی زمین است.

عرض کردم: مادرش کیست؟

فرمود: نرجس.

من به خدمت حضرت نرجس رفتم، سلام کردم و نشستم. او خواست لباس مرا عوض کند، کفشهای مرا بیرون آورد و فرمود: ای بانوی من شب بخیر.

گفتم: بانوی من و بانوی خاندان ما تویی.

فرمود: نه من کجا و این مقام بزرگ کجا.

گفتم: دختر جان، امشب خدای تعالی پسری به تو عنایت می کند که سرور دو جهان خواهد بود، وقتی این کلام را از من شنید با کمال حجب و حیا سر را به زیر انداخت و رفت گوشه ای از اطاق نشست.

من نماز مغرب را خواندم و افطار کردم و خوابیدم؛ ولی منتظر مقدم ولی خدا بودم، خبری نشد سحر برای اداء نماز شب بیدار شدم، دیدم حضرت نرجس هنوز خواب است و هیچ آثار وضع حمل در او نیست پس از نماز شب مقداری خوابیدم، ولی پس از چند دقیقه با اضطراب از خواب پریدم! دیدم باز هم حضرت نرجس خوابیده است با خودم فکر می کردم که چگونه امام فرمود که: امشب فرزندش متولد می شود؟

ناگهان صدای امام حسن عسکری علیه السلام بلند شد و فرمودند: عمّه جان تعجب مکن که وقت تولد فرزندم نزدیک است.



من وقتی صدای آن حضرت را شنیدم مشغول سوره «الم سجده» شدم، سپس سوره «یس» را خواندم که ناگهان دیدم حضرت نرجس از خواب پریده و مضطرب است نزد او رفتم. گفتم: آیا چیزی احساس می‌کنی؟

گفت: بلی.

گفتم: دلت را محکم نگهدار، این مولود همان مژده‌ای است که به تو دادم. پس از آن هر دو نفر خوابیدیم من خوابم برده بود وقتی بیدار شدم دیدم طفل متولد شده، صورت روی زمین گذاشته و خدا را سجده می‌کند.

آن ماه پاره را در آغوش گرفتم، دیدم پاک از جمیع آلودگی‌هایی که سائر کودکان دارند می‌باشد.

بعد از آن، حضرت عسکری علیه السلام از آن اطاق صدا زدند که عمّه جان فرزندم را نزد من بیاور، من او را نزد امام عسکری علیه السلام بردم امام دست زیر رانها و پشت بچه گرفتند و پاهای او را به سینه مبارک چسبانند، زبان به دهان او گذاشتند و دست بر چشم و گوش و بندهای او کشیدند، فرمودند: پسر من حرف بزن. آن طفل زبان باز کرد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً رسول الله و سپس بر امیرالمؤمنین و ائمه اطهار صلوات و سلام فرستاد، وقتی به نام پدرش رسید چشمهایش را باز کرد و سلام کرد.

پس از آن، حضرت عسکری علیه السلام به من فرمودند: عمّه جان او را نزد مادرش ببر تا به او هم سلام کند، بعد او را نزد من بیاور من او را نزد مادرش بردم چشم باز کرد و به مادرش هم سلام کرد، مادرش جواب سلام او را داد و او را به من برگرداند، من او را نزد پدرش بردم و به او تحویل دادم.^(۱)

۱- برگرفته از کتاب مصلح غیبی تألیف حضرت آیه الله حاج سید حسن ابطحی دام ظلّه صفحه ۸۱.

بخش پنجم

دستی از امام هادی

شناخت خدای تعالی

۱- امام هادی علیه السلام در تبیین صفات خدای تعالی می فرماید: خداوند متعال توصیف نشود جز به آن چه خود وصف کرده است. چگونه توصیف می شود آن وجودی که حواس مخلوقات از درک آن ناتوان است و اوهام و خیالات به آن نمی رسند و تصورات و اندیشه ها به حقیقتش آگاه نمی گردند و در افق نگاه چشم ها ننگند، او با همه نزدیکی دور است و با همه دوری اش نزدیک. چگونگی را پدید آورد و خودش چگونه نیست. مکان را آفرید ولی خود مکانی ندارد با چگونگی و مکان داشتن جداست. یگانه است و بی همتا با شکوه است و نام ها و اسمائش همه مقدس و پاک اند. (۱)

۲- امام هادی علیه السلام در خصوص راه پرستش می فرماید: اگر مردم به راههای گوناگون روند من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه می پرستد



خواهم رفت. (۱)

۳- در خصوص یگانگی خدای تعالی می فرمایند: خداوند از ازل تنها بود و چیزی با او نبود سپس اشیاء را به صورت نو ظهور آفرید و برای خودش بهترین نامها را برگزید. (۲)

۴- فرمود: همانا اجسام جدید و پدیده هستند و خداوند متعال به وجود آورنده و تجسم بخش آنها است. (۳)

۵- امام هادی (علیه السلام) می فرمایند: همانا! تنها کسی که ثواب می دهد و عقاب می کند و کارها را در همان لحظه یا در آینده پاداش می دهد، خداوند خواهد بود. (۴)

مقام بندگی

۶- امام هادی (علیه السلام) در تبیین مقام بندگی می فرمایند: هر که از نافرمانی خدا پرهیزد، مردم از نافرمانی او پرهیز می کنند. و هر کس خدا را اطاعت کند، دیگران از او اطاعت می کنند و کسی که از دستورات خالق فرمان برد، هیچ باکی از خشم مخلوقین نخواهد داشت و هر کس

۱- بحار الانوار جلد ۶۷ صفحه ۱۱۲.

۲- بحار الانوار جلد ۴ صفحه ۱۶۰.

۳- امالی صدوق صفحه ۲۷۷.

۴- تحف العقول صفحه ۴۸۳.

خالق را به خشم آورد او باید بداند که از خشم مردم در امان نخواهد بود. (۱)

بیان صفات ناپسند

۷- در کلامی دیگر امام هادی علیه السلام جهت تربیت افراد می فرمایند: هر کس از مکر و مؤاخذة دردناک خداوند خود را در امان احساس کند، تکبر می ورزد تا این که با قضا و تقدیر خداوند مواجه گردد؛ اما انسانی که بر دلیل روشنی از پروردگارش دست یافته است، مصیبت های دنیا بر او سخت نخواهد بود اگر چه قطعه قطعه شده و اجزاء بدنش پراکنده شود. (۲)

۸- در خصوص عواقب زیانبار تکبر می فرمایند: هر کس از خود راضی باشد، غضب کنندگان بر او بسیار خواهند شد. (۳)

۹- امام هادی علیه السلام می فرمایند: شخص طمّاع و حریص نسبت به اموال و تجملات دنیا هیچ گاه آسایش و استراحت نخواهد داشت. (۴)

۱۰- امام هادی علیه السلام فرمودند: مواظب باش! که عتاب و پرخاشگری

۱- تحف العقول صفحه ۵۱۰.

۲- تحف العقول صفحه ۴۸۳.

۳- بحار الانوار جلد ۶۹ صفحه ۳۱۶.

۴- مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۶۱.



مقدمه و کلید غضب است. ولی در هر حال پر خاش گری نسبت به کینه و دشمنی درونی بهتر است. (۱)

۱۱ - امام هادی (علیه السلام) می فرمایند: تکبر و غرور دشمنی می آورد. (۲)

۱۲ - امام هادی (علیه السلام) در خصوص حسد می فرمایند: حسد نیکویی ها را نابود سازد و دروغ دشمنی آورد، خود پسندی مانع از طلب دانش و خواهنده خواری و جهل گردد و بخل ناپسندترین خلق و خوی است و طمع خصلتی ناروا و ناشایسته است. (۳)

۱۳ - امام هادی (علیه السلام) به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خودداری کن! که تملق بسیار، بدگمانی به بار می آورد و اگر اعتماد برادر مومنیت از تو سلب شد از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده. (۴)

۱۴ - امام هادی (علیه السلام) فرمودند: هر گاه در زمانه ای عدل بیش از ظلم رایج باشد، بدگمانی به دیگری حرام است مگر آن که آدمی بدی از کسی ببیند. و هر گاه در زمانه ای ظلم بیش از عدل باشد تا وقتی که آدمی خیری

۱ - نزّهة الناظر صفحه ۱۳۹.

۲ - مسند امام الهادی (علیه السلام) صفحه ۳۰۲.

۳ - مسند امام الهادی (علیه السلام) صفحه ۳۰۲.

۴ - مسند امام الهادی (علیه السلام) صفحه ۳۰۴.

از کسی نبیند نباید به او خوشبین باشد. (۱)

۱۵ - امام هادی علیه السلام در خصوص خشم می فرمایند: خشم به زیردستان از پستی است. (۲)

۱۶ - امام هادی علیه السلام در بیان توقع بی جامی فرمایند: از کسی که به او خشم گرفته ای صفا و صمیمیت نخواه و از کسی که به وی خیانت کرده ای وفا مطلب، از کسی که به او بدبین شده ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنها است. (۳)

۱۷ - در خصوص عاق والدین امام هادی علیه السلام می فرمایند: نافرمانی فرزند از پدر و مادر داغ داغ نادیدگان است. (۴)

۱۸ - امام هادی علیه السلام می فرمایند: مسخرگی تفریح سفیهان و کار جاهلان است. (۵)

۱۹ - امام هادی علیه السلام می فرمایند: جدال، دوستی قدیمی را تباه می کند و پیوند اعتماد را می گشاید و کمترین چیزی که در آن است غلبه بر دیگری است که آن هم سبب جدایی می شود. (۶)

۱ - مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۴.

۲ - مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۴.

۳ - مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۵.

۴ - بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۸۴.

۵ - مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۴.

۶ - مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۴.



۲۰- امام هادی علیه السلام می فرماید: حکمت اثری در دل‌های فاسد نمی‌گذارد. (۱)

۲۱- امام هادی علیه السلام می فرمایند: خودبینی و غرور انسان را از تحصیل علوم باز می‌دارد و به سمت حقارت و نادانی می‌کشاند. (۲)

۲۲- امام هادی علیه السلام فرمودند: غضب و تندی در مقابل آن کسی که توان مقابله با او را نداری علامت عجز و ناتوانی است، ولی در مقابل کسی که توان مقابله و رو در روئی او را داری علامت پستی و رذالت است. (۳)

صفات نیکو

۲۳- امام هادی علیه السلام می فرماید: بهتر از نیکی نیکوکار است و زیباتر از زیبایی گوینده آن است و برتر از علم حامل آن است و بدتر از بدی عامل آن است و وحشتناک‌تر از وحشت آورنده، آن است. (۴)

۲۴- امام هادی علیه السلام در خصوص صله رحم می فرمایند: چه بسا شخصی که مدت عمرش مثلاً سی سال مقدر شده باشد به خاطر صله

۱- مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۴.

۲- بحار الانوار جلد ۶۹ صفحه ۱۹۹.

۳- مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۱۱.

۴- مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۴.

رحم و پیوند با خویشاوندانش خداوند عمرش را به سی و سه سال برساند، و چه بسا کسی که مدت عمرش سی و سه سال مقدر شده باشد به خاطر آزدن خویشاوندان و قطع رحمش خداوند عمرش را به سی سال برساند. (۱)

۲۵- امام هادی علیه السلام می فرمایند: مصیبت برای صابر یکی است و برای کسی که بی طاقتی می کند دو تا است. (۲)

۲۶- امام هادی علیه السلام فرمودند: افسوس کوتاهی در انجام کار را با گرفتن تصمیم قاطع جبران کن. (۳)

۲۷- امام هادی علیه السلام می فرمایند: علم و دانش بهترین یادبود برای انتقال به دیگران است، ادب زیباترین نیکی ها است و فکر و اندیشه آئینه صاف و تزیین کننده اعمال و برنامه ها است. (۴)

۲۸- امام علیه السلام می فرمایند: کسی که به تو امید بسته، ناامید مگردان و گرنه مورد غضب خداوند قرار خواهی گرفت. (۵)

۲۹- امام هادی علیه السلام می فرمایند: کسی که با خداوند متعال انس

۱- بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۱۰۳.

۲- بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۳۶۸.

۳- مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۴.

۴- مستدرک الوسائل جلد ۱۱ صفحه ۱۸۴.

۵- امالی طوسی صفحه ۲۹۹.



داشته باشد و او را انیس خود بداند از مردم احساس وحشت می کند. و علامت و نشانه انس با خداوند وحشت از مردم است. (۱)

علم

۳۰- امام هادی علیه السلام در خصوص علم می فرمایند: دانشمند و دانشجو هر دو در رشد و هدایت شریکند. (۲)

۳۱- هم چنین امام هادی علیه السلام فرمودند: دانشمند از دانش برتر است. (۳)

امام هادی علیه السلام می فرمایند: علماء و دانشمندانی که به فریاد دوستان و پیروان ما برسند و از آنها رفع مشکل نمایند روز قیامت در حالی محشور می شوند که تاج درخشانی بر سر دارند و نور از آنها می درخشد. (۴)

قرآن

۳۲- یعقوب بن سکیت می گوید: از امام هادی علیه السلام سؤال کردم چرا

۱- بحار الانوار جلد ۶۷ صفحه ۱۱۰.

۲- کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۳۸۶.

۳- اعلام الدین صفحه ۳۱۱.

۴- بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۶.

قرآن با مرور زمان و زیاد خواندن و تکرار کهنه و مندرس نمی شود، بلکه همیشه حالتی تازه و جدید در آن وجود دارد؟ امام علیه السلام فرمودند: چون خدای تعالی قرآن را برای زمان خاصی و یا طایفه ای مخصوص قرار نداده است، بلکه برای تمام دوران ها و تمامی اقشار مردم فرستاده است. به همین جهت همیشه حالت جدید و تازه ای دارد و برای جوامع بشری تا روز قیامت قابل عمل و اجرا می باشد.^(۱)

مال حرام و انفاق

۳۳ - امام هادی علیه السلام می فرمایند: همانا! اموال حرام رشد و نموی ندارند و اگر هم احیاناً رشد کند و زیاد شود برکتی نخواهد داشت و با خوشی مصرف نمی گردد. آنچه را از اموال حرام انفاق و کمک کرده باشد اجر و پاداشی برای او نیست و هر مقداری که برای بعد از خود به هر عنوان باقی گذارد، به همان اندازه عذاب و آتش او بیشتر می شود.^(۲)

عظمت زیارت امام حسین علیه السلام

۳۴ - امام هادی علیه السلام می فرماید: خداوند مکان های مقدسی دارد که

۱ - امالی طوسی صفحه ۵۸۰.

۲ - کافی جلد ۵ صفحه ۱۲۵.



در آن جاها دوست دارد که دعا شود، پس هر کس در آن مکانها او را بخواند اجابتش می کند و حائر حسینی یکی از آنها است.^(۱)

۳۵- در کلام دیگر می فرمایند: هر کس از منزل خود به قصد زیارت بارگاه حضرت امام حسین علیه السلام حرکت کند و به نزد فرات برسد، در آنجا غسل کند از رستگاران نوشته می شود و هر گاه به امام حسین علیه السلام سلام کند از سعادت‌مندان محسوب می گردد، اگر از نماز زیارت فارغ شد فرشته‌ای از سوی خداوند متعال به او می گوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تو سلام می رساند و می گوید تمام گناهانت بخشوده شد اعمال را از نو شروع کن.^(۲)

امام زمان علیه السلام

۳۶- امام هادی علیه السلام فرمودند: امام و خلیفه بعد از من فرزندم حسن و بعد از او فرزندش مهدی موعود علیه السلام است، که زمین را از عدل و داد پر می نماید آن چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.^(۳)

۳۷- امام هادی علیه السلام فرمودند: زمانی که حضرت بقیه الله علیه السلام قیام نماید، در بین مردم به علم خویش قضاوت می نماید، همانند حضرت

۱- تحف العقول صفحه ۵۱۰.

۲- کامل الزیارات صفحه ۳۴۴.

۳- صراط المستقیم جلد ۲ صفحه ۲۳۱.

داود علیه السلام که از دلیل و شاهد سؤال نمی فرمود. (۱)

دنیا

۳۸- امام هادی علیه السلام فرمودند: همانا خداوند دنیا را جایگاه بلاها و امتحانات و مشکلات قرار داده و آخرت را جایگاه نتیجه گیری زحمات، پس بلاها و زحمات و سختی های دنیا را وسیله رسیدن به مقامات آخرت قرار داد و اجر و پاداش فروتنی آن است که با مردم چنان کنی، که دوست داری با تو چنان باشند. (۲)

۳۹- امام هادی علیه السلام فرمودند: هر کس بر راه خداپرستی محکم و استوار باشد، مصائب دنیا بر او سبک می شود، گرچه تکه تکه شود. (۳)

۴۰- امام هادی علیه السلام می فرمایند: دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و دسته ای زیان ببینند. (۴)

۴۱- امام هادی علیه السلام فرمودند: مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان هستند. (۵)

۱- کافی جلد ۱ صفحه ۵۰۹.

۲- محجة البیضاء جلد ۵ صفحه ۲۲۵.

۳- تحف العقول صفحه ۵۱۱.

۴- بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۳۶۶.

۵- مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۴.



زیارت امام رضا علیه السلام

۴۲ - امام هادی علیه السلام در خصوص مردم قم فرمودند: اهالی قم و اهالی آبه یکی از روستاهای حوالی ساوه آمرزیده هستند. به جهت آن که جدم امام رضا علیه السلام را در شهر طوس زیارت می کنند، سپس حضرت افزود، هر که جدم امام رضا علیه السلام را زیارت کند و در مسیر راه صدمه و سختی تحمل کند خداوند آتش را بر بدن او حرام می گرداند. (۱)

فقر

۴۳ - امام هادی علیه السلام فرمودند: فقر مایه آزمندی نفس و سبب ناامیدی زیاد است. (۲)

عاق والدین

۴۴ - امام هادی علیه السلام فرمودند: نارضایتی پدر و مادر کمی روزی را به دنبال دارد، آدمی را به ذلت می کشاند. (۳)

۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام جلد ۲ صفحه ۲۶۰.

۲ - بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۱۰۹.

۳ - مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۳.

زمان احتضار

۴۵- امام هادی علیه السلام می فرمایند: وقت جان دادن نزد خانواده‌ات را به یاد آر، که در آن هنگام طبیعی جلوگیر مرگت و دوستی نفع رسانت نباشد. (۱)

شکر

۴۶- نعمت‌ها را با برداشت خوب از آنها به دیگران ارائه دهید و با شکرگذاری افزون کنید، بدانید که نفس آدمی رو آورنده‌ترین چیز است به آنچه به او بدهی و بازدارنده‌ترین چیز است از آنچه که از او بازداری. (۲)

۴۷- امام هادی علیه السلام می فرمایند: شخص شکرگذار به سبب شکر سعادت‌مندتر است تا به سبب نعمتی که باعث شکر شده است، زیرا نعمت کالای دنیاست و شکرگذاری نعمت دنیا و آخرت است. (۳)

۴۸- امام هادی علیه السلام می فرمایند: برای نعمت‌ها همسایه خوبی

۱- مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۴.

۲- بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۳۷۰.

۳- تحف العقول صفحه ۵۱۲.



شوید و با شکرگذاری به افزودن آن امیدوار باشید. (۱)

جبران نقص

۴۹- ایوب بن نوح می گوید: آن حضرت طی نامه‌ای به یکی از یاران ما که موجب ناراحتی شخصی شده بود توصیه فرمودند: که برو و از فلانی عذر خواهی کن و بگو؛ اگر خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد او را حالتی عطا می کند که هرگاه از او عذر خواسته شد می پذیرد تو نیز عذر ما را بپذیر. (۲)

اثر بخشی خدای تعالی

۵۰- امام هادی علیه السلام فرمودند: از حد خود تجاوز نکن و برای روزگار هیچ اثری در حکم خدا قرار نده. (۳)

۵۱- حسن بن مسعود می گوید: به محضر مولایم حضرت ابوالحسن الهادی علیه السلام رسیدم در آن روز چند حادثه ناگوار و تلخ برایم رخ داده بود؛ انگشتم زخمی شده و شانهم در اثر تصادف با اسب

۱- مسند امام الهادی علیه السلام صفحه ۳۰۵.

۲- بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۶۶.

۳- بحار الانوار جلد ۵۶ صفحه ۳.

سواری صدمه دیده و در یک نزاع غیر مترقبه لباسهایم پاره شده بود. به این خاطر با ناراحتی تمام در حضور آن گرامی گفتم عجب روز شومی برایم بود، خدا شر این روز را از من باز دارد. امام هادی علیه السلام فرمودند: ای حسن این چه سخنی است که می‌گویی؟ با این که تو با ما هستی گناهانت را به گردن بی‌گناهی می‌اندازی، روزگار چه گناهی دارد؟

حسن بن مسعود می‌گوید: با شنیدن سخن امام علیه السلام به خود آمدم و به اشتباهم پی بردم، گفتم: آقا من اشتباه کردم و از خداوند طلب بخشش دارم. امام علیه السلام فرمودند: ای حسن روزها چه گناهی دارند که شما هر وقت به خاطر خطاها و اعمال نادرست خود مجازات می‌شوید به ایام بدبین می‌شوید و به روز بد می‌گویید. حسن گفت: ای پسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای همیشه توبه می‌کنم و دیگر عکس العمل رفتارهایم را به روزگار نسبت نمی‌دهم. امام علیه السلام در ادامه فرمودند: ای حسن به طور یقین خداوند متعال پاداش می‌دهد و عقاب می‌کند، در مقابل رفتارها در دنیا و آخرت مجازات می‌کند. (۱)

ولایت

۵۲ - امام هادی علیه السلام فرمودند: همانا ولایت ما اهل بیت علیهم السلام برای



شیعیان و دوستانمان پناهگاه امنی می باشد که چنانچه در همه امور به آن تمسک جویند، بر تمام مشکلات مادی و معنوی فایق آیند.^(۱)

اطاعت خیر خواه

۵۳- امام هادی علیه السلام فرمودند: هر کس دوستی و نظر نهایی اش را برای تو همه جانبه گرداند، طاعتت را برای او همه جانبه گردان.^(۲)

ستم کار بردبار

۵۴- امام هادی علیه السلام فرمودند: به راستی ستمکار بردبار، بسا که به وسیله حلم و بردباری خود از ستمش گذشت شود و حق دار نابخرد، بسا که به سفاهت خود نور حق خویش را خاموش کند.^(۳)

انسان بی شخصیت

۵۵- امام هادی علیه السلام فرمودند: کسی که خود را پست شمارد از شر او در امان مباش.^(۴)

۱- بحار الانوار جلد ۵۶ صفحه ۲۵.

۲- بحار الانوار جلد ۷۵ صفحه ۳۶۵.

۳- تحف العقول صفحه ۵۱۲.

۴- تحف العقول صفحه ۵۱۲.

اسیر زبان

۵۶ - امام هادی علیه السلام می فرمایند: کسی که بر اسب سرکش سوار است اسیر هوای نفس خویش و نادان اسیر زبان خویش است. (۱)

اهمیت علم

۵۷ - امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند: خبر به امام هادی علیه السلام رسید که یکی از فقهای شیعه در بحث با فردی ناصبی او را با حجت خود مجاب ساخته به طوری که رسوایی او را آشکار نموده است. پس روزی که آن فقیه شیعی بر حضرت امام هادی علیه السلام وارد شد و در آن مجلس تشکی بزرگ پهن شده بود و او خارج از آن نشسته بود، نزد آن حضرت مردمی بسیار از جماعت علویان و بنی هاشم گرد آمده بودند. امام علیه السلام آن فقیه شیعی را پیوسته دعوت با بالا رفتن نمود تا این که بر روی آن تشک بزرگ نشانده و رو به جانب او کرد، این عمل بر اشراف حاضر در مجلس گران آمد. علویان هیچ نگفتند ولی شیخ هاشمیون رو به حضرت کرده گفت: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه فردی عامی را بر سادات بنی هاشم از اولاد ابوطالب و هاشم ترجیح می دهی؟!



حضرت امام هادی علیه السلام فرمودند: مبدا مشمول افرادی شوید که خداوند درباره آنها فرموده: آیا به کسانی که از کتاب تورات بهره‌ای بدادند ننگریستی، که چون به کتاب خدا خوانده شوند تا میانشان داوری کند گروهی از آنها پشت می‌کنند در حالی که از حکم خدا روی گردانند؟^(۱) آیا به حکم قرآن تن می‌دهید؟ گفتند: آری، فرمودند: مگر خداوند نمی‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون شما را گویند که در مجلس‌ها جای بگشایید برای برادرانتان، پس جای بگشایید تا خدا شما را جای بگشاید در بهشت و چون شما را گویند که برخیزید، برخیزید که خدا کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش داده شده‌اند؛ به پایه‌ها بالا برد.^(۲) و برای دانشمند مؤمن جز ترفیع بر مؤمن غیر عالم رضایت نداده، هم چنان که برای مؤمن جز ترفیع بر غیر مؤمن رضایت نداده، به من بگویید بدانم که آیا خداوند فرموده: خدا کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش داده شده‌اند به پایه‌ها بالا برد؟ یا این که فرموده خدا کسانی از شما را که دارای شرافت نسب هستند به پایه‌ها بالا برد؟ مگر خداوند خود نفرموده آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابر می‌باشند؟^(۳)

۱ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۲۳.

۲ - سوره مبارکه مجادله آیه ۱۱.

۳ - سوره مبارکه زمر آیه ۹.

پس چگونه منکر این ترفیع من نسبت به این مرد که خدا او را بالا برده، شده‌اید؟ به تحقیق شکست آن فرد ناصبی با دلائل الهی که خداوند فقط به او تعلیم داده از هر شرفی در نَسَب بالاتر است.^(۱)

۵۸ - و نقل است که حضرت هادی علیه السلام فرموده‌اند: اگر در پس غیبت امام زمان علیه السلام علمائی نبودند که داعی بسوی او بوده و اشاره به او کنند و با براهین الهی از او دفاع نمایند و بندگان مستضعف خدا را از دام ابلیس و اعوانش برهانند و از بند نواصب رهایی بخشند، همه مردم از دین خدا دست کشیده و مرتد می‌شدند. لکن علماء کسانی هستند که زمام قلوب شیعیان ضعیف ما را در دست داشته و مهار می‌کنند. هم چون ناخدای کشتی که سکان آن را در دست دارد، این گروه همان شخصیت‌های برتر و افضل در نزد خداوند با عزت و جلال می‌باشند.^(۲)

۵۹ - یحیی بن اکثم از عالم اهل بیت علیهم السلام امام هادی علیه السلام پرسید: در این آیه کریمه که خدای تعالی می‌فرماید: «اگر هر چه درخت در زمین است قلم و دریا مرکب گردد و هفت دریای دیگر به آن بیفزایند کلمات خدا پایان نیابد»^(۳) نام آن هفت دریا چیست؟

امام علیه السلام فرمود: آنها عبارتند از: «چشمه کبریت» و «چشمه یمن» و

۱ - احتجاج جلد ۲ صفحه ۵۴۲.

۲ - احتجاج جلد ۲ صفحه ۵۴۴.

۳ - سوره مبارکه لقمان آیه ۲۷.



«چشمه برهوت» و «چشمه طبریه» و «چشمه آب گرم ماسیدان» و
«چشمه آب گرم آفریقا» و «چشمه باحروان» و مائیم آن کلمات خدا که
پایان نپذیریم و فضائلمان درک نگردد.^(۱)

فهرست

موضوع	صفحه
پیشگفتار.....	۵

بخش اوّل / زندگی امام هادی علیه السلام

تولد.....	۸
پدر و مادر حضرت امام هادی علیه السلام	۱۰
القاب حضرت امام هادی علیه السلام	۱۱
مدت عمر مبارک حضرت امام هادی علیه السلام	۱۳
خصوصیات آن حضرت.....	۱۴
امامت آن حضرت.....	۱۵



۱۹	 معرفت امام در کلام ائمه اطهار علیهم السلام
۳۴	 علت کمی اطلاعات از حضرت هادی علیه السلام در تاریخ

بخش دوم / معجزات آن حضرت

۳۹	 التماس دعا
۴۰	 تقاضای فرزند
۴۱	 نجات از دشمن
۴۲	 شفای بیمار
۴۳	 اطلاع از زبان‌های غیر متعارف
۴۴	 اظهار محبت به حضرت هادی علیه السلام و هدایت
۴۶	 نجات از گمراهی
۴۸	 مفتضح نمودن شعبده باز
۵۰	 نجات از مرگ
۵۲	 لشکر امام هادی علیه السلام
۵۳	 هیبت امام هادی علیه السلام
۵۵	 ذلیل بودن همه در مقابل حضرت هادی علیه السلام
۵۶	 ادای قرض

- ۵۷ کوتاهی عمر جوان غافل
 ۵۸ لطف به پیر عاشق
 ۵۹ رویارویی با علم امام علیه السلام
 ۶۸ جبهه زن قمی
 ۷۰ نگین انگشتر
 ۷۲ بلند شدن پرده
 ۷۴ بهترین شعر
 ۷۵ شکر نعمتها
 ۷۶ خرابی سامراء
 ۷۷ بعد ملکوتی
 ۷۸ شهادت امام جواد علیه السلام
 ۷۹ هفتاد و سه زبان
 ۸۰ عاقبت عدم احترام امام علیه السلام
 ۸۱ مرض
 ۸۲ گرفتار خصم
 ۸۴ احضار امام علیه السلام توسط متوکل
 ۸۸ هتک حرمت



- ۹۰ شفا
- ۹۱ دیدار امام علیه السلام
- ۹۳ پرندگان در تسخیر امام علیه السلام
- ۹۴ مدعی
- ۹۷ عنایت حضرت هادی علیه السلام
- ۹۸ اطلاع از آینده
- ۹۹ علامت علاقه به دین
- ۱۰۰ رویای صادق
- ۱۰۲ سخن گفتن با حیوانات
- ۱۰۵ درخواست از خدا و امام علیه السلام
- ۱۰۶ انگشت امام علیه السلام
- ۱۰۷ کرامتی از امام علیه السلام
- ۱۱۰ مال کثیر
- ۱۱۱ محبوبترین خلق خدا
- ۱۱۲ اثر ایمان
- ۱۱۳ هدایت
- ۱۱۴ الطاف مادی

- ۱۱۵ قضیه‌ایی از علی بن مهزیار
- ۱۱۷ هدیه
- ۱۱۸ گرفتار
- ۱۲۰ سجده بر شیشه
- ۱۲۱ اسم اعظم خدا
- ۱۲۲ پیش‌گویی امام علیه السلام
- ۱۲۳ اینجا جای سؤال نیست
- ۱۲۴ اطاعت از خدا
- ۱۳۰ اهمیت بسم الله
- ۱۳۱ اطلاع به غیب
- ۱۳۲ وکیل امام علیه السلام
- ۱۳۴ معجزاتی دیگر از امام علیه السلام

بخش سوم / رفتار خلفا با آن حضرت علیه السلام

- ۱۴۰ رفتار خلفا با آن حضرت



بخش چهارم / اصحاب و یاران امام علی النقی الهادی علیه السلام

- اصحاب و یاران امام علی النقی الهادی علیه السلام ۱۵۸
- حکیمه خاتون خواهر امام هادی علیه السلام ۱۶۷

بخش پنجم / احادیثی از امام هادی علیه السلام

- شناخت خدای تعالی ۱۷۴
- مقام بندگی ۱۷۵
- بیان صفات ناپسند ۱۷۶
- صفات نیکو ۱۷۹
- علم ۱۸۱
- قرآن ۱۸۱
- مال حرام و انفاق ۱۸۲
- عظمت زیارت امام حسین علیه السلام ۱۸۲
- امام زمان علیه السلام ۱۸۳
- دنیا ۱۸۴
- زیارت امام رضا علیه السلام ۱۸۵
- فقر ۱۸۵

- عاق والدین ۱۸۵
- زمان احتضار ۱۸۶
- شکر ۱۸۶
- جبران نقص ۱۸۷
- اثر بخشی خدای تعالی ۱۸۷
- ولایت ۱۸۸
- اطاعت خیرخواه ۱۸۹
- ستم کار بردبار ۱۸۹
- انسان بی شخصیت ۱۸۹
- اسیر زبان ۱۹۰
- اهمیت علم ۱۹۰
- فهرست ۱۹۴



بخشی از تالیفات آیت الله سید حسن ابطحی

رسول اکرم ﷺ
امیرالمومنین
انوار زهرا
امام مجتبی
پرواز روح
مصلح آخرالزمان
مصلح غیبی
ملاقات با امام زمان
در محضر استاد
عالم عجیب ارواح
شبهای مکه
عوامل پیشرفت
اتحاد و دوستی
راه خدا
پاسخ ما
دو مقاله
نبوت
توحید
معاد
امامت
محبوبه الهی
کتاب علی
کلیدهای خوشبختی
وظایف سالک‌الهی الله
پاسخ به مشکلات جوانان
سیر الی الله
پاسخ به ۷۷ سوال دینی
حل مشکلات دینی
سوال شما پاسخ ما
توضیح آیات قرآن کریم
انوار صاحب الزمان
جواب مسائل دینی
پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی
فضایل فرزندان حضرت زهرا
پاسخ به سوالات اعتصام و تقوا
پاسخ به سوالات نماز
پاسخ به سوالات کوفه
پاسخ به سوالات تقوا، اعتصام و خطبه همام